

اسرار الآثار

خصوصي

حرف الف

جلد اوّل

تأليف

فاضل مازندراني

مقدمه

فاضل مازندراني عليه رضوان الله علاوه بر مجموعه نفيس " امر و خلق " و نه جلد تاريخ " ظهور الخق " داراي دو تأليف مهمّ و گرانبهائي ديگر نيز مي باشد كه هر دو به " اسرار الآثار " موسوم است. كتاب اوّل كه خود مؤلف آنرا به كلمه " عمومي " موصوف ساخته

و به عنوان "اسرار الآثار عمومی" یا "اسرار الآثار العمومیة" از آن یاد کرده است و در شرح اصطلاحات دینی فلسفی عرفانی و همچنین توضیح و بیان اعلام (از امکانه، اشخاص و کتب) مندرج در کتب مقدّسه و تاریخ می‌باشد.

کتاب دوم که آن را برای تمایز از کتاب نخستین به "اسرار الآثار خصوصی" موسوم ساخته شامل شرح و توضیح اصطلاحات و اعلام مندرج در آثار و الواح بدیعه دوره بهائی است که در آن علاوه بر بیان معنی لغوی و اصطلاحی بسیاری از کلمات مستعمل در معارف بهائی صدها لوح از الواح نازله معرفی شده و محلّ ارسال و مخاطب هر یک از آنها مشخص گردیده است و نیز موارد متعدّدی از آیات و الواح که ظاهراً بر خلاف قواعد قوم تصوّر می‌شده به نحو محققانه و با استناد به کلمات بزرگان سلف و مآخذ معتبر ادبی و لغوی حلّ و فصل شده و همچنین نکات دقیقی از تاریخ امر بهائی و حیات مؤمنین اولین در آن مذکور آمده است.

جای بسی سپاس است که نسخه اصلی هر دو کتاب مذکور به خطّ مؤلف موجود است و نظر به این که مطالب و موضوعات "اسرار الآثار خصوصی" به نحوی که مورد تحقیق مؤلف بزرگوار آن قرار گرفته تازگی دارد و نظیری برای آن در بین مؤلفات سابقه نیست و از طرفی اطلاع بر آنها از لحاظ جامعه بهائی مهمّتر و لازمتر می‌نماید انتشار آن مقدّم بر کتاب دیگر قرار گرفت. کتاب حاضر "قسمت الف" از "اسرار الآثار خصوصی" است که از روی خطّ مؤلف نوشته شده و قبل از تکثیر چند بار با دقّت مقابله شده است و بقیه آن تا حرف "یاء" به همین ترتیب و به تدریج منتشر خواهد شد و امیدوار است به هدایت محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان ایران و به همت تشکیلاتی که مباشر تکثیر کتب امری است به تدریج کلیه تألیفات آن دانشمند جلیل القدر که محصول یک عمر پژوهش و تحقیق اوست، منتشر شود تا هم مورد استفادۀ طالبین قرار گیرد و هم موجب شادی روح او در ملکوت شود، چه در ایام حیات جسمانی از این همه تألیفات با ارزش جزیک جلد از مجلدات تاریخ "ظهور الحق" منتشر نشد.

تاریخ تألیف کتاب "اسرار الآثار خصوصی یا امری" دقیقاً معلوم نیست ولی چون ذکر سایر کتب تألیفی فاضل از "ظهور الحق" و "امروخلق" و "اسرار الآثار عمومی" و "رهبران ورهروان" (که کتابیست در تاریخ ادیان و مع الاسف هنوز نسخه آن بدست نیامده) در مقدمه و متن این کتاب مکرر آمده است، می‌توان گفت تألیف آن مؤخر بر کتب مذکور بوده و لا اقل اتمام آن در اواخر حیات مؤلف صورت گرفته است و قدر مسلم آن است که مطالب کتاب در طول مدت نسبتاً زیادی به تدریج جمع آوری شده و در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ شمسی یعنی سالهای آخر زندگانی مؤلف که چند نفری در محضرش تلمذ می‌نمودند، کتاب به اتمام رسیده بوده و ضمن تدریس قسمتهائی از آن بوسیله فاضل برای علاقمندان خوانده می‌شده است. چند نکته ای که در این مقدمه ذکر آنها لازم آن است که:

اولاً – با تمام دقتی که در کتابت و ماشین نویسی کتاب مخصوصاً در مورد مطالب منقوله از کتب و الواح مبارکه به عمل آمده، مع، ذلک بعضی کلمات از بعضی الواح که دسترسی به نسخه مورد اعتماد از آنها به عمل نیامد با آن که گمان می‌رفت صحیح نقل نشده باشد، باز به همان صورت اصلی خط مؤلف ابقا شد و یا اگر لا یقرء بود جای آن خالی گذاشته شد و مسلماً سعی خواهد شد در تکثیر دفعات بعد با کمک مطالعه کنندگان علاقمندی که نسخه صحیح یا اصلی الواح مذکوره را در اختیار دارند این چند مورد نیز مقابله و تصحیح شود.

ثانیاً – بعضی اطلاعات احصائی و جغرافیائی از قبیل تعداد سکنه و تعداد بهائیان بعضی شهرها که ذیل پاره ای لغات ذکر شده، مربوط به سنوات قبل و مقارن با تاریخ تألیف کتاب بوده و خوانندگان به این مطلب توجه خواهند فرمود.

لجنه ملی نشر آثار امری

## مقدّمه مؤلف

با توجه و تمسک به حق و حقیقت و صدق نیت و طوبیت نظر به این که آثار اصلیّه امر بیان و بهائی از منتشر و مطبوع و غیر مطبوع و موجود النسخه و غیر آن به غایت تکثر و تشتت است و غالباً مشتمل بر اسرار مکتوم و مقاصد نامفهوم عموم و مصطلحات و عرفانها و فلسفه های گوناگون منشعب از سر چشمه های متنوع می باشد و همه کس را مطالعه تامّ و احاطه به مرام میسر نمی گردد و به فهم و تشخیص اسماء و اشخاص و اماکن مذکوره و تحقیق کیفیت و وجه صدور و تاریخ آن آثار و مسائل مندرجه آن راهی نه و بدین رو چه از دوران پویای ناواید و چه از آشنایان نا محقق غیر وارد با وجود تکرر نظر و توالی قرائات از مستورات سطور بی بهره ماندند، لذا پس از استقرار سالیان دراز و کاوش بسته و باز به تألیف این دفتر که به منزله مفتاح آنهاست، پرداخته، لغات عربیه و فارسیه و غیرهما که تماس مستقیم صریح به موضوعات بدیعه و ذکر در آثار دارد مرتّب و مفصلّ و مشروح و به نام " اسرار الآثار " موسوم ساخت و به ترتیب الفبای عربی و فارسی مدوّن و منظمّ کرد تا هر لغت و مسأله را به آن ترتیب جویا شده، بدست آرند و به مراد و مرام پی برند و اگر در موضوعی به تجسس و بسط بیشتری نیاز گردد، همان لغت را در مجلّات کتاب " الاسرار الآثار العمومیه " که بسیار مفصلّ است جسته تحت دقّت نظرو مطالعه عمیق قرار دهند و امیدوارم کمک به سزائی به جویندگان راه اطلاع و معرفت و دانش باشد و خوب است جویندگان قبلاً به این موادّ ذیل مراجعه، دقّت و عمل نمایند تا برای استخراج لغات و موضوعات مطلوبه کلید سرعت و نجاح گردد.

**أولاً** – هر لغتی را به ترتیب همان حروف ملفوظه چه مجردویا مزید، مصدر و یا مشتق فعل و یا غیر آن باشد از مواضعش جستجو کنند و به جستجوی از ریشه و اصلش نیفتند فی المثل محمد را در حرف م ح و اتصال را در حرف ا ت جویند.

**ثانیاً** – در تحت هر کلمه ای جنس آن از فارسی و عربی و غیرهما و صیغه لغویه آن هم محض مزید استبصار درج میگردد.

**ثالثاً** – در نقل اسناد و مدارک لغات اگر کتب و رسائل است به ذکر همان نام کتاب و رساله بی ذکر نام آورنده آنها چون معلوم و یا در محلّش مذکورند، اکتفا می،شود فی المثل نوشته می،شود در قرآن یا انجیل یا بیان یا اقدس یا تفسیر سوره یوسف و کلمات مکنونه و غیرها و الا آثار دوره بیان غالباً به نام توقیع و آثار دوره بهائی به نام لوح و آثار عصر عبدالبهاء به عنوان خطاب ذکر می،شود و از ذکر اسامی صاحبان آنها برای عدم لزوم و مراعات اختصار صرف، نظر میگردد.

**رابعاً** - از القاب تجلییه معموله آن بزرگواران محض استعلاتشان از امثال این امور و نیز مراعات اختصار صرف نظر می،شود فی المثل به اختصار موسی و عیسی و پیمبر و نقطه و اعلی و غیرذلک آورده می،شود و از درج القاب و جمل عربیه متداوله صرف، نظر می،گردد

**خامساً** – بسا از مدارک از قبیل توقیعات والواح خطی نادرالوجود را چون نام و مشخص مخصوصی نبود به همان ذکر اکتفا رفت.

**سادساً** – محض اجتناب از تکرار فقط در مواقع لزوم اشاره به شرح و بسط مذکور در کتب دیگر مانند مجلدات "ظهور الحق" و مجلدات "رهروان و رهبران بزرگ" و مجلدات "امر و خلق" و مجلدات "الاسرار والآثار العمومیه" می،شود و ما اعتمادی و اجتهادی الا بالحق والحقیقه. ف.ل.ی

همزه مفتوحه استفهامیه که در عربی اصل در استفهام و پرسش حقیقی تصویری و تصدیقی و مستعمل در تقریر و تهکم و تسویه و غیرها نیز هست در آثار عربیه این امر در مواقع استفهام و فروع آن به کثرت استعمال گردید چنانچه در آیات قهر سمات از کتاب اقدس خطاب عتاب به عثمانیان و اسلامبول در دو جا مذکور می‌باشد و نخست خطاب به آنان به عبارت " یا معشر الروم " نمودند چه ایشان با مشارکت و مخالطت نژاد یونانیان بر قرار گردیدند و اسلامبول پایتخت امپراطوری شرقی یونان بود و به دست سلطان محمد فاتح عثمانی تصرف گردید و اشاره به آن است که عثمانیان در نامسلمانی و انحطاط جایگزین آناند و مراد از " نسمع بینکم صوت البوم " این است که ما درسجن عگا با سمع ملکوتی صدای بوم مُشعربه ویرانی نفوذ آنجا را می‌شنویم و انداز به قُرب زوال سلطان عبدالعزیز و عزت آنان است و مراد "ءاخذکم سکر الهوی ام انتم من الغافلین" این است که در فقد آذان و اعیه و عدم استماع آنان شگی نیست و علتش یکی از این دو بنوع مانعة الخلو می‌باشد یا مستی هوای نفس و یا غفلت سبب بسته شدن گوش گردید و این استفهام مجازی در مورد تقریر مخاطبین به علت است و در استعمال کلمه اخذ به معنی گرفتن به قبضه قدرت به نوعی که در مأخوذ اراده و توانائی نماند و اشاره به آیه قرآنیه " کذبوا بآياتنا فأخذناهم أخذ عزيز مقتدر " دارد و در اختصار و توازن مابین دو جمله و دو سجع روم و بوم و در استعاره ای که جهت اشعار به ویرانی و استکراه منظور است لطایفی لُغطیه و معنویه و مقامی بلند در بلاغت می‌باشد و خطاب " یا ایها النقطه الواقعة فی شاطی البحرین قد استقر علیک کرسی الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شأن ناح بها الملاء الاعلی والذین یطوفون حول کرسی رفیع " خطاب تحقیر سخره آمیز به غایت بلیغی است که چنانچه قبور و رسوم مندرسه را تنزیل منزله مخاطب کرده، خطابات اعتبار شعار می‌کنند، اسلامبول مورد خطاب قهر و وهن و استهزاء قرار گرفته در کوچکی و حقارت و فنا پذیری نقطه خوانده شده که بر کنار دو دریا ست و به معرض دو هیجان قرار دارد و به اندک طوفانی کان لم یکن شیئاً مذکوراً می‌گردد و با این همه شگفتی است که مرکز اهریمن ستم و جور شد و تخت حکمرانی سلطان عبدالعزیز و اولیاء کشوری و دینی در آنجاست و آتش کین از وکلاء دولت و علماء ملت به نوعی

برافروخت که سگان ملاء اعلي و گروه کزوبين طائف حول کرسی الهي نوحه مي،کنند و از اين آيه و آيه بعدش " نري فيک الجاهل يحکم علي العاقل و الظلام يفتخر علي النور و ائک في غرور مبین " اوضاع و احوال آنجا و کیفیت نادانی و نابخردی و ستمگری و مع،ذلک اسغراقشان در افتخار و غرور به نهایت کمال و غایت بلاغت بیان و واضح گردید بالاخره آیه قهریه اندازیه که چهارمین آیه است " ا غرتک زينتك الظاهره سوف تفني و ربّالريه و تنوحا لبنات والارامل و ما فيک من القبائل کذلک ينبئک العليم الخبير " با همزه استفهامیه شامل سه معنی دقیق يعني توبيخ و استهزاء و تعجب و با قيد ظاهره به زينت بيان کردند که تمام کبر و غرور ایشان به آريشهاي ظاهرو نمايشهاي بي اساس توأم بودبا ذکر سوف دالّ بر مستقبل آجل و تأکید به قسم و جمله " کذلک ينبئک العليم الخبير " انداز از يومي نمودند که آن وسائل و امور ظاهريه با حدوث زلازل و حوادث چنان از میان برود که بیچارگی و زبونی تمام اجناس مختلفه و درجات ضعيفه را احاطه نماید. و از مبین خطابی بعد از انقلاب عثمانی و از میان رفتن سلطان عبدالحمید است قوله: " اما نسأله نقطه واقعہ بين آن است که واقع شد سریر ظلم در هم شکست ولي هنوز استقرار نیافته است دعا کنید که انتظام و استقرار یابد. " و دیگر از موارد همزه استفهامیه در معانی مذکوره نیز آیه کتاب اقدس خطاب به علمای دینیه است: " اما تسمعون صریر قلمي الاعليٰ و اما ترون هذه الشمس المشرقة من الافق الابهيٰ " و همزه مفتوحه در عربيه نیز از حروف مشهورندا است ولي در آثار بديعه از حروف نداغالباً همان حرف اعمّ واشهر يعنی ياء استعمال گردید.

## الف

آب از مشتقات و ترکیبات فرعیهٔ آب آبریز به معنی ظرفی که از آن آب بر دست ریزند و ابریق به کسر همزه که در صراحی و شراب ریز معروف دارای دسته و گردنه استعمال می‌شود معرب آن می‌باشد. در کلمات مکنونه است:

" به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلیٰ گذشته اند." در نکوهش ضعفای ایمانی می‌باشد که بنوش و آرایش هوی افتاده از آسایش حقیقی محروم گشتند. دیگر آب حیاة معروف ضمن قصهٔ ذوالقرنین و خضر مذکور در قرآن که عرفا به فیض مطلق و هستی فائز از حق و روح القدس و محبت الهیه و معرفت حقیقیه و امثالها تبیین کردند. و در لوح مانکچی صاحب است:

" بنام خداوند یکتا ستایش بینندهٔ پاینده ای را سزاست که به شب‌نمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود ..... و این شب‌نم که تختین گفتار کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده می‌شود چه که مردگان بیابان نادانی را به آب دانائی زنده نماید "



**آبادان** شهر نفت دار ایران اکنون با دهات حومه اش شامل یکصد و چهل هزار سکنه میباشد که شصت هزار از آنان کارگر و مستخدم در شرکت نفت اند و جمعیت بهائیان که برای استخدام در امور نفت از محال مختلفه گردآمدند در این تاریخ در حدود یکصدوپنجاه نفر میباشدند.

**آباده** قصبه معروف ایران در بد سی فرسخ از اصفهان و چهل فرسخ از شیراز در دوره اداری دینی مرکزی از بهائیان شد و شرح اوضاع و اشخاص نامیش میرزا عطاء الله خان سراج الحکماء و میرزا محمد حسین بانی و دائی معروف حاجی علیخان و میرزا حسینخان و آقا علی اویس و میرزا قابل و استا علی اکبر و اسحق خان. نصرالله خان و کریم خان و آقا رضا قلی و آقا حیدر و آقا کریم و محمّ خان بیک و خانواده روشن در نفس قصبه و در قراء تابعه از همت آباد و در غوک و کوشک و وزیرآباد و چنار در تاریخ ظهور الحق ثبت گردید و در آثار بسیار مذکورند. در لوح است:

" بسمی الشاهدالعلیم الخبیر انّ قلم الارادة اراد ان یذکر احبائه فی آباءه.... یا آباءه انا وجدنا منک عرف الاستقامة.... یا اشرف علیک بهائی و رحمتی.." الخ که مخاطب میرزا اشرف "شهید" است و در ضمن لغت ش و ف مذکور میباشد و محلّ متبرک به نام "رؤس الشهدا" یعنی سرهای مؤمنین عصر اول محمول از شیراز برای طهران و مدفون در آنجا معروف است. آدم در تفسیر سوره بقره قرآن در بیان آیه قرآنیه " و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة الادم الاولي هي المشية و هي ذکرالاول اظاهرة الاولي و زوجها الارادة وهي العزيمة علي ذکرالاول والجنة هي الجنة الواحدة .... و لقد قال الحسن ابو الحجة ع في تفسیره لهذه الآیة الشجرة شجرة العلم علم محمد و آل محمد علیهم الذی آثرهم الله و باذن خلقه فانها لمحمد آل محمد خاصة و لا يتناولها بامرالله الادهم لقد لوح الصادق مما يتناول بامرالله ان لنا مع الله حالت نحن فيها هو و هو نحن الّ انه هو هو و نحن نحن ..... و هي شجرة تميزت منبیین اشجارالجنة كان كل منها يحمل نوعا من الاثما واماكول و كانت هذه الشجرة تحمل ابرّ والعنب والعناب و سایر انواع الثمار والفواكه والاطعمة فلذا اختلفا حاكون لذكرالشجرة فقال بعضهم هي برّة و قال آخرون هي تينة و قال الآخرون هي عتابة قال الله تعالی و لا یقربا هذه الشجرة تلتمسان بذلك

درجه محمد و آل محمد بان الله خصهم بهذه الدرجة دون غيرهم و هي الشجرة التي من يتناول منها باذن الله أ لهم علم الاولين و الآخرين .... جعل الله مظاهر ملكه في الاشياء للعلم بجهله آدم جهة الربوبية المقبولة و لا بليلس جهة الانية امشركه في كل العوالم يجري بکله بحسبه و حقيقتها هي اشرت ما يتلوها اذ بالتصريح يرتاب المبطلون و المؤمنون ملائكة عالية فيهم جهة الربوبية بحيث اختفي فيهم جهة الانية قال رسول الله لكل نفس شيطان قيل لك يا رسول الله قال نعم ولكن اسلم بيدي.

" لانه هو من شجرة الانية.... نهيت الكل بان لايقربها احد في تلقاء عز ربوبيتك . و در آثار اين امر است :

" و اينکه  
سؤال شده بود که چگونه ذکر انبياء قبل از آدم ابو البشر و سلاطين آن ازمه در کتب تواريخ نيست عدم ذکر دليل بر عدم وجود نبوده نظر به طول و انقلابات ارض باقي نماند و از اين گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحرير و رسومي که حال مابين ناس است نبوده و وقتي بود که اصلاً رسم تحرير نبوده قسم ديگر معمول بوده. و در کتاب ايقان  
است :

و سبحات مجللة عظيمه محتجب مانده اند آيا نعمة طير هويه را نشنیده اند که ميفرمايد الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبد الله خاتم النبيين بودند حال ملاحظه فرما که چقدر از اسرار در سراق علم الهي مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت کبري مکنون تا يقين نمائي که صنع او را بدایت و نهايتي نبوده و نخواهد بود فضاي قضاي او اعظم از آن است که به بيان تحديد شود و يا طير افنده آن را طي نمايد و تقديرات قدریه او اکبر از آن است که به ادراک نفسي منتهي شود خلق او از اول لا اول و آخري او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الي نهايه بما لا نهايه خواهند بود و ابتدا او را ندیده حال در همین بيان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جميع اين طلعات صدق مينمايد و همچنين مغمه جمال ازلي حسين بن علي را ادراک نما که به سلمان ميفرمايد که مضمون اين است بودم با الف آدم که فاصله هر آدم با آدم خمسين الف سنه بود و با هر یک ولايت پدرم را عرض نمودم و تفصيلي ذکر ميفرمايد تا

آنکه میفرماید الف مرّة جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر از همه غزوه خبیر بود که پدرم با کفّار محاربه و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیت و لا آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک نما . انتھی.

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است : " آدم خاکی از کلمه الهی عرشی شد و صیاد ماهی دارای حکمت ربّانی شد و حضرت ابوذر را عی غنم بود سید ام شد . " انتھی در تبرایجان در توقیع از ماکو به محد شاه است قوله : " کلام باقر علیه السلام است لا بدّ لنا من آذربایجان ما لا یقوم لها شیئی فاذا کان ذلک فکونوا اجلاس بیوتکم والبدا ما لا لبنا فاذا تحرک محرک فاسمعوا الیه ولو حبواً علی الثلج " و از آغاز طلوع این امر از مابین علماء شیخیه تبریز که محل توجه بودند و غالباً معاندت کردند اعلم و اعظم ملا محمد ممقانی و آقا سید علی زوزی و ملا مرتضی قلی و حاجی میرزا شفیع از تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی بودند شهزاده های سترک مانند بهمن میرزا و ناصرالدین میرزا و حشمت الدوله در آنجا حکومت میکردند و تفصیل واقعات در آن قسمت آنچه راجع به این امر است در بخشهای ظهور الحق مسطور گردیده و آن ایالت در آثار کثیره این امر به نام ارض الالف و به رمز الف ذکر و اشاره شد .... در

ماکو محبس نه ماهه نقطه که واقعات عظیمه این امر در خلال آن شهور اتفاق افتاد معروف است ... و در یکی از خطابهایی مبین که عده

مراکز بهائی آن قسمت را مذکور داشتند :

هو الابهیٰ ای احبای آذربایجان لابدب لنا من آذربایجان آذری به جان ناقضان زنید و تبریز را از جام میثاق لبریز کنید میلان را کأس پیمان نمائید و ممقان را مرکز قآن عهد کنید سیسان را رستم دستان نمائید اسکو را مینوی الطاف طلعت یزدان اردبیل را معین سلسبیل نمائید و سلماس را معدن الماس یزدان مراغه را باغ و راغ معرفه الله کنید و خوی را آئینه خوی دلجوی آن دلبر یکتا آن اقلیم در قدیم ملحوظ الحاظ عنایت بود. و در مقامی دیگر است :

" ارومیه را نجومیه فرمائید ... حلال را آشفته حال روی جانان کنید ... مرند را پرنیان و

پرنده نمائید و ماکو را کوه نور کنید و چهریق را چهره بریق بخشید.  
 آرایش اسم فاعل به حال ترکیب چون جهان آرا .  
 مقاله سیاح است : " فکر جهان آرا را مشغول کرده

بود . " **آران** در دوره مبین مرکزی مهم برای امر بدیع و  
 مذکور در آثار گردید و اکنون شامل پانصد نفر صغیر و کبیر از اهل بهاست و نخستین بهائی آنجا  
 مشهدی اسمعیل آنگاه مشهدی قاسم پسرش استاد ابو القاسم دلال بیضائی و استاد احمد قربانی  
 بودند و بعثت ثروتمندی و مؤسسائی که دارند مورد رقابت مخالفینند و علی محمد بیضائی شاعر که  
 در تاریخ ظ ح ق به تفصیل مذکور است از اهل آن قصبه بود .  
 از واژه ای به معنی آرزو و میل مفرط و حرص و شره و آزمند و آزر و آزر  
 به معنی حریص است. در لوح مشهور به مانکچی است :

" ای پسران دانش چشم سر را پلک به آن نازکی از دیدن جهان آنچه در اوست بی بهره  
 نماید دیگر پرده آزاگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود."  
 و در لوحی دیگر :

" هر بنده ای از بندگان در این ایام باید از سه چیز بگذرد تا به سه چیز فائز گردد . سه چیز  
 اول آزووهم و خواهش نفس و سه چیز آخر اقبال و اقرار و ایمان."  
 آس آسیابان قریه ای تقریباً در بُعد ده فرسنگی بیرجند و در دوره  
 مرکز بهائی شد و عدّه قلیل در آنجا از آن جمله ملا قاسم در آثار مذکورند:

از آن جمله لوحی است:  
 "الاقْدَسُ الْاَقْدَسُ الْاَبْهِيُّ ذَكَرَ اللهُ عِبَادَةَ الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمُ الرَّحْمَنُ فِي يَوْمِ نَاحَتِ السَّمَاءِ  
 واضطربت قبائل الارض ... الخ" **آسیه** در اس ی  
 است . آقا و از مشاهیر مسمیان به نام

آقا در این امر و مذکور در آثار میرزا آقا منیر کاشی است که در الواح و آثار به لقب منیب ذکر

میباشد و خطاب به وی در یکی از الواح صادر در ادرنه که آغاز بروز داستان میرزا یحیی ازل را شرح می‌دهند و وی را با لطافت بیان امر به سیر در بلدان میفرمایند و او به صدور لوح مذکور مسافرت در بلاد ایران نموده ابلاغ اولی امر را به انجام رساند و مورد ملاطفت و عنایت گردید چنین مسطور است : " هو الله شأنه التقديس این نامه این مسجون است به اسم منیر و قمیص یوسف مصر الهی .... اعداء به مکری ظاهر شدند که ابلیس متحیر شده فسوف تعرفون و تکون من المطلعين . الخ و در ضمن لغت اسم و لغت حبّ و از میر نیز نبذه ای که در حق اوست ثبت میباشد و تفصیل احوالش تماماً در ظ ح ق مثبت گردید و نامه های صادر از او که در سنین بغداد مباشر این کار بود خطاب به بابیان به غیت فصاحت و عرفان آمیخته به نظم و نثر به عین خط زیبایش و نیز نسخه شده موجود است که در هامش بعضی از آنها مرقوم مفصل به عین خط ابھی میباشد .

از آن جمله قوله : " جناب  
جذب الاحباب ملا محمد علي قائني هو . این ذکری است از سدره حبّ که بر ساحت دل نازل است و ناری است از مکنن قرب که در طور لوح مشتعل است ... الخ عبد مهجور میرزا آقا " و قوله : " جناب فتح  
الاعظم بسمه القدمي بلا زوال قد ازسلنا اليك بيد السنين كتاباً كريماً . الخ و در مناجاتی از اوست :  
طراز جعد مشکینت که مسکینان وادی طلب را شوکت بلای جدید از ساحت رجا و امید مقطوع نموده و اسیران دیار هوست را صولت قضایای شدید از آیت بغایت جاوید ممنوع داشته . الخ

و نیز مرکز میثاق ابھی در صغر سن در خانواده به عنوان آقا خوانده شده معروف گردید و در آثار اولیه خود آقا امضاء میفرمودند و بعد از وقوع صعود ابھی و قیام غصن اکبر به مخالفت خود را عبدالبهاء نام و شهرت کرده امضای عبدالبهاء عباس صریحاً و یا ع رمزاً مینمودند که در نام عبد ذکر است . دیگر میرزا آقاجان کاشی که شغلش در وطن قبل از فوز به این عقیده ساخت و فروش صابون بود و نوبتی زنی از بابیه که به دکانش برای خرید صابون رفت

ظهور جدید را گوشزد وی کرد و او با طلب به خانۀ حاجی میرزا جانی رفته ایمان یافت و به سال 1267 یا 1269 به بغداد در آمده به حضور ابهی رسید و نبود تا بعد از مهاجرت به کردستان به عزم اقدامی در حق ناصرالدین شاه به طهران رفت و کاری نکرد و بعد از عودت جمال ابهی به بغداد بیامد و از انوقت به بعد مقبول برای خدمت در حضور گردید و متدرّجاً در طول مدت خدمتش دارای خط زیبا و سرعت قلم و انشاء در فارسی و عربی گشت و بالاخره کاتب حضور شد و مکاتیب و عرایض واصله را حسب دستور جواب مینوشت و تفصیل احوال او نیز در تاریخ ط ح ق مسطور است در این کتاب نیز ضمن نام خادم و عبد و ناعق و غیره شمّه ای مذکور میباشد .

مشهور بسیار دیگر میرزا آقای شیرازی است که راجع به او میباشد :

" الاقرب یا الهی تری عبدک جالساً فی السّجن منقطعاً عن دونک و ناظراً الی افق عنایتک و راجیا بدایع فضلک ای ربّ انت احصیت ما ورد علیه فی سبیلک و اذاً تراه بین طغاة خلقک و عصاة بریتک." الخ

دیگر آقاخان کج کلاه و آقا خان کرمانی و غیرهما تفصیل

هریک در تاریخ بیان گردید و در بارۀ آقاخان کرمانی است :

" هو الاقدس الاعظم الابدع العلی الابهیٰ احمد و اشکر من جعلنی فائزاً به نفحات بیانکم و این که در بارۀ آقاخان مرقوم فرموده بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند هذا ما اخبرک به الصادق الامین البته بعد از ظهور حجت و برهان هر نفسی ار محبوب عالمیان اعراض نماید به سزای عمل خود خواهد رسید . عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً درتزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأنی که حال ذکر آن مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام میرود اذا تمّ المیقات یظهر بغتةً ما یرتعد به فرائص العالم اذا یرتفع الاعلام و یغرّد العنادل علی الافنان . "

آل النّبی و اهل النّبی به مشرب شیعه علی و فاطمه و اولاد و احفاد قدّیسینشان اند که در آثار نقطه و ضمن نام جواد ذکر است و به مشرب عرفا و اولیاء که روحاً و معنأً از آنها میباشد و در مواضع بسیاری از آثار امر بدیع ذکر آن گردید از آن جمله در شرح هاء است :

" انظر الي روح آل الله و اجسامهم ثم انظر الي كلماتهم ... حروف التي نطق آل الله في البيان ... و ان ذلك شرك محض في مذهب آل الله " که مراد خاندان حقيقي و روي نبوي ميباشد و در خطابه‌اي ابهي چنانچه ضمن شرح نام بقاء شمه اي ثبت است به بعضي از بقیة السیف قلعه طبرسي آن يا بقیة الال مسطور است و مراد بقیة آل الله ميباشد چه آنان از اصحاب و از اهل و اقرباء روحانيه قائم بودند و مخصوصاً شهداء از حروف حي رجعت ائمه اند که در اصطلاح ائمه و شيعيان آل الله خوانده ميشوند و در مواضع مختلفه از الواح کلمه آل الله و آلي و اهلي مذکور است و مراد عائله ابهي ميباشد از آن جمله خطاب به حاجي محمد اسمعيل ذبيح :

" و رأيت آل الله في ايدي الظالمين . "

" يصلّي عليك الملاء الاعلي و يكبر عليك آل الله و اهله من الورقات الطائفات حول الشجرة و يذكرنك بذكر بديع . "

و حاجي مذکور به قصد زيارت روزي وارد ادرنه گرديد که مأمورين دولت سلطان عبد العزيز دور منزل ابهي را احاطه کرده مانع از دخول و خروج شدند و مقرّر بود که به سمت بندر گالي پولي ببرند و نیز از ان جمله است قوله :

" بسم الله الحاکم علي ما يريد ان يا ايهاالمذکور لدي العرش فاعلم بانّ المشركين جعلوا اهلي و احبتي اساري من العراق وادخلوهم في دياراخي ... و ادخلونا في عكا . "

مراد در اینجا عائله همراه ابهي ميباشد . و در لوح خطاب به ناصرالدین شاه : " الي ان جعلوا اهلي اساري . "

بغداد ماند و در فتنه حادثه آنجا با جمع کثير از مؤمنين به موصل اسير بردند که به اصطلاح به اسراي موصل معروف شدند و همين مراد در لوح ديگر است :

" و انا نوصيك في هذاالّوح به بقیة آل الحسين في هناك ثم التي نسبت اليه و كانت في ارض اخي كذلك يأمرک العبدالمسجون . "

و نیز آل عربي به معني سراب و شوره زار است چنانچه در لوحي است :

" قد غنّت الورقاء هل يري من ذي سمع يسمع وانتشرت اجنحة الطّاوس هل من ذي نظر لينظر ... يركض في هيماء الضلال لاستسقاء الال ... ا

یباهی العاقل و يعلم أنّه خلق من حماء مسنون . " الخ و "اجنحة الطّاوس" مدح زیبایی اوراق وخطوط الواح وتلویح به کلام صاحب بن عباد از خط قابوس " ام اجنحة طاوس " میباشد .

آلمان کشور متمدن مشهور اروپا در اواخر سنین مرکز عهد ابھی ارتباط با امر بهائی یافت و عدّه ای مؤمن به امر بدیع شدند و از کسانی که به آن کشور فرستادند لیدی بلوم فیلد و میسیس ارل و میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا احمد سهراب بودند و میرزا علی اکبر رفسنجانی با مترجمی انگلیزی میرزا لطف الله حکیم حسب الامر آن حضرت برای نشر این امر به آن مملکت سفر کرد و در خطابی به او چنین مسطور است :

" نامه مفصل که در خصوص استتکارت نوشته بودی ملاحظه گردید مختصر این است که آلمان روشن خواهد گشت زیرا اهالی متدین اند نه غرق در عالم طبیعت ."

و در مجلد سفرنامه اروپا از بدایع الآثار شرح مسافرت مرکز عهد و ایام استتکارت و نامهای مؤمنین و مؤمنات آنجا مسطور است و در مرقومات و بیانات و خطابات مذکور آمدند و در یکی از آنها چنین مسطور است :

" در این ایام در اقلیم آلمان این نور اشراق نموده ورقه ای از ورقات امریکا نامش نوبلاک ( ) را جهت تبلیغ به آلمان فرستادم و در آنجا با مستر فیشر ( ) همدست شده به تبلیغ امرالله پرداختند " و در یکی دیگر از آنهاست :

" آن جمعیت مبارک روز به روز ترقی و توسعه یابد و سبب شوید که آلمان زنده شود ... زیرا حوادث مستقبلاً اروپا شدید است بلکه یاران سبب شوند تخفیف یابد " الخ

و از بهئیان آلمان دکتر گروسمان ( ) بسیار فعال بود دیگر از بهائیان آن کشور مستر هریگل ( ) و مستر آگستین ( ) و کنسول شوارتز ( ) امتیازی داشتند .

آماق جمع ماق به معنی گوشه چشم و مجرای اشک ویژه جنب بینی در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :

" اللهم یا من تجلی بانوار ساطعة الاشراق علی الآفاق الجلال فقامت قیامة الآماق . "



و قوله : " و عبرات

سالت من تلك الأماق و حسرات احترق بها قلب ذلك المشتاق . " و در زیارت برای آقا سید احمد افغان قوله :

منك الأماق . " أمل شهر معروف در طبرستان و

مازندران واقعات تاریخیه آن بلد که در ایام پرآلام نقطه البیان مخصوصاً مربوط به

واقعات قلعه طبرسی و شهادت عده ای و گرداندن رؤس الشهداء در آنجا در تاریخ ظ ح ق

و در این کتاب ضمن نام بهنمیر ثبت است و از ابنیه تاریخیه این امر در آنجا مسجدی است که

شخص بهاء الله را در آنجا حبس و استنطاق و چوبکاری کرده قصد قتل داشتند . و نام أمل و بیان

واقعاتش در آثار کثیره مذکور ولی در آنجا مرکزیت و اجتماعی فراهم نیامد . و تفصیلی ذیل نام

طبرستان و غیره مذکور است .

آمه فارسی به معنی دوات در آثار مکرراً مذکور میباشد . از آن جمله

در لوحی است : " و اسرار مکنونه که از خزانه خامه و

آمه الیوم ظاهر بر او القا کن . "

انس در کلمات مکنونه : "

انس دونی و انس بروحی " اول امر از نسیان و دوم امر از

انس . جز مرا فراموش و با جان من بیارام . اوْن لهجه اهل فارس به معنی آن و ضمیر

مفرد غائب و اسم اشاره بعید است و حضرت نقطه در مواضع عدیده به این

لهجه فرمودند از آنجمله در بیان است قوله : " و

هر یدی که بنویسد بیان اون را ... و هر قلبی که حُب کلمات اون ظهور داشته باشد . "

آونه جمع آوان به معنی هنگام . از

حضرت عبدالبهاء در وصف زین المقربین است : " ثم مکث یا الهی برهه من

الزمان و آونه من الاحیان . " آه به عربی و فارسی هر دو در مقام

اظهار دردناکی و تعجب استعمال میشود . در زیارت سیدالشهداء است قوله

: " آه من ظلم به اشتعلت حقایق الوجود ... فآه آه ارواح الملاء الاعلیٰ لمصیبتک الفداء .... ، فآه آه یا سید الشهداء و سلطانهم و آه آه یا فخر الشهداء و محبوبهم . "

آوی در آوی ثبت است.

آیه عربی نشانه و علامت آیات جمع . در

قرآن است : " سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ . " و در خطابی چنین بیان کردند :

" آیات آفاق حقایق عینی است و متحیزه و آیات انفس شئون روحانیه و حقایق مجردة . و حضرت نقطه نیز مانند حضرت رسول در قرآن برای حَقانیت امر خود به کلمات و آیات خویش استدلال فرمود همین را نیز علامت من بعد خود قرار داد. در رساله شرح هاء از آن حضرت است :

" فاولها شأن الآيات التي اقرء من دون تأمل و دقة من دون سکون قلم بما شاء الله ربّي و هو حجة لا يقوم بها احد و لا يقدر ان يؤتي بمثلها ولو علم الله اني لم اك في حبه و رضاه ليخلق الله بشراً بمثل ما ذا اقرء من كتاب الله و كفي بالله شهيداً . "

سبعه است : " واز نفس امي بيست و پنج

ساله شأن ايات خود را ظاهر فرمود و قرآني را كه بيست و سه سال نازل شد خداوند عزّ و جلّ قدرتي در آن حضرت ظاهر فرمود كه اگر خواهد در پنج روز و پنج شب ... الخ "

و ايضاً :

آيات في مقام الآثار فاولها شأن الآيات و الثانية شأن الدعوات و المناجات مع الله سبحانه الذي لو شاء الله ليجري من قلمه في ستة ساعات اقلّ من عدة الف من دون فكر و لا سکون قلم و الثالثة شأن الخطب التي لم ينطق بمثلها احد غيري و الرابعة شأن العلم حيث قد جري من قلمي في تلك المدّة الماضيه صحائف المعدوده و رسائل مسطوره و كتب محفوظه . " الخ و در شرح

کوثر است : " فوربک ربّ السّموات

و الارض لو اجتمع الجنّ والانس علي ان یأتوا بمثل تلك الآيات لن يستطيعنّ و لن یقدرنّ ولو

كان الكلّ علي الكلّ ظهیرا . " و در توقیعی است :

" الا من سمع حرفاً من آیات البدع لن یقبل له عمله الاّ أن یؤمن ... و ان آیه مّا انزلنا الآن الیک

تعدل آیات الاوّلین . " و در مناجاتی ضمن توقیعی است :

" وانّ منهم یا الهی قد سأل من باطن النّفسین و حکم ضرب من الامثال فی الآیه المبارکة و انّک

لتعلم حکم الباطن بان مرادک فی النّفسین الذّان قد ادّعیَا امرک بغير الحق من دون عبدک النّاطر

الیک و انّ الامثال فی الباطن والحق لا تحیط بها علم النّاس و انّک علي کلّ شیئی شهید . "

مراد آیه مشهوره از کتاب شرح سوره یوسف و ذکر نفسین و امثال مذکوره در قرآن است که

مقصود از نفسین دو مدّعی در قبال صاحب امر شاید میرزا محیط و ملاً حسن گوهر است .

و در توقیعی است : " و انّ من

ذلک الیوم قد صرّفنا علیکم باذن الله آیاتنا الی ان قضت ایام الله خمسة سنة جزاء لجدکم ... ان

اسئلوا ممّن آمن قبل کلّ النّاس بایات ربّه حکم الله ان کنتم تعلمون ... قل افّ لکم قد اعرضتم من

حکمنا و بذلک الله علیکم آیات شجرة الطور . " الخ

و مراد از آمن قبل کلّ النّاس ملا حسین بشرویه میباشد و جمال ابهی نیز به آیات خویش استدلال

نمودند چنانکه در لوح به احمد یزدی است : " قل ان تکفروا بهذه الآيات فباي

حجة آمنتم بالله و آیاته من قبل هاتوا بها یا ملاء الکاذبین . "

و در لوحی دیگر :

" الاکرم

الابهي هل الآيات نزلت قل اي و ربّ السّموات هل انت السّاعة بل قضت و مظهر البينات . "

و در لوحی به نصیر است :

" اگر به

ظهور آیات آفاقیه و انفسیه به مظاهر احدیه موقن گشته اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا

الاشراق به شأني که اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد به اهل سبل هدایت و این قدرت

مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار ننماید اگر به آیات نازله منکرند قد احاطت الوجود من

الغيب والشهود و به شأني از غمام فضل امريه و صحاب فيض احديه هاطل كه دريك ساعت معادل الف بيت نازل ... آنان كه بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساكنند و بر مكنم قدس لا يعرف بما سواه جالس حق را به نفس او و بما يظهر من عنده ادراك نمايند اگر چه كلّ من في السموات والارض از آيات محكمه و كلمات متقنه مملوّ شود اعتنا ننمايند و تمسّك نجويند چه كه تمسّك به كلمات وقتي جائز كه منزل آن مشهود نباشد فتعالى من هذا الجمال الذي احاط نوره العالمين .  
 " و در سورة هيكل است : "

قل انا نزلنا الآيات علي تسعة شؤون كل شأن منها يدل علي سلطة الله المهيمن القيوم . " الخ  
 به استقصاء در آثار شايد توان تسعة شؤون را به اين طريق تشخيص و تحديد كرد :  
 1 - شأن و لحن الوهيت در امر و فرمان .  
 2 - شأن و لحن

عبوديت و مناجات .  
 3 - شأن و لحن مفسرين در

تفسير و تاويل كلمات قبله و معارف دينيه .  
 4 - شأن و لحن شريعت و نسخ و وضع احكام  
 و تعيين قوانين شرعي و اصلاح اديان .

5 - شأن و لحن عرفان و سير و سلوك و ارشاد و مسائل تصوّف .  
 6 - شأن و لحن

سياست و دستور به ملوك .  
 7 - شأن و لحن علم و حكمت و

فلسفه در بيان اسرار خلقت و طبّ و كيميا و غيرهما .  
 8 - شأن و لحن تعليم و تربيت و اخلاق .

9- شأن و لحن اجتماعي و صلح كلّ و وحدت عالم و حقيقت .  
 و در كتاب اقدس :

" من يقرء آية من آياتي لخير له من ان يقرء كتب الاولين والآخرين . " " اتلوا آيات الله في كلّ صباح و مساء انّ الذي لم يتلّ لم يوفّ به عهد الله و مثاقه والذي اعرض عنها اليوم انه ممّن اعرض عن الله في ازل الأزال . "

و در لوح رئيس :

" فانظر ثم اذكر از اتي محمد بآيات بينات من لدن عزيز عليم . " که آیه در همه این موارد بر همان معنی مصطلحي در قرآن يعني جملات تامّات معجز سمات صادره در مقام وحی از مظهر الوهیت اطلاق گردید .

و در صحیفة العدل است قوله :

" كتب كثيري من كلّ شطر از اهل علم و بیان در بحبوحه بحر حزن و انفراد نازل و در آقلب آیات آنها اظهار عجز از قبل اهل علم بعمل آیات عربیه نموده " و در توفیعی است :  
" و اما ما رايت من آیات معلّمي . " الخ

که مراد از معلّم حاجي سيد کاظم رشتي میباشد و در ضمن لغت (ع ل م) توضیحي است .  
و در لوحی است قوله :

" در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّند بر حق و سلطنت او وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت اوست که سبقت گرفته کلّ شیئی را . " که آیه در این موارد مانند آیه مذکوره در قرآنیه :  
" سنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ "

اطلاق بر معنی لغویش یعنی علامت و نشانه و یا بر مطلق کلمات و آثار بمانند بعضی موارد دیگر در آثار و مرقومات نقطه گردید .  
و نیز در کتاب اقدس است :

" قد عفونا عنكم صلوة الآيات اذا ظهرت اذكروا الله بالعظمة والاقترار . " که طبق لفظ صلوة الآيات در اسلام مراد معنی مصطلح یهود یعنی حوادث مهیبه ارضی و سماوی میباشد .  
ابا بدیع شهرت روحانیّه حاجي عبد المجید نیشابوری از مؤمنین اوائل امر بیان و از بقیه السیف قلعه شیخ طبرسی و شهیر به ایمان بدیع که نو جوانش مشهور به آقا بزرگ در نیاوران طهران اولاً و او خود بعداً در مشهد خراسان برای این امر به شهادت رسیدند .  
بهاء الله پسر را بدیع و پدر را ابا بدیع خواندند .

و در ضمن لغت ( ب د ع ) و ( ز و ر ) و ( ع ب د ) نیز ذکر است و در ضمن لوح برای شیخ محمد تقی اصفهانی مشهور به نجفی بیانی در حق او فرمودند . قوله :  
" در ابا بدیع تفکر نمائید . " الخ  
ابا بصیر شهرت

روحانیة آقا نقد علی اعمای زنجانی است که بهاء الله لقب فرمودند و او بالاخره در زنجان به شهادت رسید و در الواح و آثار به کثرت نامبرده گردید از آن جمله در لوحی است :  
" قد نزل عن یمین العرش للذی سمیناه فی الکتاب ابا بصیراً هو البصیر فی الافق الابهی ان یا ابابصیر قم وانذر الذین هم کفروا بآیات الرحمن و جعلوا انفسهم عن هذا الرضوان محروما ... فانفق روحک و جسدک ثم اذکر الناس فی کلّ الاحیان . " الخ  
و در لوحی دیگر است :

علیه ثناء الله و ذکره لعمری انجذب به ندائه حقایق الاشیاء اذ طلع من افق بیته به ثناء ربّه و کان منادياً بین العباد به هذا الاسم الذی منه اضطربت البلاد الی ان شرب كأس الشّهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله . " و در لوح به اشرف زنجانی است :

" و اذا رایت ابا بصیر فاحضر هذ اللّوح تلقاء وجهه . " الخ  
شیخ ابوتراب  
اشتهاردی از علمای بابیه متوفی در سجن طهران که شرح حالش و خانواده اش در تاریخ به تفصیل ذکر گردید.

ابوالحسن بسیاری از مؤمنین این امر بدین نام در الواح و آثار مذکورند و از آن جمله حاجی ابو الحسن اردکانی امین حقوق که ضمن لغت امین نیز مذکور میباشد و در مدّت حیات طولانی در الواح و آثار دوره بهاء الله و عصر عبدالبهاء به کثرت به نام ابوالحسن و امین نامبرده گردید .

ابو الشّور در اصطلاح ادبی اسلامی نام شیطان شد و در توقیع به حاجی میرزا آغاسی است :  
" بل یقول یوم القیمة ابو الشّور  
بائی عملته فیک . " ابو الفضل گلپایگانی در الواح و آثار دوره بهاء الله و نیز عبدالبهاء به کثرت مذکور است . از آن جمله راجع به فتنه

طهران در سال 1300 و حبس وی و بعد از آن فتنه برایش در کرمانشاه 1305 که در اثر مناظره و مباحثه اش با شهاب مرشد اتفاق افتاد و چون حکومت به صدد گرفتاریش بر آمد ناچار ایامی مختفی شد تا بگریخت. در لوحی است: " و نذكر في هذا المقام ابا الفضل الذي سجن لاسمي قل لا تحزن فسوف يرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العطاء ". و در حقیق در لوح به شیر مرد است: " پرسش هفتم از نام ونژاد نیاکان پاک نهاد بوده ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامه های آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی بیفزاید ". و در لوحی است: " یا ایها الناظر الي افقي والناشر لواء نصرتي بالحكمة والبيان اشهد انك اردت الاصلاح في كل الاحوال و نصحت العباد بالبرّ و الفلاح طوبى لك و لمن احبّك لوجهي و سمع قولك في امري ... يا ابا الفضل عليك بهائي و وعنايتي ورحمتي آنچه در آن ارض واقع شد معلوم و مشهود تبارک الذي منع اصفیائه عن الفساد والبغي والفحشاء و امرهم بالبرّ والصّلاح والتّقوي لله الحمد کشته شدید و نکشتید اولیاء را در جمیع احوال به سکون و اطمینان و اصلاح امور عباد و تهذیب نفوس و امانت و دیانت و عصمت و عفت و وصیت نما انا کنا معک فی الهاء و المیم و فاز عملک فیها بعزّ قبولی و شرف رضائی و فی ارض الیاء بما ینبغی لک فی امر ربّک الملمم المشفق الامین ". ودرخطابی به وی درمصر مورّخ شوال 1315 مییاشد که کتاب فرائد چون تألیفش تمام گردید بفرستید که بطبع برسد و رساله درالبهیه را در مصر در جواب اسئله حکیم نورالدین قادیانی مشهور نوشت و در ضمن نام امریکا و پاریس شرح سفرش ذکر است و. در کتاب بدایع الآثار مجلد شرح سفر مرکز میثاق ابهی به اروپ صورت تلگراف به آقا محمد تقی اصفهانی در مصر به این عبارت مسطور است: " اسباب راحت ابوالفضل را مهیا نمائید او عبارت از نفس من است. " و نیز احوال اخیره و وفاتش در سال 1331 در قاهره مصر و تلگراف به بلاد و تأسیس مجالس تذکر بهائیان مسطور مییاشد و در خطابی به آقا سید مهدی گلپایگانی در عشق آباد است:

" یاد داشته‌های ابی الفضائل و رسائل که ارسال شده است حکماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتّی ورقهٔ واحده در دست کسی نماند تا جمیع در محلّ محترمی محفوظ و مصون گردد و باقی و بر قرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است ."

و در ضمن "ازهر" نیز ذکری است

ابوالقاسم کثیری از مؤمنین امر جدید بدین نام در الواح و آثار مذکورند

آن جمله در لوح برای شیخ محمد تقی اصفهانی است : " جناب آقا ابو القاسم کاشی و جمعی دیگر به فتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند ."

و نیز ذکر کشته شدن آقا ابو القاسم همدانی همسفر جمال ابھی در کردستان در الواح به تکرار گردید .

خطابی در باب فتنهٔ سال ۱۳۲۰ در اصفهان :

" از جمله جناب سید ابو القاسم مارنونی بود سید حضور قریب هشتاد سال معمر بود ... گویا احساس ضرب و زخم نمی‌نمود ... در کمال بشاشت و فرح و مسرتّ جان فدای جانان کرد ."

ابولونیوس از فلاسفهٔ یونانی اسکندریه در قرن سوم میلادی که به عربی بلینوس گفتند در حقش در لوح حکمت چنین مسطور است :

" ثم اذکر لک ما تکلم به بولینوس الذی عرف ما ذکره ابو الحکمة (سقراط) من اسرار الخلیقة فی الواحه الزبرجدیه لیوقن الكل بما بیناه لک ... و هو الذی یقول انا بلینوس الحکیم صاحب العجایب والطلسمات وانتشر منه من الفنون والعلوم ما لا انتشر من غیره و قد ارتقی الی اعلیٰ مراقی الخضوع والابتهاال اسمع ما قال فی مناجاته مع الغنی المتعال اقوم بین یدی ربّی فاذکر آلائه و نعمائه واصفه بما وصف به نفسه لانّ اکون رحمة و هدی لمن یقبل قولی الی ان قال یا ربّ انت الاله و لا اله غیرک و انت الخالق غیرک ایدنی و قوئی فقد رجف قلبی واضطربت مفاصلی و ذهب عقلی وانقطعت فکرتی فاعطنی القوّة واتطق لسانی حتّی اتکلم بالحکمة الی ان



قال انك انت العليم الحكيم القديم انه لهو الحكيم الذي اطلع علي اسرار الخليفة والرموز المكنونة في الالواح الهرمسيه ."

و در ذیل نام بلینوس هم ذکر کرده است .

**ابتهال** مصدر مزید عربی به معنی دعا و درخواست به تضرع و خاکساری مبتهل اسم فاعل به معنی متضرع . مباحله نیز مصدر مزید به معنی نفرین و لعن کردن بر یکدیگر و اصل این عمل که طرفین ادعای یکدیگر را لعن و طرد کنند و از خدا کیفر آن دیگر را بطلبند در تورات است و در واقعه هابیل و قابیل مسطور و در قرآن منقول میباشد و نیز در قصه محابه ایلیا با انبیای کذب بیان شد و قصه مباحله در قرآن در محابه فیما بین پیامبر و نصاری نجران ذکر است و تفصیل مباحله باب اعظم در صحیفه بین الحرمین و نیز عزم مباحله شان در اصفهان در توقیعی و عزم مباحله مقام ابھی در ادرنه در جزوه به خط عبد الاحد از آنجا بین بهائیان در آن ایام منتشر که به عینها موجود میباشد و تفصیل آن در تاریخ ثبت و ضمن نام استا نبول ذکر مباحله و اعلاء کلمه مسطور است .

کلمه مؤلف از حروف هجائی عربی معروف است و علم حروف جفری که کشف مجهولات و وصول به حقائق را در مجرای آن امیدوار شدند و علمی از علوم رمزیه و سری از اسرار آتیه گردید مبتنی بر آن است و در آثار و روایات مأثوره از ائمه هدی و از اولیاء و عرفا در آثار شیخ احسائی و سید رشتی از آن مقوله بسیار است و مخصوصاً در آثار دوره نقطه البیان که شالوده و اساس خود را بر آن اصل مبتنی و مؤسس و منظم نمود و در آثار اولیه دوره بهاء الله کم و بیشی موجود میباشد ولی بعداً متروک گذاشته اشتغال به آن را موقوف کردند و نتیجه کلیه که از آن گرفته تنها ضبط واقعات تاریخ بنوع اختصار و لطافت و تسهیل درج در شعر و ضبط امور و نگهداشتن مسائل و مراکز و اشخاص و امضاء در آن اعصار پر ایذاء و اضرار بود که در الواح و آثار و آیات و شمه ای ضمن نام جفرو حرف و غیرهما ثبت میباشد .

ابداً عربی به

معنی هرگز و همیشه و در بحث فعل مستقبل استعمال میشود و در بعضی آثار فارسیه

درماضي منفي نيزاستعمال ميشود . درلوح به صدر دولت عثماني است قوله :  
 "ابدأ التفات ننموديد" ابرام مصدر

عربي به معني محكم كردن وتابيدن ومبرم اسم مفعول از آن به معني محكم

دركتاب اقدس است :

" هذا من امره المبرم ."

وقوله :

" كلشئي تحقّق بامرّه المبرم ."

و در لوح رئيس :

" ارض بما جري من مبرم القضاء ."

الانبياء شهير در در مواضع كثيره به صريح نام و يا به نام خ خليل و يا  
 به عنوان اب راحم مذکور ميباشد عدّه كثيري از مؤمنين امر جديد و غيرهم بدين نام مانند اقا  
 ابراهيم خليل تبريزي و حاجي محمد ابراهيم يزدي معروف به حاجي مبلّغ و حاجي ملا ابراهيم  
 مسئله گو شهيد و حاجي ابراهيم بيگ مذکور ضمن نام فاران و حاجي ميرزا ابراهيم سبزواري  
 در تاريخ و الواح مذکورند چنانچه در ضمن نامهاي خليل و يحيي ذكري است و در حق خليل  
 مذکور در لوح براي شيخ نجفي اصفهاني است :

که در باره اش از قلم نقطه اولي .. " الخ وخطاب به ملا ابراهيم درشهميرزاداست :

" يا ابراهيم ناس را حجاب غفلت از مشاهده رفيق اعلي منع نموده..."

و نيز سيد ابراهيم پسر امام جمعه يزد که موجب فتنه و شورش منجر به شهادت بهائيان آنجا بسال 1321 گرديد  
 مخصوصاً در شرح صادر در خطابي راجع به آن واقعه مذکور گرديد و ابراهيم خيرالله مبلّغ در  
 امريکا ضمن خير و امريکا مسطور است و نژاد بني اسراييل در الواح و آثار به عنوان ابناء

خلیل و ورّاث کلیم موصوف و معروف میباشند چنانچه خطاب به خداداد و شاهویردی و عزیزالله جدّاب مکرراً ذکر یافت و از آن جمله در خطابی است :

" هوالله ای ابناء آن اب راحم چون نمرود عنود و قوم آشور آن سرور وجود و جمال محمود را از وطن مألوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نورانی را خاموش نمودند و آن کوکب رحمانی رابه افول و غروب مبتلا کردند و حال آنکه تیشه بر ریشه خود زدند و بنیان خویش را ویران نمودند آن ملل و دول در خاک مذلت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نورباصیت مشهور طالع و لائح گشت اگر این اخراج وطن نبود کجا حضرت خلیل شخص جلیل میشد و از کجا ارض مقدّس موطنی قدم آن نور مبین میگشت .

ابرقو معموره مشهور بین آباءه و یزد که شهادت فطیع بعضی از بهائیان در آنجا اتفاق افتاد که در تاریخ ثبت شده است و واقعه و و بهائیان آنجا در آثار مذکورند .

ابرة عربی سوزن در یکی از آثار صادر از عکاء در وصف احوال محنت اشمال هم سجنهای در سجن اعظم است :

" کاتهم صاروا بنسبتهم الی قبلهم ادقّ من خیط الابرة . ابریز در عربی به معنی خالص و زر پاک از غشّ . در لوحی به افنان است :

" این شوکه پرویز و ذهبه الابریز . " اَبگم عربی گنگ و لال چنانکه اصمّ گر اکمه کور مادر زاد .

در مناجاتی در خطابی است :

" ابرء الاکمه والابرص واسمع الاصمّ وانطق الالبکم . " الخ ابلیس در عقیده مؤمنین امر جدید چنین شد که چنانچه افراد شاخص اکوار برای ایجاد مدنیت جدیده مادّیه و روحانیه آدم گفته میشد اول من اعرض و مخالف در آن کور ابلیس زمان و زیردستانش را ابالسّه خوانند و قصّه مرموز کتاب مقدس را نیز به همین تفسیر

و تأویل مینمایند و در آثار بدیعه به عنوان شیطان نفس و هوی و مظاهر انسانی آن بارها تکرار یافت چنانچه شمه ای ضمن آدم ثبت است و در رساله شرح هاء چنین مسطور است :

" ولو أتى اليوم في خوف من الشيطان و اخويه ولكن فوربك ربّ السموات والارض لو اجتمع الكلّ بكلّ صيصيتهم علي جحدي فليس لدي وما ادي الا بمثل سواد عين نملة ميتة حيث لم يكن في الوجود اصغر منه في ذكر الموجود لانّ الحجّة في يدي مثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانية لامعة بلي ان قرء احد ولو كان من اهل الكفر علي الفطرة فحينئذ ينكسر ظهري و انّ ذلك امر ممتنع قد ذكرته لافك النفوس و مكنسة القلوب مثل قوله عزّ ذكره فادعوا شهداءكم ان كنتم صادقين ". الخ

میرزا جواد برغانی و دو موافقش مراد است که در شیراز به معارضا برخاستند و در لوحی است :

" بسم الله الاقدس الابهي اي كنيز الهي  
انشاء الله لم يزل و لا يزال به ذكر محبوب متعال مشغول باشي ... اليوم مظاهر ابليس به تمام حيله  
به منع بریه از شاطی اchiedه مشغولند ... " الخ  
مراد  
ازلیان است .

و در لوحی دیگر :

" باري اين ايام شيطان به اسم رحمن دعوت مينمايد و سامري به ذكر ازلي ندا ميكند و ابليس به نهايت مشغول گشته . "

و در لوحی دیگر :

" اي مهاجر الي  
الله رفتي و ما در دست شيطان مبتلا . "  
ايضاً :  
" اياكم ان تصدّ قوا الذي يأتيكم به نباء الشيطان انه ممّن افتري علي الله واشتعلت في قلبه نار  
العداوت و البغضاء كذلك سوّلت له نفسه و اعرض عن الله ربّ الارباب . "  
ايضاً :  
" انّ الشيطان قعد  
علي المرصد اذا دخل احدٌ قاصداً مفرّاً المقصود يخبر باب الحكومة . " الخ

مراد سید محمد اصفهانی ازلی است که بالای دروازه عکا مراقب و مترصد ورود زائرین بود تا به حکومت خبر دهد و گرفتار سازد .  
و در ضمن لغت سبع نقل از رساله دلائل سبع و ضمن لغت سجن نقل لوح و بیان صریحی در این معنی ثبت است .  
ابن در بسیاری از آثار بدیعه موسی را به اسلوب قرآن ابن عمران نام بردند چنانچه در لوح برای شیخ محمد باقر اصفهانی است :

" احضر بین یدی الوجه لتسمع اسرار ما سمعه ابن عمران فی طور العرفان." و نیز در عده ای از الواح نام ابن در حق عیسی ذکر نموده و عیسویان را ملاء ابن خواندند چنانکه در لوحی که شرح حرکت کشتی از گالی پولی تا مقابل اسکندریه است :  
" اذا حضر تلقاء الوجه احد من الّذین نُسبوا الی الابن بکتاب مبین فلما فضینا ختامه وجدنا منه روائح القدس من الّذی اشتعل بنار محبة ربک الرّحمن و قد اخذته جذبات الوحي ."  
و قوله :

جاء الرّوح مرّة اخري لیتّم لکم ما قال من قبل ... ثم اعلم بانّ الابن اذا سلّم الرّوح قد بکت الاشیاء کلّها . الخ  
و در لوح رئیس است :  
" انا وجدنا ملاء الابن اشدّ بکاء من ملل اخري ."

و در لوح برای شیخ سلمان است :  
" چنانچه ابن  
مرادمحیی الدّین شهیرمذکور ضمن  
عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته . " انتھی  
ح ی ی است که بدین عنوان مشهور است .

و در مقاله سیاح است قوله :  
" روایت ابن  
مهزیار چه شد . " الخ  
ابن مهزیار مذکور از روات  
و نیز در بعضی الواح که واقعه میرزا مهدی  
اخبار شیعه به همین نام معروف میباشد .  
غصن اطهر ذکر شده وی را به لفظ ابن و به عبارت :  
" انا فدینا الابن " آوردند .  
و در لوح برای

حاجي محمد ابراهيم قزويني که سؤال از ابن کرد مراد از ابن ميرزا محمد علي غصن اکبر و مراد از ابناء اغصان است . چنانچه در کتاب اقدس " کاتّه ربّي احد ابنائي " ميباشد و شمه اي از ابناء و بنات ابهي ضمن نام آسيه و غصن و غيرهما ذکر است . و از حرم دوم فاطمه به شهرت مهد عليا ميرزا محمد علي و ميرزا بديع الله و ميرزا ضياء الله و صمديه بر جا ماندند. و تنها از ميرزا ضياء الله نسلي نيست و اما از نقطه طفلي به نام احمد بود که در صغر در گذشت و خطاب اي پسران من در کلمات مکنونه شامل همه اهل بيان بلکه همه بشر است و محض تغليب و ملاطفت همه را پسران خطاب کردند چنانچه در خطاب کتاب اقدس " هلموا يا ابناء الغرور " مخاطبين عموم عيسويانند و تلويح به اين دارد که محض استغراق در غرور ابناء الغرور بايد خواند نه ابناء الله چنان که خود را ميستاييد . و در شهرتهاي

اقوام عرب و عبر که به نام اولاد جدّ يا جدّ اعليّ به عنوان ابناء يا بنين جمع ابن چون بني هاشم و بني اميه و بني اسرائيل و بني يهودا خوانده ميشوند به همين طريق نام برده مراد تمام ذکور و اناث ميباشند و بر سبيل تغليب جمع ابن آورده ميشود . و عدّه اي از رجال شهير مؤمن به اين امر به کنيه مصدرّ به ابن مذکور در الواح و آثار و معروف و مشهورند مانند حاجي ميرزا محمد تقّي ابهري به نام ابن ابهر مذکور ضمن لغت ابهر و ميرزا عليمحمد بن ملاً صادق اسم الله الاصدق به نام ابن اصدق و سليل دخيل به نام ابن دخيل شهرت دارند . و در کتاب بدايع الآثار بيان حال عبد البهاء ست : " من طفلي داشتم سه چهار ساله بود وقتي خواب بودم به آهستگي در رختخواب من ميآمد. " انتهي

نام آن پسر حسين افندي مشهور است.

ابن اصمَع اصمعي به نام عبد الملک بن قُريب بن عبد الملک بن اصمَع از معاريف علماء اسلامي متبحّر و مؤالف در علوم عربي و شعر و اخبار در عصر خلفاء عباسي و از معاريف ادبا بود . در لوح خطاب به حاجي محد کریم خان است : " كما يضرِبُ بزرقاء اليمامة في حدّة البصر و بابن اصمَع في سعة الراوية . " أبهر معموره

بزرگ مابین قزوین و زنجان که به شهرت میرزا محمد تقی ابهری یا ابن ابهر و خانواده شان و خاندان حاجی میرزا عبد الرّحیم ابهری در تاریخ و آثار این امر معروف گردید و در لغت بهر ذکر است . و ابهر به عربی طرف کوتاه پر بال مرغان . ابهر جمع .  
در لوح سوره خطاب است قوله :  
ابهر القدس "

و در خطابی است قوله :  
" ايربّ انبت  
ابهر الفلاح في جناحهم حتّي يطيروا الي اوج نجاحهم "  
در این امر است که غالباً بیانی بوده بهائی شدند و امثال آقا غلامرضا در آثار  
مذکورند .

اتحاد در نام وحدت ذکر است .

آتی در لوح رئیس :  
" فانظر ثم  
اذکر از آتی محمد بآیات بینات "

و در لوحی در وصف حاجی ذبیح کاشی :  
" قد سمع و  
اجاب و خضع از آتاه الامر من مشرق وحي ربّه مالک الوجود." اثار متاع و کالای خانه .  
در کتاب اقدس است :

" لا ینفع النّاس ما عندهم من الا ثاث ."  
اثر در لوح طبّ  
است :  
قد قدرنا لكلّ شیئی سبباً و

اعطیناه اثرأ کلّ ذلک من تجلّی اسمی المؤثر علی الاشیاء انّ ربّک هو الحاکم علی ما یشاء ."

و در لوح رئیس :  
" اولئک اثرت  
فیهم کلمة الله ... انّ الذی سمع ندائی لا یؤثر فیہ نداء العالمین " .

و در کتاب اقدس است : " علي شأن  
 و در جواب سؤال شيخ سلمان  
 از شعر مشهور شيخ سعدي :  
 وين عجبترکه من از وي دورم.

قوله : " بسم الله الابهي يا من اردت اثري فاعلم اثري احاطت السموات والارض و في  
 مقام كَلشيئي اثري لو انت من العارفين انّ السماء اثر رفعتي والارض اثر سكوني ... قل سبحان  
 الظهور من ان ترتقي اليه اطياف قلوب العارفين كلما ظهر في الملك عما بيناه لك انه خلق من اثر  
 قلم ربك و ما ينزل منه انه سلطان الآثار و انه خير عما تطلع الشمس عليها فطوبي لك و لمن  
 اراده من الله ربك و رب العالمين و اما ما سئلت ربك الغني المتعال فاعلم انا ولو اردنا ان لا  
 نرد من سأل ولكن انت ترضي في نفسك بان يجري من هذا الاثر الذي به علق حياة العالم علي  
 ما تكلم به احد من العباد قل سبحانك يا الهي عرفني ما انت تريد اتي انا من العابدين ."

در اینجا مراد از اثر مطلوب اثر قلمي بود و کلمه استأثرت در رساله افلاکيه از حضرت عبد  
 البهاء قوله :

" فلما اشرفت شمسها  
 بقوتها النّاشرة الجاذبة علي الحقائق الكامنة في هوية الغيب فانبعثت وانتشرت وانتظمت  
 واستفاضت واستنبأت واستأثرت بظهور الشؤون الربحمانية والآثار الصّمدانية ."  
 از استنثار مصدر مزيد مأخوذ از اثر مصدر مجرد به معني بر گزیدن و اثره چیزی مخصوص  
 خود اختیار نمودن است و مفاد چنین میشود که به ظهور شؤون رحمانيه و آثار صمدانيه امتیاز  
 و برگزیدگی یافت و در لوح حاجي محمد کریم خان است :

" أثر ( برگزین و گرامی دار) من یذکرک علیک و قدّسه علي نفسك ."  
 و قوله :  
 " أين من بني الخورنق والسدير و این من اراد ان يرتقي الي الآثار." ( کره نار و فلک )  
 اثنان اثنینیت مصدر ساخته از اثنین به معني جدائی و بیگانگی استعمال

میشود در لوح اتحاد است :



"به شأني که اختلاف و اثنييت و غيريت از مابين محو شود ."

اثيرم گناهكار و در قرآن در مواضع عديده متناسب با مبالغه مانند

## ك

كفّارٌ اثيرم افاك اثيرم به معني گناه سرشت برابر و جهل اطلاق گرديد و در كتاب معيار الفقه تاليف ميرزا محد علي شيرازي از خواص اصحاب حاجي محمد كريم خان كرمانی که با معاونت و راهنمائي وي انجام داد به نكتة نامبرده تصريح است و معذلك حاجي مذکور خویش را اثيرم ميخواند و امضایش را "العبد الاثيرم كريم بن ابراهيم" قرارداد و در كتاب ايقان آيات سورة الدخان از قرآن را که در مقام ذکر عذاب يوم رستاخيز و بيان سوء حال ارکان شرک و عناد همعصر نبوي ميباشد به مناسبت با همين نام و قرائن مقام بر او تطبيق گرديد قوله تعالي : "انّ شجرة الزقوم طعام الاثيرم كاهل يغلي في البطن كغلي الحميم خذوه فاعتلوه الي سواء الجحيم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم." و دخالتي در اين تطبيق ميکند که شجرة الزقوم مذکور را آياتي چند در سورة الصافات شرح ميدهند. قوله تعالي :

" اذ لك خير نزلًا ام شجرة الزقوم انا جعلناها فتنة للظالمين انها شجرة تخرج في اصل الجحيم طلعتها كأنه رؤس الشياطين فانهم لاكلون منها فما لئون منها البطن ثم ان لهم عليها لشوبًا من حميم". و وجه تناسب آيات سورة الدخان به شأن حاجي خان

به حسب نظر ايقان شايد علاوه بر ذکر نام اثيرم و كريم و خطاب استهزاء آميز به عزت ظاهريه اش آنکه سورة مذکوره به نام دخان است و شجرة الزقوم را باصفات و مشخصاتي که دادند شباهتي با بوتة تنباکو و دخان ديده نميشود و گرنه چنين شجره اي و بدین نام هر چند برخي نوشتند که در بيابان گياهي به اين نام است و در برهان جامع به اين شگفتي مسطور است که اخبون و اخيون ميوه نبات صحرائي است مانند سر افعي و آن را در عربي رأس الافعي گویند وجود نداشته و ندارد و حاجي محد كريم خان با آنکه مولي و مقتدايش شيخ احسائي نظر به اینکه

در آثار اسلامی وجه حلیتی در حق شرب دخان نیست و در اینگونه موارد اصل عدم جواز است و نظر به اینکه آیات و آثار دالّ بر لزوم احتراز از امور مضرّه به صحّت بدن شامل دخان نیز هست شرب آن را روا نمیداشت معذک معتاد بلکه مداوم به دخان بود و شاید به این تدبیر میخواست خود را در انظار مجتهدین از پیروی عقیدت و آئین شیخ بری دارد و توان گفت که در آیات مذکوره شجرة الزّقوم را مناط عذاب قرار داده و مستفاد چنین است که همانا زقوم طعام اثم میباشد یعنی از جهت شدت اعتیادش گوئی به آن تغذی مینماید چون جرم روغن و چرک جوشیدن آب جوش در شکم و شاید علت ذکر بطون به حال جمع آن باشد که پیروان در این عمل تأسی میجستند. بگیری اثم را و به میانه دوزخ بکشید در بالای سرش از عذاب آب جوش بریزید و بچش تو که عزیز کریمی و مفاد آیات صافّات چنین است که آیا اینهمه نعم بهشتی پیش آورد بهتر است یا شجرة زقوم که ما آن را گوئی بلیه ظالمان و کافران قرار دادیم همانا آن درختی است که در ته دوزخ بیرون میآید شکوفه اش گوئی سر شیاطین است که از آن خورند و شکم پر کنند و بر بالای آن آب جوش ریخته بیاکنند. و این تقریب به تأویل مذکور در ایقان است. و شمه ای در ضمن نامهای زقوم و دخان و کریم و غیرها است. **أَجَّجَ تَأَجَّجَ** بر افرخت. در خطابی در حق زین المقرّبین است: **" وَاتَّبِعْ نَدَائِكَ بِتَلْبِيَةِ** **تَأَجَّجَتْ** بها نار محبتک فی الکبد و الاحشاء. و در خطاب وصایای عهد است: **" أَجَّجُوا** نیران محبة الله. **" الخ** افروختند. **اجترّاح** عربی ارتکاب گناه. در زیارت جامعه صغیره است قوله: **"ولكن لما فرض** **علي العبد ثناؤكم** فقبل اجترّاحاتي عليكم و ذكري في مؤبقاتي في محضركم. **" الخ** یعنی چون خدای تعالی ثنائی شما را بر بنده فرض قرار داد پس ارتکاب گناه در مقابل شما و ستایشم از جمله مهلکاتم را در محضر شما پذیرفت. مراد این که ذکر و ثنائیم در مقابل ذوات الهیه شما اظهار وجود و عین عصیان است ولی خداوند به علت مذکور عفو فرمود. و نیز در ضمن نفرین نامه ای در شیراز در حق سامری و عجل و

خوار و دیگر معاندین از شیخیه است قوله :

لئلا يجترح علي " الخ يعني تا آنکه بر روی

من گناه و ذکر سوئی مرتکب نشود . و نیز در صلوة مبسوط یومیه است :

" اجترحاتي ابعدتني عن التَّقَرَّب اليك "

نام جنب ذکر است اجْمَة عربي نيستان و بيشه اَجْم اُجْم

آجام جمع اُجْم دژ آجام جمع. در شرح کوثر است :

" ثم تلاحت واستلاحت بهما آفاق سماء البهاء في اجمة للاهوت "

و در توقيح به محمد شاه است :

" و این به نوع تشبیه واستعاره میباشد که فوا و جواهر انبوه عوالم لاهوت و جبروت را به

نیستان و بيشه یا حصن تعبیر فرمودند . آجواء در جواء ثبت است .

إحترق این ریشه (حرق عربي) به معنی به آتش نمودن و زدن و سوختن است و لوح

معروف " قد احترق المخلصون " صادر در عکا برای

حاجي سيد علي اكبر دهجي در بحبوحه معارضة سيد محمد اصفهاني ازلي و رفقاي هم حبشش

در تاريخ ط ح ق تفصيل داده شد و آغاز آن لوح خطاب به سيد مهدي دهجي چنين است :

"ان ياسمي قد حضر لدي الوجه ما انشأه ابن اخيك في ثناء مولاه و عرفنا منه الشوق والاشتياق

و نزلنا له ما يحدث به الشغف والاحترق في حب الله مالك يوم الطلاق طوبي لمن يقرء و يتفكر

في ما نزل من لدي الله المقتدر القدير بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق

... ان يا علي قبل اكبران اشكر الله بهذا اللوح الذي تجد منه رائحة مظلوميتي و ما انا فيه في سبيل

الله معبود العالمين لو يقرؤه العباد طراً و يتفكرون فيه ليضرم في كل عرق من عروقهم ناراً

يشتمل منها العالمين

أحشاء جمع حشاء امعاء و اعضاء داخله شكم در خطاب وصاياي

" و اَجَّجوا نيران محبة الله بين الضلوع عهد است :

والاحشاء  
 إحصاء مصدر عربي به معني شمار کردن و به شمار  
 آوردن.  
 لا يحصي شمار نشدني و بيشمار .  
 در مناجاتي در خطابي است :  
 " و آيات  
 ملك مقدسة حقايقها كما هي عن احصاء اهل الثناء ."  
 احمد در ضمن محمد ثبت  
 است .

اخ - اخت در آثار و آيات نقطه محض اظهار ملاطفت و خضوع ميرزا  
 قزوينيازحروف حي و بعض ديگررا نيز به عبارت يا احي خطاب کردند و در بعضي از الواح  
 ميرزا يحيي و ديگر برادران به عنوان "اخي" تکرار ذکر يا فتند چنانچه در لوح خطاب به  
 صدر دولت عثماني است قوله :  
 " والد  
 براي يکي از اخوان که کبير بود در طهران اراده تزويج نمود" انتهي و به حسب قرائن مراد  
 حاجي ميرزا رضا قلي ميباشد . و در کتاب ايقان هم محض تحبيب و تقريب خطاب " اي  
 برادر من" است و نيز لفظ أخت به نوع اطلاق يا مضاف مقيد در آثار و الواح بارها استعمال  
 گرديده و عده اي از مشاهير نسوان به اين عنوان معروف شدند  
 و در رساله الغين است :  
 " اللهم ائتك  
 لتعلم من ادعي حكم الولاية و اختيها او حكم النيابة المنصوصة او حكم القرآن بمثل ما انزلت  
 علي محمد رسولك او حكم الوحي بمثله ليكفر في الحين و ما انا قلت و لا يقول ."  
 الخ  
 و مراد از دو اخت دو نظير و همتاي ولايت يعني نبوت و رسالت است و اين بيان متعلق به سنين  
 اوليه امر و ايام تقيه و حکمت ميباشد و فقهاء و علماي اسلامي مدعيان هر يك از اين امور را  
 تكفير ميکردند و آن حضرت هيچيك از آن القاب و دعاوي را بر خود نگذاشته بودند و فقط  
 فيض و تعتمهاي فائضه بر خود را بيان ميکردند و نيز در زيارت جامعه صغيره است :

" السلام عليكم يا اهل المشية واختها . "

و در لوح خطاب به شيخ اصفهاني نجفي است :  
 " حسن مازندراني  
 حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را به صاحبانش ندادند و به يکي از اختهاي

این مظلوم که من غیرجته اعراض نموده سپردند الله يعلم ما ورد علي الواحه و آن اخت ابداً با ما نبوده ایشان در محله ای و این مظلوم در محله دیگر ساکن و لکن محض عنایت و شفقت چند یوم قبل از حرکت نزد اووالده اش رفته که شاید از ایمان بیاشامند و به آنچه الیوم سبب تقرّب الی الله است فائز کردند حق میدانند و شاهد و خود او گواه که غیر این به هیچ خیالی نبوده و نیست تا آنکه الحمد لله فائز شدند به طراز محبت مزین گشت و لکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر خبری از او نرسید و بعد از تفریق در ارض طاء با جناب اخوی میرزا رضا قلی ملاقات نشد و خبری از او مخصوصاً نرسید و در اول ایام کل در یک بیت ساکن بودیم و بعد آن بیت در جریمه به قیمت نازلی رفت و فرمانفرما و حسام السلطنه این دو برادر خریدند و قسمت نمودند و بعد از این حادثه ما بین ما و اخوی تفریق حاصل ایشان به در مسجد شاه و ما در دروازه شمیران ساکن و لکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر این مظلوم به هیچ وجه سخن نگفته الا آنکه بنت اخوی مرحوم میرزا محمد حسن علیه بهاء الله و سلام الله و رحمته که مخطوبه غصن اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نور به خانه خود برده و به مقرّ دیگر فرستاد جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند چه که این امر بسیار عظیم بود موافق رأی هیچیک از اولیاء واقع نشد عجب در این که اخت او را به محلّ خود برده و ترقیّات داده و به مقام دیگر فرستاده معذک این مظلوم ساکت و صامت بوده و هست مگر آن که مخصوص تسکین احباب یک کلمه اظهاررفت و حق شاهد و گواه است که آنچه گفته شد حقیقت بوده و به راستی گفته و احدی از اولیاء این اطراف گمان نمیکردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیت و محبت و دوستی است واقع شود بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آنچه را که کل میدانند و میدانید دیگر معلوم است که چه مرتبه حزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده میشود و معلوم نیست که چه میگوید و چه میکند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرجعها الیه و یؤیدها علی الانابة لدي باب فضله انه هو العزيز التواب وهوالمقتدر القهار ."

و نیز قوله :

" و کذلک بعضی از منتسبین در ارض طاء یکی از اماء الله که به اخت معروف علم نفاق بر افراخته در اول امر با ما نبوده و از امر آگاه نه الوان دنیا و زخرفش او را اخذ نموده به شأنی که آنچه مخصوص دوست بود به دشمن داد معذک ما ستر نمودیم و به حبل اضطبار تمسک جستیم ولکن آن غافله از عمل خود خائف شد و جهره بر اعراض قیام نمود به قسمی که نفوس را برانگیخت که مابین عباد در تزییع امر الهی تشبث نمایند این امور قابل ذکر نبوده و نیست ولکن نظر به اطلاع شمه ای از دریای بغض و عناد ذکر شد و از حق میطلبیم کل را آگاه فرماید بر آنچه که سبب ارتقاء و ارتفاع و جود است و مستقیم دارد به شأنی که نفاق ناعقین و ضوضای مریبین او را از بحر بیان مقصود عالمیان منع نکند و محروم نسازد شصت سنه از عمرش رفته و الی حین قادر بر قرائت لوحی نه سوف یظهر الله خافیة صدرها و و خائنة نفسها."

و کلمه عربیه جریمه به معنی گناه بزرگ و جنایت در عرف فارسی متداول الاستعمال بود که میگفتند حکمران فلان را جریمه کرد مراد آن که بهر جرم مجازات مالی نمود و در اینجا اشاره به واقعه هدف کردن بابیان ناصرالدین شاه راست که خانه به فروش رفت و قیمت داده شد تا از حبس رها گشتند و هفتاد لوح مذکور را که برای منتسبین از اهل نور و غیرهم بواسطه حسن نام زائر نوری از بغداد فرستادند در سالهای بعد میرزا فضل الله بن میرزا محمدحسن اخ اکبر نامبرده در جعبه در محلی مدفون و مکتوم یافته بهر خویش نگه داشت . و مراد از اخت منفور مذکور حاجیه خانم بزرگ مشهور خواهر مهتر مادر اند رایشان و خواهر ابوینی حاجی میرزا رضا قلی است و بنت مخطوبه مذکوره میرزا محد حسن شهربانو خانم نام داشت و بیان واقعه مسطوره که دختر بزرگ نامبرده میرزا محمد حسن در صغر سن نامزد غصن اعظم بود و در سنین بغداد کس به ایران فرستاده خواستند و حتی رسوم شال و انگشتر کنند و حاجیه خانم بزرگ مخصوصاً و بعضی دیگر محض تحفظ خود در آن ایام پرخطر مانع شده اور به حفید میرزا آقا خان صدر اعظم نوری دادند

در طی مواضعی ضمن همین کتاب مسطور میباشد و غصن اعظم بعد از صعود ابھی خطابي مفصلّ براي دلالت عمه نامبرده خود فرستادند و او به امين الاطباء رشتي ازلي داد تاردي نوشت و از ناحیه ازلیان به طبع رسید و در ضمن ع م م ذکر است .

و اخت دیگر اصغر ازو نیز در آثار ذکر یافت و از آنجمله قوله :

" اخت صغري ورقه طوبي فاطمه خانم ان يا اختي " الخ

و مراد از اخت مسطور در مواردی دیگر از الواح قوله :

" من زار الاخت والمسيح بري كمن زارني . "

و در لوحی دیگر قوله :

" بسمي العليم الخبير يا ارض الطاء ياد آور هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدسه مطمئنه که به حبت جان دادند و روان ایثار نمودند طوبي از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف قمیص را از تو مییابد و از تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمایم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفات قمیص از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمائیم تو را و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند انما نذكر اختي اظهاراً لعنایتي و ابرازاً لوفائي . به مظلومیت کبری به حق راجع شد ما اطلع بذلك الا علمي المحيط اي ارض طاء حال هم از فضل الهي مقرّ و محلّ دوستان حقّی طوبي لهم و للذین هاجروا اليک في سبيل الله مالک هذا اليم ابدیع . "

و نیز در یکی از آثار خطاب به آقا جمال بروجردی مورّخ 27 شهر جمادی الاولي قوله :

" این سنه چند مصیبت واقع شده و در این آخر خبر اخت در ظاهر به ساحت اقدس معروض افتاد في الحقیقه مظلومه بوده و سرّاً بر او وارد شد آنچه که غیر از حق از احصای آن عاجز است طوبي لها و بهائي علیها بما صبرت في الله و حملت الشدائد في سبيله المستقیم . "

و قوله :

" حضرت اخت 66 رُوحی لُتربتھا الشَّرِیف فداء و استدعاي این خادم فاني آنکه یومی از ایام آن حضرت مخصوص از جانب این عبد آن قبر مطهر را زیارت نمائید طوبی لنفیس استقرت فی جوارها و سکنت فی حولها علیها بهاء الله و بهاء ملائکة المقرّبین ."

اخت ابوینی مسماة به ساره خانم مدفونه در قصبه عبد العظیم میباشد .

اختر واژه فارسی به معنی ستاره درفش و طالع و فال نیک و

نام جریده فارسیه در اسلامبول در اواخر ایام ابھی به مدیریت محمد طاهر اصفهانی بود که به تحریک جمعی از مخالفین مجتمع در آنجا تعرّض به امر بدیع و هل بهاء مینمود و در الواح و آثار بارها به سوء ذکر یاد شد منها خطاباً لعندلیب لاهیجی است :

" در باره اختر نمودی به عناوینی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد به دراهم نالایقه و آمال لا تغنیه عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود " الخ

کلمه لا تغنیه که به صورت ظاهر جمله فعلیه ملحق تاء تأنیس شده با این که تاء مذکور اختصاص به اواخر اسماء دارد توان به نوع فعل غائبه متصل به ضمیر مفعول غائب عائد به صاحب اختر خواند و آمال لا تغنیه یعنی آرزوهائی که برایش سود ندارد و نیز توان جمله منفی را در کلام به تمامها محکی به حال اسمی و صفت ملحق به تاء تأنیث به معنی غیر مغنیه برای آمال گرفت .

و نیز در لوحی است :

" در ورقه اخبار این کلمات مذکور قوله :

درتقلب کاری بعضی از منفیان عگا و تعدیاتی از آنان بر بعضی وارد شده " الخ

و در لوحی دیگر است :

" اتّخذوا الاختر لانفسهم معیناً و ناصراً لنشر مفتریاتهم "

اخذ به معنی که در عرف فارسی میگویند خدا او را گرفت چندین

جا در قرآن به کمال قوت و شدت ذکر است قوله :



" فَعَصِي فرعون الرَّسول فاخذناهم اخذاً وبيلاً "

و قوله :

" ان اخذه اليم شديد "

و در لوح رئيس است :

" و اذا اخذنا النمرود بقهر "

و ايضاً :

" طوبي لك بما اخذت روح البيان من راحة الرحمن و اخذتك رائحة المحبوب "

اخر بالاخره , در آخر در لوح به نصير است . قوله:

" تا آنکه بالاخره جسد منيرم را در هوا آويختند " اخلاط خلط نام

شهري در آسياي صغري در رساله دلائل سبعة است قوله "

" سيد محد اخلاطي استخراج نموده : يجيء رباً لكم في النشأتين " الخ إخماد ضمن نام خمود ذکر است .

ادب در لوجي است :

" اياكم ان تجاوزوا عن حكم الادب و تفعلوا ما يكره عقولكم و رضاكم هذا ما

أمرتم به من اصبع الله المقتدر القدير "

و در لوح دنيا است :

" يا حزب الله شما را به ادب وصيت مينمايم و اوست در مقام اول سيد اخلاق طوبي از

براي نفسي که به نور ادب منور و به طراز راستي مزين داراي ادب داراي مقام بزرگ

است اميد آنکه اين مظلوم و کل به آن فائز باشيم اين است حکم محکم که از قلم اعظم

جاري و نازل گشته "

و ميرزا حسن اديب در تحت همين نام و در نام حسن ذکر است که وفاتش در 1338 هج -

ق اتفاق افتاد .

أدرته واقعات خطیره مدّت چهار سال و کسری اقامت ابھی در آنجا که مرکز صدور الواح و آثار و ذهاب و ایاب مؤمنین بود و سرّ امر ابھی و تفریق میرزا یحیی ازل در آنجا وقوع یافت و نام رمزی ارض سرّ بدین رو با تطبیق به عدد حروف ابجدی ادرنه تقرّر یافت در تاریخ ظ ح ق ثبت است و بیان در عکس ابھی و نیز عکس جمعیتی در آنجا در محلّش مذکور است و ادرنه در لوحی به جزیره الخضراء نیز ذکر است قوله :

" في ارض التي سميناها من قبل بالجزيرة الخضراء ومن بعد به ارض السرّ "

که در ضمن لغت ح ض ر ثبت میباشد و عنوان سجن بعیدو " مقرّلسجن خلف جبال صخرمرفوع " و امثالها در بسیاری از الواح صادره آن ایام و بعدها مسطور میباشد و اماکن و عمارات اقامت ابھی خصوصاً خانه ای که در آنجا اعلان امر صریح من یظهره اللّهی فرمودند معروف است و در یکی از آثار صادره به امضاء خ ا د م 66 چنین مسطور است قوله :

" از سنین توقّف در عراق تا حین که یوم سابع عشر شهر جمیدی سنه 1281 متتابعاً مترادفاً از سماء مشیت الهیه الواح بدیعه نازل " الخ

و در آثار صادره در آن سنین از قبیل رساله بدیع که ضمن لغت ب د ع ذکر است و سور و الواح عربی بسیار که شمّه ای ضمن کلمه اسم و آقا یکی از الواح کثیره خطاب به منیر ذکر است و غالباً در اثبات امر ابھی و احتجاج از طریق بیان و ردّ میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و برای برانگیختن حسّ جدید ایمانی و شجاعت نوین و شرح صدر در بابیان و تنفیر از معاندان کمتر اثری یافت میشود که این مطالب در آن نباشد و اسلوب بیان تقریباً به اسلوب بیان نقطه و مشتمل جمل عربیه گاهی صورتاً مخالف با تراکیب متداوله است و چنانچه در ضمن لغات حجات ، حکمت تقیه و غیرها ثبت است در اوائل مماشات و مجارات فرموده همی ذکر بیان و مستغاث و مناعت آن امر میفرمودند و اندک اندک پرده

را برداشتند و اسقلال کامل شریعتی امر بهائی در آن سنین به منزلهٔ حملي بود که به قرب ولادت دیده میشد و در لوح رئیس راجع به آنجا است قوله :

" قد خرج الغلام من هذه الديار و اودع تحت كل شجرو حجر وديعة سوف يخرجها الله بالحق ."

( خبر و پیشگوئی راجع به مستقبل روشن آنجا ست ) ... " احاط المشركون به اهل الله و اوليائه و اخرجوهم من البيوت "

ادريس در لوح بسيط الحقيقه قوله :

" اول من تدرّس بالحكمة هو ادريس لذا سمّي بهذا الاسم و اورا هرمس نیز گفته اند و در هر لسان به اسمي موسوم است و در هر فني از فنون حكمت بيانات كافية وافية فرموده اند ."

ادوارد براون پروفيسور انگليسي استاد فارسي و عربي در دار لفنون كمبريج مخصوصاً در ادبيات دو لسان مذکور تعمق و تبصر حاصل کرد و در آثار بيان مطالعات بسيار نمود و با بايبان ملاقات و معاشرت و مراسلت بپيوست و درك ملاقات ابهي در قصر بهجي عگا و ملاقات ميرزا يحيي ازل در ماغوسا قبريس به اواخر سنين 1308 هج. نمود و كتب بسيار به انگليسي و فارسي در ادبيات ايراني و بابي نشر داد و تأييد امر بيان و اشارات و نکته گيري در امر بهائي كرد كه از آن جمله كتابي به نام " كتاب نقطة الكاف در تاريخ ظهور باب و وقايع هشت سال اول از تاريخ بابيه تأليف حاجي ميرزا جاني كاشاني مقتول درسنه 1268 هجري به سعي و اهتمام اقل العباد ادوارد برون معلم زبان فارسي در دارالفنون كمبريج از بلاد انگلستان تصحيح و طبع گرديد در مطبعة بريل در آيدن از بلاد هلند به طبع رسيد سنه 1328 هجري مطابق 1910 مسيحي "

و در ظهر كتاب است " تلک آثارنا تدلّ علينا فانظروا بعدنا الي الآثار , بعد ازوفات تربت ما درزمين مجو – در سينه هاي مردم عارف مزار ماست." كه به فارسي به مقدمه اي از

ناشر و نکته سنجیهائی طبع و نشر نمود و دقیقتر از آن کتاب سفر یکساله اش در ایران و نیز ترجمه به انگلیسی با نکته گیریهای کتاب تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان همدانی و به همین طریق نسبت به تاریخ مقاله سیاح و نیز رساله ای که محض نشر بعضی اسناد تازه بدست آورده خود طبع کرد و مخصوصاً ترجمه و طبع کتاب هشت بهشت روحی و غیرها و از جانب مرکز میثاق ابهی مقرر گشت که بر آنها جواب و حلّ شبهه نگاشته گردد و از مابین آنچه شد تألیف آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی که خواهر زاده اش اقا سید مهدی با معاونت عده ای دیگر اکمال نمود و در ترکستان روسیه طبع گردید و خطابی در این خصوص است قوله :

" ای منادی پیمان نامه شما رسید و از مضمون نهایت مسرت حاصل گردید که الحمد لله بر خدمت قائمی و در عبودیت جمال ابهی همدم عبدالبهاء در خصوص جواب مجعولات ادوارد برون مرقوم نموده بودید این قضیه مهمّ است جواب لازم دارد البتّه به تمام همّت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ حاجی میرزا جانی مسموم شده است و تحریف گشته و یموتیها با ادوارد برون متفق شده اند ( مراد از کلمه یموتیها ازلیان است که بسا با تغییر کلمه یحیی نام ازل به کلمه مقابلش یموت یموتیها فرمودند ) و این مفتریات و دسائس را به میان آورده اند باری به سرعت نهایت همّت لازم است . عبدالبهاء به آستان جمال ابهی تضرّع و زاری نماید و شما را تأییدات کافی شافی طلبد یقین است پرتو عنایت بتابد و توفیقات صمدانیه جلوه نماید و علیک البهائ الابهی ع ع "

و نیز در کتاب بدایع الآثار شرح مسافرتشان به امریکا از بیاناتشان منقول و مسطور است قوله :

" تاریخ حاجی میرزا جانی را کم و زیاد نموده به کتابخانه پاریس و لندن فرستادند یحیائیها او را با مفتریاتی تحریک بر ترجمه و طبع نمودند او هم محض ترویج اغراض خود به طبع و نشر آن پرداخت ... من به او نوشتم تو اول کسی بودی از معلّمین و

مؤلفین اروپا که به ساحت اقدس مشرف شدی این امتیاز را از دست مده ولی او نفهمید وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت به اشدّ اشراق بتابد."

و نیز در کتاب مذکور کیفیت حضورش به محضرشان در پاریس ثبت و این عبارت مذکور است :

" تاهنگام عزیمتش به رفتن که دستشان را بوسید و با اظهار خلوص و خضوع رفت .

"

ادیب به معنی صاحب ادب و عالم و متخلّق به علوم و فنون . ادب لقب میرزا حسن طالقانی یکی از یادی امرمشهور در افواه بهائیان و کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابهی از آن جمله :

" طهران جناب ادیب علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای منادی پیمان ... د ربدایت انقلاب ( انقلاب مشروطیت در ایران ) عبد البهاء به نهایت همت کوشید که یاران بی طرف مانند و خیر دوجهت باشند ملاحظه شد که بعضی تأویل مینمایند و مداخله میفرمایند و نتیجه آن است که حکومت بهانه نماید و ماده به عضو ضعیف ریزد و جمیع احبّای الهی را قتل عام کنند و واسطه صلح نمایند و به سبب این قضیه حکومت نفوذ شدید یابد و اقتدار جدید نماید جناب آقا سید علی اکبر را احضار نمودم گفتم که آنچه خواستیم یاران را از مداخله منع نمائیم ممکن نشد بعضی مایل به مداخله هستند و این نتایج مضرّه بخشد حال محض اینکه این مداخله را منع نمایم میخوایم که عبارتی در حق مرکز سلف نویسم اگر چنانچه باید باید و شاید قیام نماید فیها و الاّ از قضایای مسلمّه امرالله است . به حضرت امام جعفر صادق گفتند که ما منتظر معصوم سابع بودیم و سابعهم قائمهم میگفتند که چگونه شد که تحقّق نیافت فرمودند آن سابع منم ولی بدا شد خلاصه بمومی الیه گفتم که در قائمیت امام جعفر صادق بدا جائز بود حال اگر چنانچه باید و شاید معمول نگردد بدا سهل است ."

در خطابی دیگر به اوست :

" عبارت بی و فایان را به نفسی از احباً حمل ننمائید این اخبار قبل الوقوع است آید زمانی که خود ظاهر و آشکار گردد و از برای نفسی شبهه نماند الحمدلله به عبودیت آستان میپردازیم و هر دلشکسته را مینوازیم جز عبودیت آستان مقدس راز و نیازی نداریم و با هر خوش آهنگی در نغمه و آوازیم ."

إذ در عربیه به یکی از وجوه سه گانه استعمال میشود نخست ظرف زمان گذشته که اضافه به جمله فعلیه ماضیه میگردد و در این حال بسا که جمله مضافت الیها سقوط در کلام نماید و به عوض از آن به تنوینی به آخر إذ در آید و حرف ذال مکسور باشد و با دخال زمانی بر إذ به صورت حینئذ یا یومئذ در آمده و به همین ترکیب ملفوظ و مسطور شود و در کتابت حینئذ غالباً اختصار کرده ح مینوشتند .

در قرآن است قوله :

" یومئذ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا . " و در کتاب اقدس است قوله :

" هذا ما اخبرناکم به اذ کنّا فی العراق . "

دوم تعلیلیه که علت و سبب واقعه را بیان مینماید .

در بیان در خطبه افتتاحیه ضمن جمله فارسیه است :

" اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئی . "

و قوله :

" اذ اشباح المرایا لا یرجع الا الی ما قد بدء "

و در قرآن است قوله :

" لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی لعذاب مشترکون . "

سوم فجائییه که افاده ناگهان برخورد به امری را میرساند .

شاعر گوید :

استقدر لله خیراً و ارضین به

فهينما العسر اذ دارت مياسير

وبينما المرء في الاحياء معتبط

اذا هو الرّمس تعغوه الا عاصير

و از نوع اول يعني اذ ظرفيه را ما ملحق ميشود و اذما بمنزله كلمه واحده ظرفيه شرطيه قرار ميگيرد و دو جمله بعد از آن كه شرط و جزا ميباشند اگر فعل مضارعند مجزوم ميگردند و اين احوال براي قلت استعمال در آثار جديده غير مشهود و غير موجودند .  
 اذ بر دو حالت استعمال ميشود حالت اولي اذ ظرفيه و در اين صورت غالباً متضمن معني شرط و براي زمان مستقبل ميباشد .

در كتاب اقدس است قوله :

" اذا فرتم بهذا المقام الاسني والافق الاعليٰ ينبغي لكلّ نفس ان يتبع ما امر به ."

و قوله :

" اذا اردتم الصلوة ولّوا وجوهكم ... "

متبنيّ گوید :

" و اذا انتك مذمتي من ناقصٍ فهي الشهادة لي بائي كامل "

دوم اذا فجائيه مانند بيت مذکور و در قرآن است :

" فاليها فاذا هي حية تسعي "

اذعان مصدر عربي به معني اقرار و به معني رام و مطيع و خاضع

شدن .

در مناجاتي در لوحی است :

" الهي الهي لك الحمد بما جعلتني معترفاً بوحانيتك و مؤقراً بفردانيتك

و مدعناً بما انزلته في كتابك الذي به فرقت بين الحق والباطل ."

و در مناجاتي در خطابي است :

" وكلّ الاساطين من الحكماء اعترفوا واذعنوا لهذا . " الخ

أذْفَرُ عربي بوي خوش و نیز بوي ناخوش .  
إذْنُ اجازه و رخصت.

در لوحی است :

" كذلك اشرق نير الاذن والارادة . "

و در لوح رئیس است :

" ولو ظهر منهم ما لا اذن الله . " الخ

أذُنُ گوش آذان جمع .

در لوح به اشرف زنجانی ( شهید ) قوله :

" فطوبى لأذنىك بما سمعت نعمة الله المقتدر العليم الحكيم . "

و در لوح رئیس قوله :

" نتكلم معك بلسان القوة والقدرة بما مُنعت عن استماعه آذان المخلصين . "

و قوله :

" اي اهل ارض ندای این مظلوم را بآذان جان استماع نمائید . "

و در لوح بشارات قوله :

" از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود . "

إذْنُ که بصورت اذاً هم نوشته میشود به اصطلاح علم نحو جواب و

وجزا است و چون بر فعل مضارع در آمده آن را منصوب میدارد و ما بعدش

جواب وجزاء ما قبلش میباشد .

در کتاب اقدس است :

" اذاً يحلّ ما امسكنَ لكم . "

آذان – ایذان – تأذین به معنی اعلام .

از حضرت بهاء الله در سورة القلم :



" ان يا قلم اذن بين الملاء القوم . " الخ

و ذکر اذان طبق دستور حضرت نقطه ذیل نام صادق در توقیعی است .

أرامل عربي جمع أرمَل و أرمَله به معني بينوايان و زنان فقير .

در کتاب اقدس است قوله :

" ليصرفوها امناء الرّحمن في الايتام والارامل . "

و در خصوص يصرفون به حال جمع امناء ضمن نام قميص شرحي ثبت است و في الايتام به

معني للايتام ميباشد .

و در لوح حکما است :

" وتمسّكوا بما ينتفع به العالم من الصّغير والكبير والشّيوخ والارامل . "

ارب در لوح "دعاء يدعوه محيي الانام في الايام" . است :

" فونفسك كلّ جوارحي و اركاني يحبّ ان يصير إرباً إرباً في سبيلك . "

به معني عضو عضو و جدا جدا .

ارتخستنا پادشاه باستانی هخامنشی ایران. در کتاب مفاوضات نقل

از کتب مقدسه بني اسرائيل به این نام مذکور و یونانیان ارتاکزرکسز)

( نوشتند و هر دو شاید مفسر از نام اصلي اردشير و ارتخشستر باشد .

ارتقاء مصدر عربي به معني ترقّي و بالا روي

در لوح دنيا است :

" امروزه آگاهی گواهی میدهد بر این که بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم

است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم . "

و در لوح رئیس است :

" كما تري النقطة أنّها بعد ارتقائها الي المقام الذي قدرّ فيها يظهر الله بها نفسها . "

ارت در کتاب اقدس است :

" قد قسمنا المواريث علي عدد الرّاء "

تمام ترکه میت پس از وضع مخارج مبینة و مستثنیات مذکور در کتاب بر چهل و دو سهم مضروب در شصت که حاصل 2520 و جامع کسور تسعه و رافع احتیاجات به کسر در فروع سهام مذکور است قسمت میشود و طبقات وراثت هفت اند آغاز از ذریات و انجام به معلّمین منتهی میگردد و لذا توزیع بر هفت صنف میشود و سهم ذریات نه از چهل و دو است که با ضرب در شصت عدد ابجدی حروف نام مقت 540 بیرون می آید و سهم مابعد هشت الی سهم هفتم که سه میباشد و از چهل و دو چیزی باقی نمی ماند و تقسیم بیان چنین میشود و حضرت بهاء الله سهم ذریات را مضاعف یعنی هیجده از چهل و دو قرار دادند و از هریک یک و نیم سهم کاستند چنانچه سهم بعد از ذریات شش و نیم الی سهم هفتم که یک و نیم است منتهی میگردد .

در یکی از آثار خطاب به زین المقرّبین چنین مسطور است قوله :

" در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه به آن امر فرمودند همان محبوب است آنچه از اولو القسمة موجود قسّموا بینهم اموالهم و مادون آن باید به ساحت اقدس عرض شود الامر بیده یحکم کیف یشاء در این مقام در ارض سرّ حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقتاً به وراثت موجوده راجع الی ان تحقّق بیت العدل و بعد از تحقّق حکم آن ظاهر خواهد شد ولکن المهاجرین الذین هاجروا فی سنة التّی هاجر فیها جمال القدم میراثهم یرجع الی وراثتهم هذا من فضل الله علیهم ."

این بیان در جواب زین المقرّبین قبل از صدور کتاب اقدس بود و اکنون در ضمن رساله سؤال و جواب مذکور در نام اقدس ثبت است .

اردبیل شهر قدیم شهیر در آذربایجان از مهمّترین وقایع امر بهائی

در آنجا که موجب نشر زکرتش در افواه و آثار گردید واقعه امین العلماء است چنانکه شهرت ایمانش در این امر موجب التهاب غضب مآلاها خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر معروف گردید و او را بر منبر برای تبری از این عقیده فرستادند و او اخبار و آیات در

باب منع و نهي از لعن خواند و بالاخره مّلاي مذکور تحريك کرده او را به سال 336 کشتند و محلّ قتل در خانه اش و هم مدفنش در آن بلد است.

اردستان قصبه معروف قديم از مراکز بابي نشين سالهاي اوليه بود و اکنون از مراکز پر جمعيت بهائي است که در محله باب الرّحي مجتمعند و در بسياري از آثار به عناوين صريح و يا رمزيه " ارض الالف " و " آر " و " آرد " و " آردس " خصوصاً خطاب به فتح اعظم و برادرش رفيع و پسرانش محمّد و شهاب و نیز رفيعا و پسرانش و نیز مّلا علي اکبر و ميرزا احمد و محمّدعلي و غيرهم و در ضمن لغت رحيم و وفاء ذکري است .

اردکان قصبه معروف يزد از آغازين امر مرکزي شد و نامش در تاريخ و آثار تکرار يافت و موطن گروهی از مشاهير و شهداء شد که مقتل و مدفشان مشخص و مرتّب ميباشد و عده اي از مؤمنين آنجا بدین نام و و طريق در الواح مذکورند " خبّاز الاحديه اردک " و " حاجي محمد رضا اردک " " حاجي ابو الحسن اردک " " آقا علي اردک " " حاجي علي اکبر اردک "

أردن أردن و أردن نام اکبر انهار فلسطين بارها در اسفار تورات ودر کتاب يشوع و غيره ذکر شد و گویند يحيي بن زکريا مسيح را در آن تعميد داد و حواري در آن تعميد میدادند و اين روز نزد مسيحيان و يهود تاريخي و متبرک و مقدّس محسوب ميباشد و مسيحيان از آن نهر که نهر الشريعه ميخواندند آب گرفته در ظروف نگهداشته پس از عود به وطن هديه ميکردند در کتاب اقدس است :

" قد اتّصل نهر الاردن بالبحرالاعظم والابن في الوادي المقدّس ينادي لبّيك اللّهم لبّيك . " که علي الظاهر مراد از بحرا اعظم امر ابهي و مراد از نهر اردن امر مسيح ميباشد . ارديبهشت دومين ماه از سال ايراني که براي انطباق با عيد اعظم رضوان به ذکر و توصيف در آثار بهائي اختصاص دارد.

ارسطو در لوح حکمت است :

" و بعده (افلاطون) من سمّي بارسطو طاليس الحكيم المشهورو هو الذي استنبط

القوة البخاريه." الخ

أرض در لوح حجّ بغداد است :

" فطوبي لك يا بيت بما اختارك الله و جعلك محلاً لنفسه و مقراً لسلطنته و ما

سبقك ارض الا ارض التي اصطفاها الله علي كلّ بقاع الارض بما رقم من قلمه الحفيظ." الخ

ارض شيراز است که در صورة الصبر ذکر ميباشد .

أرطي دو قريه درمازندران به نام ارطي كفشگر كلا وارطي بورخيل

محلّ سکونت جمعي از بهائيان مانند محد تقي همسجن ملاً عليجان شهيد شهير و

پسرش ملاً آقاجان و شيخ عبد الحميد و پسرانش علي اكبر و يونس و احمد و ابو القاسم ديگر

مشهدي رضا مشهدي عليجان شيخ محد تقي محمد جان مشهدي يعقوب وغيرهم .

أرقم عربي مار خطرناك با خط و خال سياه .

در لوح خطاب به حاج محد كريمخان است قوله :

" و لا تكن كالارقم اللضلاض "

أرك فارسي قلعه تو در تو و عمارات وسيعه رفيعه محصنه مشتمل

بر برج و باروهاي مدافعه که در مراکز ولايات و ايالات ايران مخصوص اقامت

حکمرانان و قواي سپاهيشان بود و ارك تبريز معروف است .

اريكه عربي تخت مجلل مزين پادشاهي ارايك جمع . درزيارت سيد

الشهداء است :

" و تبدل اريكة الاعتساف بكرسي الانصاف "

أرمغان فارسي تحفه و سوغات و ره آورد .

در لوحي است قوله :

" ذکر ارمغان نمودند لوح ارمغان که از قبل در باره جناب افنان علیه بهائی و عنایتی نازل صورت آن را اخذ نمایند یجد منه المخلصون عرف ارمغان الله رب العالمین و مالک العرش العظیم ."

اروپا در ضمن شرح حال ادوارد برون انگلیسی ذکر شد که اول

اروپائی مرتبط به این امر او بود و چون امریکا ارتباط یافت به واسطه بهائیان آنجا و مبلغین ایرانی که در ذهاب و ایاب شدند عده ای در انگلستان و فرانسه ارتباط و اقامت پیدا کردند و بعضی از مبلغین ایرانی و آمریکائی مخصوص برای تزئید عده و تکمیل به فرانسه و انگلستان و بالاخره اتریش و آلمان رفتند و عده ای در آن کشورها به ایمان جدید و خدمت در این امر قد برافراختند و ارتباط مهم و صریح در دوره مرکز و مبین امر ابهی خصوصاً پس از مسافرتشان به آن حدود تحقق یافت که اوضاع آن مسافرت و واقعات ایام و اسماء و حوال بهائیان آن کشورها در کتاب بدایع الآثار و هم در نشریات ژلاتینی و دیگر اوراق و جرائد آن ایام ثبت میبانشد و فهرستی چنین است که بعد از انقلاب سیاسی مملکت عثمانی و انهدام بنیان آن دولت و تأسیس دولت ترک در سنه 1909 میلادی بعد از اقامت یازده ماه در حیفا به مصر رفتند و بیش از یازده ماه در آن مملکت ماندند آنگاه عزیمت سوئیس فرمودند و اول ورودشان به مارسیل 24 شعبان سال 1329 هج. ق. مطابق 19 اگست سال 1911 میلادی اتفاق افتاد و پس از چند یوم به سوئیس رفتند و به کنار دریاچه ژنو در گراند هتل دو پارک ماندند و بهائیان از پاریس و لندن و دیگر بلاد و بسیاری از بهائیان امریکائی مقیم سوئیس و جوانان محصل ایرانی به حضور رسیدند و چون لیدی بلامفیلد انگلیسی تلگراف دعوت کرد در 13 رمضان مطابق 7 سپتامبر با میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا باقر خان شیرازی و تمدن الملک و خسرو رفته به ساحل ویکتوریا لندن رسیدند و مسس گروپر ( ) اوتومبیل سواری خود را به اختیار آن حضرت گذاشت و لیدی بلامفیلد خانه خود را برای مهمانی و اقامت ایشان داد و خود با دختران در هتلی منزل کرد و در آن روزها مجالس و خطابه پی در پی شد از آنجمله در کلیسای سیتی تمپل ( City Temple ) با حضور سه هزار نفر و نیز در قدیمی ترین و محترمترین کلیسا با حضور بیش از هزار نفر خطابه فرمودند و مدت

توقّف در لندن 26 روز شد و در سه شنبه سوّم اکتبر به عزم پاریس روانه شدند و در ایام اقامت پاریس میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا احمد و لیدی بلومفیلد و مس رول ( Miss Revel ) را به ملاقات بهائیان آلمان فرستادند و به مارسیل برگشتند و در هتل هلونیا وارد شدند و در هفتم دسامبر با کشتی پرتغالی به اتفاق میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا باقر خان شیرازی و میرزا عزیزالله خان و تمدّن الملک عزیزمت اسکندریه کردند و بعد از اقامت پنج ماه در رمله باز در ششم ربیع الثانی سال 1320 هج. ق. مطابق 29 مارچ 1912 میلادی از رمله حرکت کردند و از اسکندریه با کشتی عازم امریکا شدند و همراهان شخص شوقی ربّانی و سید اسدالله قمی و میرزا محمود زرقانی و میرزا منیر زین و دکتر فرید و خسرو بودند و حتّی در ناپولی برای سیر و تفرّج پیاده نشدند و برای علّت و مصلحتی که پیش آمد شخص شوقی ربّانی با خسرو به حیفا عودت کردند و ایشان با دیگر همراهان به امریکا رفتند و در مراجعت از آن کشور باز در چهارم محرّم 1331 مطابق 13 دسامبر 1912 با میرزا احمد سهراب و سید اسدالله قمی و میرزا محمود زرقانی با لیور پول وارد شدند و روز هفت محرّم مطابق 16 دسامبر با همراهان مذکور و مسیو دریفوس و آقا احمد یزدی و مسس فریزر ( Mrs. Frazer ) و مس هریک ( Miss )

( Herrick ) به لندن رفتند و روز 28 محرّم مطابق 16 ژانویه عودت به لندن نمودند و روز 13 صفر مطابق 21 ژانویه از انگلستان به سوی فرانسه رفتند و به استتگارت وارد شدند و روز 30 ربیع الثانی 18 آپریل به سوی بوداپست رفتند و در روز دهم جمادی الاوّلی 1913 به پاریس برگشتند و روز هفت رجب 12 جون از پاریس برای حیفا حرکت کردند و روز هشت رجب 13 جون در مارسیل وارد کشتی شدند و در آن سفرها مراسله و تلگرافهای پیاپی به شرق و غرب همی کردند چنانچه از اقیانوس در حالیکه به امریک میرفتند در نامه خطاب به ابن ابهر در طهران چنین فرمودند :

" زیرا میرزا منیر را ناخدا و طبیب کشتی به بهانه رمد چشم از شهر ناپولی اعاده به اسکندریه نمودند ."

و تلگرافی به غلامعلی دوا فروش طهران :

" رسیدیم به وینا دیشب در جمعی از طالبان حقیقت صحبت شد به همه جا خبر دهید - 12 جمادی الاولی 1331 .

و تلگرافی دیگر به غلام علی دوا فروش طهران ایران :

" با سرورالهی بر گشتیم پاریس . عباس 28 جمادی الاولی 1331 "

ارؤم ارؤمه به عربی بیخ و ریشه درخت ارؤم جمع .

در ضمن خطاب شهیر به بهائیان خراسان است :

" وَاسْتَأْصَلَ ارؤْمُهُمْ وَاقْتَلَعَ جُرْثومَهُمْ . "

استأصل را به تطبیق با جمل دیگر در معنی لازمی استعمال فرمودند یعنی از بیخ برآمد ریشه هایشان و از جای کنده شد اصل و عنصرشان .

ارؤمیه یا ارمیه و در این عصر به نام رضائیه شهری معروف در

آذربایجان ایران از شخص نقطه‌البیان در آنجا اموری مهم نقل یافت که به تفصیل

در تاریخ این امر ثبت است و از همان ایام گروهی بابی بر جای ماندند و در حدود سال 1290

هج.ق. قریب پنجاه تن ازلی میزیستند و ملاً محمود و علیقلی نام وکیل تبلیغ میکرد و نیز جمعی از

اهل بهاء بودندو در آن میان حاجی ملاً امام ویردی شهرت داشت که در تاریخ ثبت میباشد و از

توقعات صادر در آنجا است قوله :

" هو الله الجواد الوهاب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اختص احبائه بالبلاء جزاء بما

وعد لهم من جزيل الآلاء فله الحمد حمداً يحبه و يرضاه و كان ذريغة بالوصول الي طاعته و لقاه

فله اصبر و عليه اتكل و اليه اشكو بئى و حزني و كفي بالله ولياً و كفي بالله نصيراً چند صفحه

قرطاس قبل نوشته شد انشاء الله رسیده حال تحریر که شب بیست و چهارم شهر الله الحرام است لله

الحمد نعمت صحت برقرار است و هنوز فرجی ظاهر نیست الا آنکه دستخطی از شاه رسید اظهار

النفات بیشمار نموده اند تا بعد چه مقدر شود و حکمی هم به یحیی خان حاکم ارومیه شده ظاهر

قبول نکرده ولی هنوز محقق نیست تا بعد چه ظاهر شود دو صفحه به خط شریف ملاحظه نموده

عدد 60 را نگاه داشته تا 40 هرگاه گرفته شد مع 50 رسید را بعد خواهم نوشت از سفر والده

اطّلاعی بهم نرسید ظاهر که هنوز محقق نشده سفر ایشان هر قدر بخواهند وجوه بدهند و از بابت سید 22 بردارند در کلّ امور مراقب احوال اهل خانه باشند همین صفحه را به نظر ایشان برسانند بعد گرفته نگاه دارند بر ملا نعمة الله و دوستانش سلام حق باد والسلام خیرکلام ."

أزر عربي كمر - أזור جمع .

در خطاب وصایای عهد :

" واشدّد ازورهم بقوة نافذة من جبروت تجريدك ."

أزغند قرية بزرگی درخراسان بواسطه شهرت آقا میرزا احمد و آقا سید

حسین ازغندي در تاریخ و آثار این امر شهرت یافت . در لوحی

به پسر آقا میرزا احمد مذکور است قوله :

ج ع " بسمي النّاطق العليم يابن ازغند عليك بهاء الله قد حضر كتابك لدي المظلوم و عرضه العبد الحاضر لدي العرش انزلنا لك لوحاً تعطّرت بمدائن العلم والعرفان ان ربك هو العزيز المئان قد اقبلنا اليك من شطرالسجن فضلاً من لدنا ان ربك هو العزيز الوهاب انا نوصيك والذين آمنوا بالامانة والديانة والصدق والصفاء طوبي لعبد عمل بما أمر به في كتاب الله ربّ الارباب اسمع النداء من شطر عكا انه لا اله الا هوالمقتدرالمحتار طوبي لابيک ثم طوبي له انه اخبر عبادي بظهوري قبل اظهاري ان ربك لا يعزب عن علمه من شيئي انه هو العزيزالعلام انا ذكرناه في الصّحيفة الحمراء . " الخ

و در لوحی دیگر است قوله ج و ع :

" انا بعثنا منالحاء من بشرالناس بهذا الظهورالذي به نادي المناد الملك لله العزيز الحميد قد اظهرنا الاحمد ازغندي و بعثنا المحمد فروغي ليبشّر اهل الارض والسّماء بهذاالنورالسّاطع المبين انا ذكرناهما من قبل بآيات قرّت بها ابصارالعارفين ."

ازل ازل به معني قدم و بي آغازي و ما لا اول له .

ازلي با ياء نسبت به معني قديم و موجود بي آغاز و استعمال ازل و ازلي بدین

معني خصوصاً در آثار عرفا و حکما مصطلح و بسیار است و ازلیه با ياء نسبت و تاء



مصدریه همانند ابدیه و قدمیه گفتند و در خطب نهج البلاغه تکرار یافت و در مناجاتی از نقطه‌البیان است قوله :

" قد شهدت به علي نفسك في ازل الأزال ... و تكبرت بازلیتک علی علو کبریاتک ...  
 اما بعد فقد طلع انوار صبح الازل في ظلمات اللیل الالیل ... و لا شک ان کل ما نزل من  
 مبای العلل و انوار صبح الازل يتحمل في المعني تحمل عمق الاکبر . " الخ  
 و در صحیفة العدل است قوله :

" تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی در هیچ شأن محبوب نمانند . " الخ  
 و بدین اسلوب در توقیعات و آثار بیانی به کثرت و همچنین در الواح و آثار بهائی مخصوصاً  
 وفق کلام حضرت علی امیرالمؤمنین ع در حدیث مشهور کمال " نور اشرق من صبح  
 الازل . " این کلمه در فروع و ترکیباتش در عوالم معنویة الهیه و طلوعات عالم معانی و  
 ارواح اطلاق گردید از آن جمله در کلمات مکنونه است :

" كنت في قدم ذاتي و ازلیة کینونتی عرفت حبی فیک خلقتک ."  
 و " خطبة الشهادة الازلیة . " نام و شهرت یکی از آثار قدوسیة است که بعد از ایام تاریخیة  
 بدشت برای جناب ملاً حسین بشرویه از مازندران به مشهد فرستادند تا با اصحاب روی  
 بدان سو بیاید و در هامش نسخه معتمده ای از آن به خط ملاً علی اکبر اردستانی مشهور  
 چنین نوشته دیدم :

" نوشته ای که حضرت قدّوس از شاهرود به مشهد نوشتند به جناب باب الباب ."  
 و نیز ازل لقب و شهرت میرزا یحیی معروف به مناسبت انطباق عددی آن دو کلمه با هم  
 به ملاحظه یحیی با سه یا ء قبل از اعلال " میباشد چنانچه پیروانش به نام ازلی مشهورند .  
 از میر بندر معروف ترکیه در مدیترانه واقعه ای است سفینه مرکب

ابهی و همراهان هنگام عبور از ادرنه برای عکا و واقعه

میرزا آقا منیر کاشی در آنجا در تاریخ ثبت است و محلّ دفنش در آن بلد معلوم نشد و سکنهٔ بلد در آن ایام را 130,000 آورده اند و نام از میر در آثار این امر مذکور آمد از آن جمله در لوحی است قوله :

" و جرت الفلک الي ان استقرّ امام مدينة سميت بالازمير حضر تلقاء الوجه اسمنا المنير و كبّ بوجهه الي رجل الغلام اراد ان يفدي نفسه لله مكباً علي الرجل و انّ ربك بكل شئني قدير لم يزل كان سائلاً ربّه هذاالمقام المرتفع العزيزالمنيع قد قضي الله ما اراد و امرنا بخروجه عن الفلک فلما خرج روحه الي الرفيق الاعليّ ُ تالله استقبله ملائكة المقرّبين و في ذلك اليوم ما انقطع النّزول والصّعود . " الخ

آزهر الجامع الازهر مسجد معروف قاهره مصر که ارتباط اقا

میرزا ابو الفضل گلپایگانی شهیر در دورهٔ مرکز میثاق ابھی با طلاب آنجا

در تاریخ و آثار مذکور و مخصوصاً شیخ فرج الله زکی و شیخ محیی الدین مشهورند .

اسّس تاّ سیس . بنیان نهادن .

در لوح رئیس است :

" اسّس ارکان البیت من زبرالحدید . "

أسّ . اصل و بنیاد ساختمان .

در کتاب اقدس است :

" و هو الاسّ الاعظم نزلنا ه في الواح اخري . "

که در ضمن نام (ام) شرح مذکور میباشد و الواح برای وحدت حقیقیه شان

واحدة ملاحظه شد و صفت اخري به حال مفردة مؤنث آمد چنانچه در آیهٔ قرآنیه " ولي فيها

مأرب اخري . "

استانبول پایتخت اخير شهیردولت آل عثمان در دورهٔ بیانی و هم

در سنین اقامت ابھی به بغداد سلطان عبالمجید در آنجا به سلطنت و خلافت

مینشست و سلطنتش در سال 1255 هج. ق. تا سال 1277 امتداد داشت و نفي هاي پی در

پی و شدائد که به حضرت بهاء الله و عائله و اصحاب و مؤمنین در کشور عثمانی وارد گردید بعد از او در دوره سلطنت برادرش سلطان عبد العزیز واقع شد که از سال 1277 تا سال 1293 بر قرار بود و عزل و انتحارش در این سال وقوع یافت و صدر اعظمش امین عالی پاشا چنانچه در ضمن (ع ل و) ثبت است در سال 1288 مرد و پس از عبد العزیز برادر زاده اش سلطان مرادبن سلطان عبدالمجید چند ماهی سلطنت نمود و دچار اختلال دماغ شد و ناچار برادرش سلطان عبد الحمید به سلطنت و خلافت نشست و شدائد وارده بر مرکز عهدابهی در ایام او واقع گردید و جمعیت اسلامبول را در آن ایام متجاوز از هشتصد و هفتاد و سه هزار نوشتند و سلطنتش تا سال 1328 بر قرار بود و در آن سال به هیجان حکومت ملی خواهان معظم مخلوع و به سلانیک ( Salonika ) برده شد و محمد رشاد خامس به سلطنت نشست تا بعد از جنگ و شکست دولت عثمانی و متفقینش عاقبت به سال 1923 میلادی جمهوریت ترکیه به ریاست آتاتورک قرار گرفت .

و لوحی در آغاز ورود به اسلامبول چنین صدور یافت قوله :

" هوالعزیزالباقی معلوم بوده که مسافران الی الله بعد از طی مراتب ما سواه به محل معروف که مشهور به استانبول است نزول فرمودند و تا حال از اهل آن جز تعارفات رسمیه اثری مشهود نگشته تا بعد چه ظاهر شود و از خلف حجاب قضا چه امضاء گردد و لکن اشجار یابسه و ثلوج مجموده بسیار ملحوظ شد گویا این مدینه را از ثلج بنا نهاده اند و دهر آن حرارت بیفسرد و برودت بیفزاید سمندر ناری شنیده شد که آتش علت و سبب ظهور او گشته من لدن حکیم خبیر و لکن سمندر ثلجی مشهود نگشته بود و حال از بدایع صنع صانع حیوان ثلجی بسیار ملاحظه شد تا بعد بیضاء قدرت ربّانی و ضیاء دست سبحانی چه اظهار فرماید والکل مقبوض فی قبضته و معلق به ارادته لا اله الا هو القادر القیوم و دیگر تا حال امری ظاهر نشد یعنی سخنی به میان نیامد و بعد از گفتگو تفصیل ارسال میشود و جمیع در محلّ خود مستریح باشند تا وقتش و الوقت عند العزیزالمحبوب و جمیع را ذاکریم و وصیت مینمائیم

همه را که به ذکرِی از ذکرالله غافل نشوند و به حبّ ما سواه از حبّ او محتجب نمانند  
والسلام علی من اتّبع الحق ."

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" تفصیل وروداین مظلوم را درآستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرمودند ... هر نفسی از  
مدینه کبیره به این ارض توجّه مینماید ... و از جهت  
مدینه کبیره به تمام قدرت و قوّت به تزییع این مظلومان مشغول انّهم ارادوا امرأ والله اراد  
امرأ آخر ... آیا نسبت سرقتی که از جانب سفارت کبری به رعیت خود داده ثمر و اثرش در  
ممالک خارجه چیست ... ولکن در ظهور این فقره از قرار مذکور جناب سفیر کبیر معین  
الملك میرزا محسن خان ایده الله در آستانه تشریف نداشتند ... و او ( میرزا یحیی ) خود به  
شطر علیّه خود توجّه نمود ."

و در لوحی دیگر راجع به اوضاع مخالفین مجتمع در استانبول چنین فرمودند قوله :

" در ارض سرّ مع ظهور مباحله و اعلائی کلمه سید محمد اصفهانی نزد مشیرالدوله علیه  
بهاء الله دوید و التجاء نمود از برای معیشت دو یوم شهریه خواست لعمرالله بذالک ناح قلبی و  
قلمی و ارکانی و حال هم اصفهانی موجود در آستانه مع رفیقش به تاراج اموال مشغول به شأنی  
به نار حرص و هوی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز و قاصر ."

و در سالیانی بعد از صعود ابهی خطابی به بهائیان اسلامبول به تاریخ 1919 است قوله :

" تا حال نظر به حکمت کبری تبلیغ در آن مدینه ممنوع بود حال بهار تبلیغ با کمال حکمت  
باید آن خطّه را زنده نمائید .. پس به کمال حکمت بکوشید ."

تمامت واقعات و امور مرتبطه به آنجا در تاریخ (ظ ح ق) و هم در موارد مختلفه این کتاب  
ثبت است .

اساطین ارکان و اعظم جمع اسطون معرّب از اصل ستون فارسی

است .

در مناجاتی و خطابی است قوله :

"كُلّ الاساطين من الحكماء اعترفوا واذعنوا بانّ عقولهم ذهلت عند... الخ"

استبرق فارسي الاصل که بافته هاي چند لائي از ابريشم و

گلابتون در قرآن به وصف لباس اهل جنت تکرار ذکر یافت و در سورة

القلم است :

" ان يا قلم فاخبر حورية الفردوس قل تا الله الحق اليوم يومك فاطهري كيف تشاء ثم البس

استبرق الاسماء و سندس البيضاء كيف تريدن ."

و در لوحی دیگر است قوله :

"و ادق من استبرق العنصريه"

و در لوحی دیگر :

" جنت خلد را به انوار جمال تزئين نمائيد و به فرش سندس و استبرق قدس فرش نمائيد

".

و ذیل نام سندس هم ذکر است .

استجار در ضمن نام جوار ذکر است .

استجلال در ضمن نام جلال ذکر است .

استخاره مصدر استفعال از خیر به معنی طلب و خواهش خیر . و

و استخاره از خدا بواسطه سبحة یا رقعہ یا کتب و غیرها در مابین مسلمانان

معروف است و در کتاب "مجمع البحرين" حدیثی به این مضمون نقل نمود که فرمودند اولاً

از خدا به تکرار مسألت الهام به خیر بکن آنگاه مشورت کن که به زبان هر که خواهد خیرت

را جاری میسازد و اساس منصوص در این امر نیز در استخاره به استشاره میباشد که در

کتاب امر و خلق به تفصیل ذکر است .

استرآباد شهر معروف شمالی ایران . این شهر در دوره بهاء الله

مرکز بهائی شد که اعضاء آن از بلاد دیگر برای کسب و تجارت و غیرها

در آنجا مجتمع شده بودند و در الواح و آثار مذکور گردید از آنجمله قوله :

" استرآباد جناب ميرزا عباس .

### بنام خداوند يکنا

انشاء الله به عنایت رحمن از رحيق حيوان که به يد قدرت الهي مفتوح گشته بياشاميد کتابت در سجن حاضر و توجه اليه طرف المظلوم الذي دعا الكل الي الله المهيمن القيوم و صدر آن به اين کلمه مزین بود اللهم اني اسئلك من بهائك بابها ه . " الخ

استقر ثابت و برجا شد .

در قرآن است :

" ولكن انظر الي الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني . "

و در لوحی است :

" و يحشرك في فردوس الحب و يستقرک في رضوان القدس . " که در جای یقر استعمال

شد .

استمساک تمسک مصدر مزيد عربي به معني آويختن و تعلق

و تشبث به شيئي .

در لوحی است :

" خذ كتابي بقوتي و تمسک بما فيه من اوامر ربك الامر الحكيم يا محمد اقوال و اعمال

حزب شيعه عوالم روح و ريحان را تغيير داده در اول ايام که به اسم سيد انام متمسک بودند "

الي قوله " تمسک جستند "

و در لوح ديگر :

" هذا كتاب من لدي المعلوم الي من تمسک بالعلوم . "

و در مناجاتی است :

" اي رب ائه تمسک بحبل مواهبيک . "

و در قرآن :

" فَفَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لِأَنْفِصَامِ لَهَا "

و قوله :

"وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ . " الخ

اِسْتَطْرَفَ در ضمن طرف ذکر است .

اِسْتَنْظَلَ در ظلّ ذکر است .

اِسْتَنْبَرِ امر مخاطب عربي از استناره .

در کلمات مکنونه است :

" مشکاتی انت و مصباحی فیک فاستنر به." به آن روشنی گیر .

اِسْتَهَلَ به شدت جاری شد .

در لوح به ناصرالدین شاه است :

" قد استهلّ مدمعی الی أن بلّ مضجعی . "

اشکم چنان فروریخت که بالینم تر شد .

اِسْتَوَاءَ مصدر عربي به معنی استقرار .

در کتاب اقدس نقل از بیان است :

" ان ادرکتُم ما نظهره انتم من فضل الله تسألون لیمنّ علیکم باستواء علی سرائرکم فانّ ذلک عزّ ممتنع منیع ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشرین کل نفس ماء وجوده بل کلشیئی ان یا عبادي تدرکون . "

یعنی اگر آن را که آشکار خواهیم ساخت دریابید از فضل خدا بطلبید که به استقرارش بر تختهای شما بر شما منتّ گذارد که این عزّتی بسیار ارجمند و نادرسترس میباشد. بیاشامید جامی از آب نزد شما افضل از آن است که به هرنفسی بلکه به هر شیئی آب هستی بیاشامانید ای بندگانم ادراک کنید.

و مراد از ما نُظْهَرَه من یظهره الله موعود میباشد و عدول از لفظ من به لفظ ما بر سیاق آیات قرآنیّه " والسّمَاء وما بناها" و غیرها محض ترفیع مقام آن حضرت از رتبه بشریت عامّه است

تعبیر به لفظ متکلم به اعتبار ظهور غیب در مقام مظهریت میباشد و دو فعل تسألون و تدرکون به صورت خبری و در معنی طلبی است و کلمه تُشْرِبَنَّ از باب افعال و جمع مخاطب مذکر با نون مثقله است .

استوارت مس الیزابت استوارت از بهائیان آمریکا در سال 1329

Miss.E.Stewart هج.ق. به عزم خدمت در بیمارستان صحت بهائیان ایران از آمریکا

رسید .

آسد از کلمه اسد به معنی شیر درنده اسماء اعلام بسیاری گرفته

شد که در تاریخ و آثار ذکرند چنانچه اسد آباد قصبه ای به مسافت 45

کیلومتری غرب جنوبی همدان واقع در غربی کوه الوند و ذکری در لغت (ج م ل) هست و در دوره بهاء الله جمعی از اهل بهاء در آنجا بودند و مذکور در الواح شدند مانند حاجی شاه محمد و خانواده اش که در عگا مشرف به حضور گردید و نیز درویش علی بود و لقب اسدالله را شیعیان از القاب و شهرت علی امیرالمؤمنین ساختند و پسران خود را تیمناً و تبرکاً به این نام مینامیدند و مسمیان به این نام کثیری از مؤمنین به این امر در الواح و آثار به کرات مذکورند و اشهر از همه میرزا اسدالله دیان خوئی است که از رجال مشهور صاحب ادعا و آثار در بابیه و مقتول به دست آنان بود که ضمن لغت "خ ی ی" و "د ی ن" ذکری است .

دیگر حاجی اسدالله فرهادی قزوینی متوفی در سجن طهران دیگر میرزا اسدالله خان وزیر اصفهان و میرزا اسدالله مبلغ معروف اصفهانی که متفقاً با میرزا ابوتراب و حاجی میرزا حسن سعادت به عگا بهر زیارت رفتند و در ایران خدماتها در این امر کردند و میرزا اسدالله مذکور تبلیغها نمود و بالاخره هشت سال قبل از صعود ابهی در عگا مجاور گردید و زوجه اش خواهر حرم مرکز عهد ابهی بود و چنانچه تفصیل نام اروپا و آمریکا ذکر است همسفر در اروپا و مبلغ به آمریکا گردید و دیگر سید اسدالله قمی که مخصوصاً در آثارشان در سفر به اوپا و آمریکا در ضمن لغت حیات مذکور است و دیگر میرزا اسدالله اصفهانی که در سنج به خدماتی در این امر موفق گردید . دیگر خود میرزا اسدالله معروف به فاضل مازندرانی



نویسنده است که در آثار دوره میثاق مذکور میباید از آنجمله خطاب به حاجی آقا محمد علاقه بند یزیدی است قوله :

" چون آن رساله (سیاسیه) در نجف میان اسباب آقامیرزا اسدالله و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی به دست بی فکران ( بعضی از ملا نماهای نجف) افتاد این را از برای ما اعظم گناه شمردند. " الخ

و شمه ای ضمن نام عگا ذکر است .

و در موضعی دیگر قوله :

" از قرار حوادث اخیر حضرت فاضل محترم تحریر خراسانی ایده الله تکذیب این بهتان فرمودند که این دو شخص محض ترویج به این ناحیه مقدسه آمده بودند نه فکری دیگر. "

و در خطاب به آقا سید نصرالله باقراف قوله :

" حضرت آقامیرزا اسدالله و آقا سید عبدالحسین در نهایت انقطاع و فرط انجذاب به صفحات هند شتافتند که چندی در آنجا نشر نفعات نمایند و به خدمت امرالله پردازند. " الخ و در ضمن خطابی به ابن ابهر است :

" جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی را البته به صفحات عتبات عالیات بفرستید زیرا عتبات استعداد پیدا نموده و به شخص محترم معلوم در آنجا نیز به کمال حکمت صحبت دارد. " و آقا شیر علی کاشی از بهائیان معروف نیز در الواح و آثار مذکور است قوله:

" یا شیر قبل علی الحمد لله به الواح بدیعۀ منیعۀ فائز شدی. " الخ

اسراف افراط و تبذیر . در کتاب اقدس در باره صید و شکار

است :

" ایاکم ان تسرفوا فی ذلک . "

اسرافیل در آثار اسلامیة نام یکی از ملائکه عظام مأمور من

جانب الله به نوعي از امور و معرّب اصل سرياني و عبراني . در مثنوي

ابهي است :

" اي سرافيل بهاء اي شاه جان يك حياتي عرضه كن برمردگان."

أسف عربي به معني دريغ . فارسي غمگين بودن و افسوس

خوردن . در قرآن است :

" فلما أسفونا انتقمنا منهم فاغرقنا هم اجمعين."

يعني چون قوم فرعون مارا محزون ساختند و غضبناك كردند از ايشان انتقام كشيديم .  
و در آثار و توقيعات بارها به اين آيه استدلال كردند كه چون ذات سرمدی اعليّ مورد حوادث  
امثال حزن نميشمود پس مراد محزون ساختن موسي و اوليانش ميباشد . و اين دليل كه حزن  
انبياء و اولياء همان حزن خدا است .

أسف معرّب از لغت اروپائي ( ) نام كشيش بزرگ

مسيحي اساقفه جمع . در لوح خطاب به فارس است :

" قل يا ملاء الاساقفه قد اخذت الزلازل كلّ القبائل والرّب الابدي ينادي"

الخ

اسكندر الكساندر كبير جهانگشاي معروف كه در رساله مدنيه در

حق اوست :

" اسكندر رومي از فتوحات عظيمه اش جز سقوط پسرش از سرير تاجداري و تغلب فلسفوس

و بطلميوس بر كلّ ممالکش فائده مشاهده نشد."

چون بسياري از مفسرين قرآن قصه هاي راجع به ذوالقرنين و سدّ يأجوج و مأجوج و غيره  
را باو تفسير و تطبيق كردند در السن و افواه به آن امور ضرب المثل گرديد و در نظم و نثر  
عرفاني د مسائل عقلي و روحاني به اشاره به آن قصص نامبرده وي را مذکور و مشهور  
نمودند كه حافظ گوید :

سكندر را نميبخشند آبي به زوروزر ميسترنيست اين كار

و در لوحی است قوله :

" شاید اسکندر عمامه سدی از زبرسناء فیما بین حائل گرداند. " الخ

والکساندر دوم نیکلایویچ امپراطور روسیه معاصر بهاء الله به سال 1818 م متولد و به سال 1881 م ( 1299 هج.ق.) در انقلاب نهلیست ها از میان رفت و الکساندر سوم به پادشاهی قرار گرفت .

و از اسکندر نامان اسکندر خان نوری که مدتی حکومت طالقان داشت و نصرت و خدمت امر ابھی همی کرد در الواح مذکور است

اسکندرونه واقع در ساحل دریای مدیترانه و بندر تجارتی حلب که

ترکان اسکندریه مینور یعنی اسکندریه صغیر میخوانند

گفتند سکنه اش تقریباً 1900 نفر بودند و در اوائل اقامت ابھی در عگا محل اقامت اسرای موصل و مهاجران و مسافران بهائی ایرانی و متدرجاً مرکزی گردید و به کرات در آثار و الواح ذکر یافت .

اسکندریه بندر شهر مصر در ساحل مدیترانه معروف است و در

اوائل سنین اقامت ابھی در عگا محل سکونت بهائیان مهاجر ایرانی شده

متدرجاً مرکزی از مؤمنین مهاجر ایرانی و گرویدگان بومی گردید و همه سکنه اش زیاده از شش هزار نفر بودند و شرکت تجاری روحانی بهائیان از حاجی میرزا حسن خراسانی و غیره به سال 1309 تأسیس گشت .

اسم واحد و اسماء جمع . در اصطلاح عرفانی مشهور و متبادر

در اسماء الله گردید چنانکه کلیه عالم هستی که حقائق تجلیات و شؤون فیض حق

است مملو از نعوت و اسماء الهی میباشد و در آثار و الواح ابھی استعمال اسماء بر افراد و اشخاص به همین طریق به غایت کثرت میباشد چنانچه در صلوة یومیة است قوله :

" یا اله الاسماء و فاطر السماء " الخ

و در لوحی است :

" هذا كتاب من لدن مالک الاسماء "

و قوله :

" لا تمنعک الکردورات من مالک الاسماء والصفات "

و در لوحی به نصیر است :

" وانّ الاسماء لو یخلص انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرن کلّها الاسم الاعظم لو کنت

من العارفين "

و مقصود افتتاح باب ترقیات افراد انسانیه تا این درجه میباشد .

و نیز قوله :

" اگر تفکر مینمودند در ظهور ثانیم به اسمی از اسمایم از جمال محتجب نمیماندند اسمی از

اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و به نفعه حیات بخشیدم به محاربه بر جمال برخاست

".

که مراد از اسمی از اسماء اسم ازل میباشد .

و علماء و عرفاء در مابین اسماء و تجلیات غیر محدوده به اسمی اعمّ و اعظم قائل شدند و آیا

آن اسم الله است یا ربّ یا هو یا غیر آنها به اختلاف رفتند و جوهری ذکر کردند چنانچه در

لوح حروف مقطعات مذکور ضمن ح ی ی اسم الله به عنوان اسم اعظم مسطور است و در

اصطلاح این امر نام بهاء اسم اعظم معروف و مشهور میباشد .

و در لوح نصیر است قوله:

" لانّ بحر الاعظم تموّج فی ذاته باسمه الاعظم الاکبر. "

و در کتاب اقدس است :

" هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و کلمته العلیا و مطلع اسمائه الحسنی لو انتم تعلمون

".

و در ضمن لغت ع ظ م و ب ق ر هم ذکر است .

و نیز در لوح به نصیر است قوله:

"اي نصير در ظهور اولم به كلمه ثاني از اسم بر كلّ ممكنات تجلي كردم " انتهى  
 در ظهور دوره بيان به نام علي (عليه السلام) كه كلمه ثاني اسم حسينعلي است ظهور فرمودند  
 و در سنين اقامت در ادرنه ميزا آقا منير كاشي سابق الذكر در بعضي الواح به نام وخطاب يا  
 اسمي الاعظم و مانند آن مفتخر گرديد . قوله :

" هو الاعز الارفع الامنع الاقدس الابهي ان يا رِقّ المنشور اسمع نداء ربك ... ان يا اسم  
 المنير" الخ

كه در حلّ اعتراضات بابيان و امر او به تبليغ و ذكر ذبيح كاشاني و اجازه اش به تشرف به  
 حضور در ادرنه است .

و نیز قوله :

" هذا لوح من الله العزيز القدير الي جمال قدس منير ان يا ساذج الروح  
 ... ان يا كلمة الاعظم ... ان يا سماء القدس ... ان يا شمسي الاحديه ... ان يا بحر الاعظم  
 ... ان يا شجرة الله ... ان يا كنز الله ... ان يا اسم الله ان اشهد في نفسك انه لا اله الا هو ...  
 ان يا اسمي ان اشهد في ذاتك انه لا اله الا هو."

و نیز قوله :

" هو الامنع الاقدس الابهي جمال الرحمن من افق الرضوان خلف سحاب الاحزان قد كان  
 بالحق مشرقاً ... ان يا اسمي الاعظم اسمع نداء ربك الابهي عن شطر الكبرياء مقر الله العلي  
 الاعلي لي جذبك نغمات الاحلي ." الخ

كه بسيار مفصل است و واقعات تا ادرنه را شرح و تفصيل فرمودند و نیز به امضاء خادم 66  
 قوله :

" وديگر چند ماه قبل سورة اصحاب از سماء ويمين عرش اعظم نازل شده و به اسم الله  
 الاعظم حضرت منيب ارسال شد ."

و نیز در الواح كثيره خطاب و تلقيب " اسمي" به نوع اطلاق يا تقييد و موصوف به اوصاف  
 مخصوصه به آحاد مهمه متعدده از قبيل اطلاق اسم الله الاول بر جناب ملا حسين بشرويه

چنانچه در ذیل نام زیارت ضمن خطاب به ورقة الفردوس ثبت است و اطلاق اسم الله بر سلطان الشهداء که نیز در ضمن نام زیارت است و نیز اسم الله الجمال و اسم الله المهدي و غیرهم در مواقع مناسب ذکر است .

و کتاب الاسماء از آثار و توقیعات صادر در اواخر ایام سجن چهریق دو مجلد است و به اسلوب بیان منتظم بر نوزده واحد و هر واحد بر نوزده باب و در هر باب وصف یکی از اسماء الله که مظهر آن یکی از مؤمنین است .

قوله :

" الباب الاوّل من الواحد الثّامن من الشّهر الثّامن من السنّة في معرفت اسم المرشد ( میرزا قربانعلی مرشد شهید) و له اربع مراتب الاوّل في الاوّل بسم الله الارشد الارشد قل الله ارشد فوق كلّ ذي ارشاد ."

و در لوحی راجع به آن کتاب است قوله :

" کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمائید که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسماء نامیده اند و در آن الواح جمیع اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسماء را به مبدع اسماء وصیت فرموده اند "

و در لوحی دیگر قوله :

" قد انزلنا کتاب الاسماء من سماء مشیة الله فاطر السّماء و فيه فسّرنا العلم بهذا اليوم العزيز البديع و وصّينا فيه كلّ اسم بالاسم الاعظم و امرناه بان يدع ما عنده في يوم الظّهور اذا ستوي هيکلي علي عرش اسمه العظيم و علّمنا كلّ اسم سبيلي و عرفناه من يأتي بسلطان مبین کّلما اتی انکره الاسماء کّلها الا من شاء الله ربّ العالمین ."

و مراد از اسم و عالم اسماء در نظیر این بیان شؤون و اوصاف و القاب قابل تغییر است .

و در کتاب اقدس است قوله :

" ایاکم ان یمنعکم الاسماء عن مالکها او یحجبکم ذکر عن هذا الذّکر العظيم ."

منظور نام و مقام خودشان و همچنین اسماء امامت و ولایت و غیرهما است .

اسمعيل در لوحی راجع به اسمعيل بن جعفر و فرقه اسمعيليه قوله:

" بگو در حضرت اسمعيل بن حضرت صادق ع چه ميگوئي اين همان اسمعيل است که حضرات اسمعيليه به او متمسک و متشبثند آن حضرت اورا امام و وصي فرمود و حکم در اين فقهه ثابت بعد عزلش فرمودند و اين سبب اضطراب اصحاب شد و زرارة که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آيا ميشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدانشد راوي اين حديث کليني و معترض زواره هر دو نزد اصحاب رجال موثقتند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به الاعليٰ في هذالمقام العزيز البديع ديگر معلوم و واضح است که معرضين و معترضين درين مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پيشواي خلق فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدايت خلق است در رتبه اولي و در عقیده شما آن حضرت داراي علوم اولين و آخرين است لذا نبايد چنين امري که مخالف و مغاير است از ايشان ظاهر شود باري ذکراين فقرات نظر به عقائد خود آن حزب است يشهد بذلك كل منصف و كل عالم و كل صادق امين ."

و از اسمعيل نامان شهير مذکور در الواح و آثار اين امر آقاسيد اسمعيل زواره چنانکه در لوح به شيخ محمد تقی نجفي اصفهاني است قوله :

" در حضرت اسمعيل عليه سلام الله و عناياته نظر نمائيد قبل از فجر باب بيت را با عمّامه خود جاروب نمود و بعد در کنار شط مقبلاً الي البيت به دست خود جان نثار نمود ."

و در لوح رئيس است قوله :

"والذي قطع حنجره في العراق انه لمحبيب الشهداء و سلطانهم و ما ظهر منه كان حجة الله علي الخلائق اجمعين"

و در لوحی ديگر قوله :

" اسمعيل الذي سرع مسرعاً الي مقرّ الفداء في العراق ."

و نیز در ضمن نام زيارت تفصيلي است .

دیگر حاجی محمئی اسمعیل ذبیح کاشانی که در آثار بسیار مذکور و لوح مفصل عربی و فارسی صادر در ادرنه خطاب به او است :

" ارض ک جناب ذبیح علیه بهاءالله با تفکر قرائت کنند هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به في قلوب العباد ناراً لعلّ يحترق به كلّ الحجابات والاشارات ... و ائک انت يا ذبیح ان استمع لما يوحى عن جهت الكبرى ... ان يا ذبیح لا توقّف في امرالله ... و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثمّ من قبله لوحاً ... و قد حضر في هذالسجن بين يدينا كتابك . قرأناه و وجدنا منه نفحات حبّك ... و ما اردت الورود علي مقرّ ربّك ... انا ما خالفنا الوعد و نوفي ما وعدناه ... و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركون حالوا بيننا و بينك و اخرجونا عن الديار الي ان جعلونا مسجوناً في هذه الارض البعيد و ائک لو تريد ان تسافر الي الله و تهاجر اليه اذا اشرفت شمس الاذن عن افق الامر لتفعل ما تريد واذنّا لتحضربين يدينا." الخ  
و در لوحی دیگر خطاب به او :

" خذ لوح الله بقوة من لدنّا ثمّ اقبل بقلبك الي مقرّالذي فيه ينطق كلشيئي بانّه لا اله الا هو العزيز الكريم."  
و در لوحی دیگر :

" از یمین عرش نازل ای ذبیح در اکثری از الواح الهیه از قلم امریه نازل جمیع احبّای الهی را وصیت فرمودیم که ذیل مقدّس را به طین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق نیالایند ."  
الخ  
و در لوحی دیگر :

" باسم مظلوم مسجون ای ذبیح از برای تبلیغ خلق شدي قعود و صمت جائز نه ... ای ذبیح کمر خدمت محکم کن و به تبلیغ امرالله قیام نما و از پریشانی امور ظاهره محزون مباش يصلح الله ما يشاء بسلطانه انّه لهوالمقتدرالقدر ... انا قدرنا لك ما تقرّ به عيون الناظرين و تفرح به افئدةالمخلصين ."  
انتهی

که مشتمل بر امر تبلیغ و شرائط مبلّغین میباشد و قوله :



" والله الملك المتعالی القیوم ان یا حبیب انا قد کنا احبک من قبل و نحبک حینئذ و سنبک من بعد و ما کنا فی شأن غافلاً عنک." الخ  
و در لوح به آقا سید عبدالرحیم اصفهانی :

" ان یا رحیم ان دخلت ارض الکاف ان احضر بین یدی الذبیح ثم بلغه ما اشهدک الله لیكون من الشاهدين قل یا عبد اسمع قولي و کن قائماً علي امر ربک کالالف القائم المستقیم و قل باسم الله الامنع الارفع الاقدس الاعظم العظیم ثم ارفع یدک بسلطانی و قدرتی ثم اخرج بها الاحجاب عن وجه کل نفس باسمی المهیمن المقدر العزیزا لتقدير ثم انطق باذن ربک و قل یا قوم ایاکم ان یحببکم کبر الاسماء و لا یمنعکم سبحات الجلال ... و انا نزلنا علیک من قبل لوحاً یتضوع منه رائحة الله ربک و ارسلناه بید اخیک فضلاً من عندنا لتشکر ربک و تكون من الشاکرین ... ولكن لمثلک لا ینبغی الاضطراب لانّ الفتنۃ فتنۃ اللذینهم ما عرفوا الله بالله ... فسوف یرفع النعيق فی ارضکم و یأتیکم مظاهر الشیطان بخدع و مکر عظیم ."

و در لوح رئیس در حق او :

" الانیس الذی استأنس بحبّ الله و انقطع عن الذین اشركوا و كانوا من الخاسرین و خرق الاحجاب بحیث سمع اهل الفردوس صوت خرقها." است که میفهماند در آغاز بابی متعصّبی بود و به ایمان بهائی پیوست و در ضمن لغات بداء و ذبح و آل و حبّ و سلطان و شاه و غیرها نیز شمه ای مسطور است .

و حاجی محمد اسمعیل قزوینی و حاجی محمد اسمعیل یزدی و میرزا اسمعیل کتاب فروش آذربایجانی گرگانی الاصل که شعر میگفته و مشکوة تخلّص میکرد و مدّتی در بادکوبه مقیم گردید و میرزا اسمعیل وزیر نوری جدّ مادری حضرت عبدالبهاء که ضمن نام آسیه ذکری است و اسمعیل نامان بسیاری در آثار این امر نام برده شده اند که در تاریخ شرح احوالشان به تفصیل ذکر مییاشد و شهر اسمعیلیه مصر و ایام توقّف غصن اعظم در آنجا برای تغییر آب و هوا و رفع تب و کسالت نیز در تاریخ است و شرح و تفصیل در تاریخ ط ح ق مییاشد .

اسی (با الف ممدوده) به معنی حزن .

در خطاب و در مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی اسیراً ... طریحاً فی فراش الحزن والاسی." الخ

آسیه که در اسرار الآثار العمومیه اصل کلمه به تفصیل مذکور است نام مادر غصن اعظم بود و در یکی از الواح چنین مسطور است :

" در ایام طفولیت روزی از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نمودیم در ایامی که

ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده ." الخ

و در خانه به نام بیوک خانم و نواب میخواندند و در الواح به خطاب ورقه علیا مخاطب مینمودند و حسب بیان ورقه علیا اولادی که از ایشان به عرصه وجود آمد به ترتیب چنین است نخست میرزا کاظم در پنج سالگی وفات کرد دوم دختری که سه سال بعد از ولادت میرزا کاظم متولد شد و در چهل روزگی در گذشت سوم غصن اعظم که نامشان عباس بود و سه سال پس از ولادت آن دختر متولد شدند چهارم بهیه خانم ورقه علیا که سه سال بعد از ولادت آن حضرت تولد یافت پنجم میرزا علیمحمد که سه سال بعد از آن خانم متولد گردید و در هفت سالگی در گذشت ششم میرزا مهدی غصن اطهر که سه سال پس از ولادت میرزا علیمحمد متولد شد و در مهاجرت ابهی از بغداد تا اسلامبول با آسیه بانوی نامبرده در یک کجاوه و مادر میرزا محمد علی غصن اکبر با مرضعه برای سانجیه دخت صغیرش در کجاوه ای و دو زن میرزا یحیی ازل در کجاوه دیگر و دو زن میرزا محمد قلی برادر ابهی در کجاوه دیگر بودند.

أسیر عربی قبضه کرده و بندکرده أسراء أساری (با الف ممدوده)

أسری (با الف ممدوده) جمع.

در لوحی است :

" کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند."

و در لوح به شیخ سلمان است :

" قد سمعنا ضجيج الاسراء من اهلي و احبتي لله الحمد بما جعلوني و اهلي و احبتي أساري في سبيله ."

و در ذیل نام عراق نیز ذکر کرده است .

إشارة در آثار و الواح کلمه اشاره و اشارات به معنی تعریفات و

و توصیفات محدوده به حدود و همیه مقیده بشریه کثرت استعمال داشت .

در لوحی به حاجی محمد کریم خان است قوله ج و ع :

" قلب را از اشارات قوم مقدس نما ."

و در لوح به نصیر است :

" وان حبك لو يطهر عن اشارات المنيع يجعله الله من كنز لا يغني و قمص لا تبلي ."

منظور این است که محبتش نسبت به آن حضرت محبت عرفانیه لاهوتیه به حد کمال باشد طبق قوله السابق :

" طهر يدك عن التثبث الي غير الله والاشارة الي دونه ."

که مراد میرزا یحیی ازل میباشد .

و در لوح رئیس است قوله ج و ع :

" ويفشيرون اليكم به اصابعهم ."

إشتعل بر افروخت . در لوح رئیس است :

" الي ان دخلتم ارض السر في يوم اشتعلت فيه نار الظلم ."

و در دعاء يدعوه محیی الانام في الايام است :

" انطقتني بمشيتك واشتعلتني في حبك ... ايرب فاشتعلنا بنار محبتك علي شأن يشتعل بنا

نار حبك ."

و ممکن است در اصل نسخه " واشتعلتني ... فأشعلنا" بود .

إشتهارد از توابع طهران و مرتبط به قزوین مرکزی قدیم برای

این امر بود و درالواح و آثار بسیار به رمز الف و شین مذکور است و بهائیان آنجا مخصوصاً شیخ ابو تراب و پسرش شیخ محمد و نایب رضا و محمد تقی و آقا محمد علی و غیرهم شهرت و صوت وصیت داشتند .  
در لوحی است :

" في ارض ا ش به نام بیننده پاینده یا رضا انشاء الله از تجلیات انوار آفتاب حقیقت منور باشی ... وقتی که این مظلوم در زیر غل و زنجیر در ارض طا بود در حالتی که دو روز بر او گذشت و چیزی به لب نرسید و دیناری با او نبود در آن حین اغنی العالم بوده کسی که غنای او از منتهی درجه فقر حاصل و از ذلت و ننگ عالم در سبیل امر مالک قدم دلتنگ و خجل نه باتو بوده و هست غم مخور سرورها از پی دلتنگ مباش فرح بی منتهی از عقب در نفس این عالم ابواب لا تحصی موجود انشاء الله به اصبع اراده بگشاید و عوالم جدیده در این عالم مشاهده گردد او فقیر را دوست داشته و دارد و با او مجالس و مؤانس اگر بر تراب جالسی غم مخور مالک عرش با توست اگر گرسنه ای محزون مباش منزل مائده به تو ناظر اگر شب بی چراغی دلتنگ مشو مطلع نور حاضر انی انا انس مع کلّ فقیر و اقع مع کلّ مسکین و توجه الی کلّ مظلوم و انظر کلّ مکروب لذت بیان و حسن و حلاوت آن تلخیهای دنیای فانیه را مبدل فرماید و زائل نماید طوبی لمن وجد عرف بیانی و تمسک بالصبر فی سبیلی المستقیم ."

اشراق مصدر مزید عربی به معنی درخشیدن و تابیدن و در آثار این امر

کلمه اشراق و افعال مشتقّه از آن به کثرت و افره مذکور است از آن جمله در

لوحی است قوله الاعزّ :

" تمسک باسم القیوم الذی اشرق من هذا الافق المنیر ."

و در لوح حکما است :

" واجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم ."

و در لوح رئیس :

" و في الاشراق خرج بامر الله ."

و اشراقات نام لوحی معروف خطاب به جلیل خوئی است که ضمن نامهای جلال و خوی ذکر میباشد و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

" در الواح تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارک به مدّت قلیله نازل و از خواتم الواح است " الخ  
اشراقیین از حکما پیروان فلسفه افلاطون بودند .  
در مقاله سیاح است :

" فاضل اشراقیین میرزا حسن نوری "

أشرف نام شهر معروف در مازندران که در عصر پهلوی مبدل  
به نام بهشهر شد و به نام اشرف در برخی از آثار نام برده  
گردید از آن جمله قوله الاعزّ :

" این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجّه نمود تا به گز وارد شد

و اطراف آن را مشاهده نمود و از آنجا به اشرف " الخ

و اسامی اشخاص معروف در تاریخ و آثار این امر از آن جمله سید اشرف زنجانی شهید که  
به تفصیل در تاریخ وصف شد و در یکی از الواح خطاب به او است قوله عزّو علا :

" هو العزیز البدیع ان یا اشرف اسمع ما یلقیک لسان القدم و لا تکن من الغافلین ... ثمّ

اعلم بان تمّ میقاته و قوفک لادی العرش قم ثمّ اذهب بلوح الله الی عبادہ المریدین ( در آن هنگام  
در ادرنه به زیارت بود و مأمور عود به زنجان گشت ) و ان رأیت الذی سمّی به محمد قبل  
علی ( میرزا محمد علی طبیب زنجانی شهید ) .... ثمّ اعلم بانّا اذکرناک فی الالواح من قبل  
ومن بعد و ما وجدنا منک ما ینبغی لک ایاک ان یمنعک نفسک عمّا قدرناه لک علی الواح قدس

حفیظ. "

و قوله :

" ان یا اشرف اسمع ما یلقک لسان القدم ."

مراد ما یلّقی علیک و کاف ضمیر منصوب به نزع الخافض میباشد .  
 ودر لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی او و مادرش هر دو مذکورند واز جمله الواح خطاب  
 به مادرش که ملقب و مشهور به امّ اشرف گردید قوله  
 الاعزّ :

" امة الله امّ اشرف هو العزيز في جبروت البقاء سبحان الذي يذكر امته  
 حين الذي احاطة الاحزان من طرق قريب و بعيد ... طوبي لك بما حضر ابنك تلقاء العرش  
 و شرف بلقاء ربّه ... و ارسلناه اليك لتقرّ به عينك و يفرح قلبك . " الخ  
 و به نکر او در لوحی است :

" لا تجزعي من غربتك ... ان اذكري ما ظهر من امّ الاشرف الذي فدي نفسه في ارض  
 الزاء . " الخ

دیگر از اشرف نامان کثیر الذکر در آثار میرزا اشرف شهید در اصفهان معروف به آباءه ای  
 بود چه در آن حدود قریه ده قرق مدتها اقامت کرد و چون در نجف آباد اصفهان هم چند سال  
 زیست از اهل آنجا شمرده گردید ولی مسقط الرأس و محلّ نشو و نمایش را بشرویه خراسان  
 گفتد که از آنجا مهاجرت به اصفهان نموده متزوج گشت و در الواح بسیار مذکور و به تبلیغ  
 در بلاد ایران و اشتغال به تعلیم و تربیت جوانان مأمور شد .  
 و در لوحی به ذکر او است قوله الاعزّ :

" در ارض صاد اشرف جان را در سبیل مقصود عالمیان فدا نمود و به کمال استقامت و  
 تسلیم و رضا قصد مشهد فداء کرد و بعد از شهادت آن مظلوم هادی دولت آبادی خوف و  
 اضطراب اخذ نمود آن بی انصاف بر منبر ارتقاء جست و بر مبدء و منتهی باسمه و رسمه  
 لعن نمود و تبرّی جست به شأنی که ابن ذئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد از برای دو  
 روز ایام فانیه عمل کرد آنچه را که اکباد مقرّبین و عبرات مخلصین نازل  
 حیات این دلیل برنفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و تفاق معذک بعضی متنبّه نشده و نخواهند  
 شد . " الخ

و در لوحی به امضاء خادم مورّخ سنه 1306 مذکور است :

" چند شهر قبل حضرت اشرف علیه بهاء الله و فضله به شهادت عظمی فائز . "

و در لوحی دیگر است قوله الاعزّ :

و منهم اشرف الّذي كان ذاكرًا بين العباد بذكر ربّه مالك يوم التّناد و كلّما

منعوه ازداد شوقه الي الله الي ان فدي نفسه و طار في هواء القرب و دخل مقعد الامن الّذي جعلناه اعليّ المقام . "

و میرزا اشرف کنی ساکن طهران نیز در تاریخ و در الواح بسیار نام برده شد .

و میرزا علی اشرف مبلّغ و شاعر شهیر اهل لاهیجان گیلان متخلّص به عندلیب در تاریخ و الواح و آثار کثیر مذکور میباشد .

اصباح عربی به معنی صبح .

در کتاب اقدس است :

" قد زينت الالواح بطراز ختم فائق الاصباح . "

اصْبَعُ با سه حرکت همزه و در هر حال با سه حرکت باء به معنی

انگشت . اصابع انگشتان .

در کتاب اقدس است :

" باصابع القدرة والافتدار "

و در لوح رئیس است :

" تالله ينظرکم الملاء الاعلیٰ و یشیرون الیکم باصابعهم . "

و در لوحی صادر بعد از وقوع شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد به سال 1308

هج. ق. راجع به آتیّه ایران است قوله :

" ولكن هیئات زود است دو اصبع متّصل شود اذا یرون انفسهم فی خسران مبین . " الخ

که انداز دولت ناصرالدین شاهی برای تعدّیات متعصّبین و ستمگران ایرانی و عدم توجّه آن

دولت بلکه مساعدت با متعدّیان و متنفّذان است که قدرت غیبیه با دو انگشت سطوت خود

قبض کرده مجازات مینماید و شاید تلویح به اتصال دو نفوذ خارجی از جنوب و شمال چنانکه سلب اقتدار گردد مینماید .

اصحاب در نام صحابه ثبت است.

اصطلي ( با الف ممدوده ) در خطابي است قوله العزيز :

" واصطلي بنار الهدى في سيناء العلي الاعلي . "

به آتش هدایت گرم و افروخته شد .

اصطهبانات قسمتي معروف در فارس در ساليان پيش مركزي

براي اين امر و مذکور در آثار گشت. در خطابي است :

جناب مشهدي مهدي و امة الله ضجيع محترمة ايشان مشهدي محمد تقي كربلائي حسين . "

امثالهم نام برده اند .

اصغاء مصدر عربي به معني گوش فرا دادن و استماع .

از حضرت بهاء الله در لوح دنيا است قوله :

" يا حزب الله بشنويد آنچه را كه اصغاي آن سبب آزادي و آسودگي و راحت و علو و

سمو كل است . "

و در لوح رئيس قوله :

" وعند كل شيئي من الاشياء قام كلیم الامر لاصغاء كلمة ربك العزيز العليم . "

اصفاد جمع صفد قيد و بند .

در دعا و ذکر محمد تقي خان تاكري در خطابي است :

" مقرنين في الاصفاد "

در مقرنين هم ذکر است .

اصفهان ولايت مشهور و شهر بزرگ معروف ايران در آثار اين



امربه صریح اسم وبه نام ارض الالف وارض الصّاد معروف میباشد و تمامت واقعات و مشاهیر امر بدیع در آنجا به تفصیل در بحثهای ظ ح ق مسطور است و وصف شیخ محمد باقر (ذئب) و میرمحمد

حسین (رقشاء) مجتهد و امام جمعه و دیگر مشاهیر مؤمنین ویا مخالفین نام وشهرتشان مذکور میباشد و از فتن شهیره برای این طائفه در آنجا معروف به واقعه قونسولخانه است که به سال 1320 هج.ق. وقوع یافت و سید ابوالقاسم مارنونی به قتل رسید و نیز برادران حاجی محمد هادی و حاجی

محمد حسین بابی در ضمن تعرّض عمومی به بهائیان به نوعی سخت مقتول و محروق شدند و در حق آن دو مظلوم طلب و دعای عفو و غفران صدور یافت و ذکر از اصفهان ضمن نام حسین میباشد.

أصل در عربی به معنی بیخ - ریشه - بنیان- منشأ - ته و مقابل

فرع

و نیزقاعده و علم الاصولواصول الفقه علمی است که بحث ازادله و مدارک احکام شرعیه مینماید .

در مقاله سیاح است قوله :

" مجلس به سؤال بعضی مسائل از فنّ اصول و توضیح وتشریح اقوال ملاً صدرا منتهی شد ."

و در لوح طبّ است قوله :

" و ببقی الاصل علی صفائه ."

و در کلمات مکنونه عربیه است :

" اصل العافیة هو الصُّمْتُ والنَّظْرَالِي الْعَاقِبَةُ وَالْانْزَوَاءُ عَنِ الْبَرِيَةِ ."

و این بیان منافی با بیان دیگر قوله :

" هل اليوم يوم الصُّمْت لا و نفسي الحق لو انتم من العرفين ."

و منافي با نفي از انزواء و انزال که در کتاب است نميباشد چه منظور اجتناب از مکالمات غير مفيده و ممازجه در شؤون غير محموده است و نیز در جمله مذکوره مکنونه بيان اساس عافيت را فرمودند و از تعاليم اين امر آن است که براي سود جامعه بشري عافيت خود را فدا نمائيم و به همين مضمون مفيد عافيت است که شاعر عرب گفته :

خَلَّ جَنبِيكَ لِرَامٍ      وَ امضِ عَنهُ بِسَلَامٍ  
 مَت بَدَاءِ الصُّمْتِ خَيْرٌ      لَكَ مِنْ دَاءِ الْكَلَامِ  
 اِنَّمَا السَّالِمُ مَنْ      الْجَمُّ فَاهِ بِلِجَامِ

سعدی گوید :

چه سعدی که چندی زبان بسته بود

ز طعن زبان آوران رسته بود

کسی گیرد آرام دل در کنار

که از صحبت خلق گیرد کنار

اصیل به معنی شام و پایان روز بین عصر و مغرب . آصال اصائل-

أَصْلٌ وَ اصْلَانٌ جَمْعٌ .

در کتاب اقدس است قوله :

" حِينَ الرَّوَالِ وَالْبُكُورِ وَالْأَصَالِ . "

ترجمه به واژه فارسی در شبگیرها و ایوارها

و در لوح حاجی محمد کریم خان است قوله :

" كَمْ مِنْ قَصْرٍ اسْتَرَا ح فِيهِ بَانِيهِ فِي الْاَصِيلِ بِالْعَافِيَةِ وَالْخَيْرِ وَ غَدًا مَلَكُهُ الْغَيْرِ . "

إِضْطَرَمَّ در خطاب مشهور به عمه است قوله العزيز :

" لِأَنَّ نِيرَانَ الْحَرَمَانِ إِضْطَرَمَّتْ بَيْنَ اضْطَالِي . "

بهر این که آتشیهای دوری و مهجوری بین اضلاعم بیفروخت .

إِضْطِهَادٌ قَهْرٌ وَ جُورٌ . إِيْذَاءٌ وَ اِضْرَارٌ وَ تَعْذِيبٌ .

در خطابی در صورت زیارت برای طلان خانم عمّه  
که ذیل آن نام ثبت است قوله :

" و لم تسترّیحی طرفة عین من اضطهادالخصماء وسلطة الزّناء."  
أطلّ در صورت زیارت محمد تقی خان تاکری در خطابی  
است :

" لما اطلّ من تلك القلة العليا . " از بالا نگریست .

أطهر غصن اطهر لقب غصن مشهور که نامش میرزامهدی و  
شرح احوال و سقوط در قشله عگا بالتّمّام در بخشهای ظ ح ق ثبت میباشد .  
اعتراض ممانعت و مقاومت و منقصت گفتن و احتجاج بر علیه کردن .  
در لوح به حاجی محمد کریم خان :

چشم اعراض بر بند و بصر انصاف بگشا و براحبّای الهی اعتراض منما ."  
اعراض رو برگرداندن و منصرف شدن و وادادن و دور انداختن و  
اجتناب و کناره گیری . مُعرض اسم فاعل .

در کتاب اقدس خطاب به میرزا یحیی ازل است :

" قل یا مطلع الاعراض دع الاغماض ."

و در لوح رئیس است :

" قل انّ الاعراض من کلّ معرض مناد لهذا الامر و به انتشار امرالله و ظهوره بین العالمین  
... و اعرضوا عن الّذی ینبغی لهم ان یفدوا بانفسهم فی سبیل احبّائه ."

در لوح خطاب به حاجی کریم خان است :

" حال چشم اعراض بر بند ."

أعرج عربی مرد لنگ و در آثار و الواح به مواضع بسیار اطلاق

بر ملا محمد جعفر نراقی ازلی گردید که لنگش محسوسی داشت و شمه ای در

ذیل نام جعفر و یحیی ذکر میباشد .

أَعْنَهُ در لوح به شیخ محمد باقر نجفی است :

" خذ اعنة هواك ثم ارجع الي مولاك. " ودر لوحی دیگر:

" قل يامعشر العلماء خذوا اعنة الاقلام. " جمع عنان به معنی زمام و افسار .

إغماض در کلمات مکنونه است :

" ان ترد رضائي فأغمض عن رضائك . " اگر پسندم را خواهی از پسند

خود چشم پوش و بگذر .

أغوي (بالف ممدو ده) در کتاب اقدس خطاب به میرزا یحیی ازل :

" قد اخذالله من أغواك " خدا آنرا که ترا اغواء و گمراه کرد

اخذ نمود .

که مراد سید محمد اصفهانی معروف میباشد که مغوی و مضلّ او گردید و بالاخره در عگا به

سال 1288 هج.ق. به نوعی که در ظ ح ق تفصیل است مقتول گشت .

أفّ کلمةً عربي دالّ بر دلتنگی و گرانی در خاطر.

در قرآن است قوله :

" أفّ لكم و لّمّا تعبدون . "

و قوله :

" ولا تقل لهما أفّ . "

و در لوح رئیس :

" فأفّ لهم و للذین امرهم بالسوء . "

و نیز نظائر أفّ لهم و لحيائهم و لوفائهم در آثار بسیار میباشد .

إفترسَ در لوحی به ذکر مصیبت سلطان الشهداء است :

" انّ ابن الذّئب افترس غنمک . "

خدایا بچه گرگ گوسفندت را درید .

أفجه قریه ای فیما بین طهران و نور مضعیف میرزا آقاخان صدر

اعظم نوري که شامل عمارتي مخصوص از بودايام اقامت تابستاني بهاء الله در آنجا و سپس گرفتاري در نياوران به تفصيل در تاريخ ثبت ميباشد و در نام انبار ذکري است .

آفدان در لوجي است :

" قل يا قوم لا تهنوا في ابتغاء النّصر ولا تلتفتوا الي الدّنيا و افدائها فسوف ترونها خاوية علي عروشها و هذا ما قدر من لدن عزيز وهّاب ."  
جمع فدن به معني عمارات عاليه .  
أفرغ در كلمات مكنونه است :

" افرغ نفسك عن الحجابات والظّنونات ."

خود را از حجابها و ظنون خالي و تهی كن .

إفريدوس در نام فردوس ذكر است .

أفشار طائفه بزرگي در قسمت خراسان و آذربايجان و غيرهما

که در دليري و سلحشوري نام يافتند . و مخصوصاً بواسطه نادر شاه افشار شهرتي تمام حاصل کردند و در دوره اين امر رجالي از آنان به موافقت و نيز به مخالفت معروف گرديدند که در تاريخ ثبت است .

أفعاون در لوجي در حق روء سا و اغنياء معاندان امر است قوله :

"اياك ان يحزنك شوكة الاعداء عن ذكر ربّكم الابهي تالله عزّتهم ذلّة و غنائهم فقر و لكن لا يفقهون حظّهم في الدّنيا كحظّ الحيوان و لذّتهم كلّذة الافعاون ."  
افعي اسم جنس اعمّ از نر و ماده است نام نوعي از مار گردن و سرپهن ميباشد که گفتند سمّش را علاجي نه .

افاعي جمع و افعي ( با الف ممدوده) را گاهي در تلفظ افعي نيز ميگويند .

أفق عربي يه معني کرانه و ناحيه. آفاق جمع . و در اصطلاح علم

هیئت و فلک دائره مفروضه عظیمه ای است که به مرکز زمین گذرد و مرکزش محاذی فوق رأس باشد و آفاق مختلفه زمین اقسام واقعه مابین هردو دائره از نصف النهار متفاوت در بعد از خط استواء را گویند و در اصطلاح عرفانی کائنات آفاقیه به مقابل کائنات انفسیه گفته میشود در قرآن است :

"سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم".

و عرفا آیه "ولقد رءاه الافق المبین" و نیز "هو بالافق الاعلیٰ" را افق عالم مجرد از ماده تبیین نمودند و از اینجا اصطلاحی بیرون آمد .  
از حضرت بهاء الله در لوح نصیر است :

"اگر به ظهور آیات آفاقیه و انفسیه به مظاهر احدیه موقن گشته اند قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا الشراق".

و بدین طریق در آثار این امر کثرت استعمال یافت .  
در کتاب اقدس است قوله :

"ونراکم من افقی الابهی".

و در لوح تجلیات است :

"هو السامع من افقه الاعلیٰ".

و در لوح دنیا است :

"یا ایها الشارب رحیق بیانی والنظر الی افق ظهوری".

چنانچه مراد از افق اعلیٰ در کتاب عهدی علم الهی آن حضرت میباشد .  
و در ایقان است :

"پس قدری به دیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامه صمدانیه تعقل فرمائید ."

افک به معنی کذب و دروغ .

در کتاب ایقان است قوله :

" به حجابات نفسیه شیطانیه وظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده وهستند ."  
 مؤتفکات کشور قوم لوط در شام که پشت و رو و ویران گشتند در قرآن به تکرار نام برده شد

و در خطاب شهیر به بهائیان خراسان است قوله :

" والمؤتفکات فی القرون الاولی ."

و قوله :

" لَمَّا اتی بَأْسَ رَبِّکَ جعلها خامدةً هامةً مؤتفکةً بائدةً ."

افلاطون فیلسوف معظم قدیم یونانی مشهور و موءثر درجهان .

در لوح حکما در حَقش چنین مذکور :

" وبعده افلاطون الالهی انه کان تلمیذاً لسقراط المذکور و جلس علی کرسی الحکمة بعده و

اقرّ بالله و آیاته المهیمنة علی ما کان و ما یکون ."

افنان عربی به معنی شاخه های راست درخت و رُسته از ساقه

جمع فَنَن ."

در قرآن است:

"ولمن خافمقام ربّه جنّتان ... ذواتاً افنان."

و در لوح تفسیر سوره والشّمس است :

" الحمد لله الذی انطق ورقاء البیان علی افنان دوحه التّبیان." الخ

و در اصطلاح این امر لقب و شهرت منتسبین حضرت نقطه است که در حق آنان در بیان

چنین مذکور میباشد :

" الباب السّادس من الواحد التّاسع فی ما ینبقی للنّاس ان یعزّن طائفة الّتی یرج نقطة

الحقیقة عن بینها اذا هم بها مؤمنون."

و در مناجاتی از حضرت بهاء الله در حَقشان است :

" اسئلک بامواج بحر احدیتک و استقرار عرش عظمتک و انکار اوراق سدره فردانیتک بان تنزل من سماء کرمک علی افنان هذه الشجرة ما يستقيمهم علی حبک و يشربهم في كل الاحيان خمر رحمتک ... ايرب تعلم يا الهي بانني اجد منهم رائحة حب محبوبي لذا اخترتهم لذكرک في ايامي قدس وجوههم عن التوجه الي غيرک و عيونهم عن النظر الي دونک و قلوبهم عن ذکر ما سواک انتک انت مولي العارفين والله من في السموات والارضين ."

و در لوحی :

" تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلي جاري شد مقصود نفوس منتسبه به نقطه اولي بوده چه که در این ظهور کل را به نقطه اولي دعوت نمودیم و به بحر اعظم هدایت کردیم در اول ايام مناجاتي مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفيق عرفان و ايمان از براي ایشان مقدر انشاء الله بما اراد الله عامل باشند و بدین امر اعظم ثابت و راسخ طوبي لهم ما سمیناهم بهذا الاسم الذي توضع منه رائحة الرحمن في الامکان و ایشان را به این سدره نسبت دادیم فضلاً من لدنا عليهم فاسأل الله بان يحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فصلنا بعضهم علي بعض في كتاب ما اطلع بها الا الله رب العالمين و سوف نظهر ما قدر من لدن مقتدر خبير ."

و قوله :

" هوالمبين المشفق الكريم ان قلمي الاعلي اراد ان يذكر في الاول افنانه الذي اقبل في اول ايامه و قام علي خدمة امري و نطق بثنائي . " الخ

و قوله :

" هوالمعزي العليم يا افناني قد قرء لدي العرش ما ارسلته . " الخ

و در لوح به شيخ نجفي است قوله :

" شخص عالم و کامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدسه توجه نموده و مقصودش

اعتكاف بوده . " الخ



مراد حاجي ميرزا حسن افنان كبير اخ الزوجة حضرت نقطه است که به قصد مجاورت به عگا رفت و سيد علي افنان داماد حضرت بهاء الله و برادرش ميرزا محسن داماد حضرت عبد البهاء و پسران وي بودند و ذکر ميرزا محسن در سفرنامه اروپا مسطور است و او در فوريه 1922 در حيفا وفات يافت و مدفنش در آنجا است و از حضرت عبد الهاء خطاب به ميرزا باقر افنان است قوله:

" ايهاالفن الخضر النضر من السدره الزحمانيه ."

وايضاً خطاب به وي :

" ايهاالافنون " الخ

و مراد از افنون شايد همان معني نهال به هم پيچيده باشد .

أفندي مستعمل مابين عثمانيان مأخوذ از يوناني به معني آقا و

پيشوا و اوائل به خاندان سلطنتي ميگفتند و غصن اعظم را در ايام ادرنه

تجائياً عباس افندي ميگفتند .

أفيون ترياك را نقطه بيان از آغاز ظهور منع و دركتاب بيان نهي

اكيد نمودند و در كتاب اقدس است :

" حرم عليكم شرب الافيون انا نهينا من ذلك نهياً عظيماً في الكتاب والذي شرب انه ليس

مني اتقوا الله يا اولي الالباب ."

إقتراف مصدر عربي به معني كسب .

در كتاب اقدس است :

" من الصنایع والاقتراف وامثالها "

ودر كلمات مكنونه است :

" اي بنده من بهترين ناس آنانند که به اقتراف تحصيل کنند و صرف خود و ذوي القربي

نمايند حباً لله رب العلمين ... رأس التوکل هو اقتراف العبد "

إقتران مصدر عربي به معني نزديک شدن .

در کتاب اقدس نقل از کتاب بیان است :

"لا يحلّ الاقتران ان لم يكن في البيان و ان يدخل من احد يحرم علي الآخر ما يملك من عنده الا و ان يرجع ذلك بعد ان يرفع امر من نظهره بالحق او ما قد ظهر بالعدل وقبل ذلك فلتقربن لعلكم بذلك امر الله ترفعون. "

مرا آنکه ازدواج غیر بیانی جائز نیست و اگر کسی بکند حق زوج برزوجه حرام می‌کردد ولی اجراء این حکم بعد از ارتفاع امر من يظهره الله یا بعد از ارتفاع امر بیان است و قبل از ارتفاع ازدواج غیر بیانی جائز است .

أقدس کتاب اقدس کتاب شریعت بهائیه و امّ الکتاب این امر به سال

1286 هج.ق. در سجن اعظم سربازخانه عکا شروع شد و بدین نام مسمی

گردید و شریعة بیان را نسخ و تغییر داد و مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی گشت و نسخه اش از عکا برای اهل بهاء رسیده منتشر شد و زین المقرّبین موصوف در تحت همین نام به نوعی که در تحت نام سؤال مشروح و مفصل میباشد قبلاً و بعداً سؤالاتی از احکام و مقرّرات و نیز از تبیین و تفصیل بعضی آیات کتاب عرضه داشت و اجوبه ای صدور یافت که مجموع و منتظم گشته بعد از چندی به نام رساله سؤال و جواب منتشر و نیز مطبوع گردید و رساله مذکور به مقام مبین و متمم کتاب محسوب است .

و در الواح دیگر ابهی خصوصاً در آثار مولی الوری عبدالبهاء و هم از مقام ولی امرالله دستورهائی است که تبیین و تفصیل و فروع احکام کتاب بلکه بالنسبه به ظواهر کتاب احکام جدید میباشد و لاجرم شریعت معموله امروزه بهائی مجموعه احکام و معارف و عقاید مذکوره است که در کتاب امر و خلق منظم گردید و کتاب اقدس به علاوه فضائل و خصائص عمومیة آیات و بینات ابهی نظر به عربیت و مراعات قوانین ادبی و فصاحت و بلاغت و سلاست و سهولت و عذوبت و در عمق و مناعت و توسع به نوعی بدیع منتظم و بجز مواضعی چند که دقتی لازم است تمامت آیات احکام واضح الارتباط و التّوالی میباشد و علّت ضرورت احکام و تأکید در عمل را بغایت استحکام آورده و استدلال برای اثبات حقیّت این امر و مقام شامخ

مظهر آن را نیز عهده دار شده اعتراضات معترضین را جواب گفته بشارات و انذارات نسبت به آتیه را به حدّ کمال رسانده . این کتاب که به اسلوب و نظم عظیمی به اولین آیه راجع به اساس عرفان و ایمان درجبهه اش علامت و آغاز شد ؟ ؟ تعالیم به آیات راجع به بلوغ عالم منتهی گشت .

و در خطابی از حضرت عبد البهاء به میرزا فضل الله معاون التّجار در میاندوآب قوله :  
 " کتاب اقدس را به خطّ من ادرك لقاء ربّه حضرت زين المقرّبين عليه بهاء الله تطبيق  
 نمائید .... خطّ جناب زين صحيح است." الخ

که دلالت بر تنفّر و کراهیت ایشان از تصرفات در آثار اصلیه مینماید و غصن اکبر الواح  
 کثیره مطوّل و متوسطّ و مختصری را به توالی و تنازل در طبعه اول منظم نمود و طبعه  
 اولی مذکور در بمبئی در حدود سال 1308 هج. ق. صورت گرفته و طبعه ثانیه کتاب چند  
 سالی دیگر بعد از آن حضرت به عین همان اول وقوع یافت و طبعه ثالثه متأخراً در طهران  
 فقط نفس کتاب اقدس به طبع نامرغوبی صورت یافت و طبعه رابعه در این سنین نیز مانند  
 ثالث واقع شد .

و بعضی از مواضع مهمّه که در آن کتاب متعرض شدند آنکه چون در سالهای ادرنه بعد از  
 یوم الفصل و ارتفاع راییت استقلال این امر بسیاری از مؤمنین اقتضاء و اصرار صدور احکام  
 نمودند و در الواح صادره در جواب نظر به مصالح وقت امر با اقتفاء و اتّباع اعمال و سنن  
 و اخلاق خود میفرمودند تا آنکه استدعاء مقبول گردید قوله :

" قد حضرت لدي العرش عرائض شتّي من الدّين آمنوا و سألوا فيها الله ربّ ما یري و ما  
 لا یري ربّ العالمين لذا نزلنا اللّوح و زیناه به طراز الامر لعلّ النّاس باحکام ربّهم يعملون و  
 کذلک سنلنا من قبل في سنين متواليات و امسکنا القلم حکمة من لدنا الي ان حضرت کتب من  
 انفس معدودات في تلك الايام لذا اجبناهم بالحق بما تحبي به القلوب ."

و در اثری به امضاء خادم الله خطاب به زين المقرّبين مورّخ 1296 چنین مسطور است قوله

:

" واما در باره كتاب اقدس مرقوم داشته بوديد مخصوص جناب آقا محمد باقر عليه 669 بفرستيد فارسي آن چند فقره از قبل نازل و بعد قلم اعلي توجه به بياني فرمود لذا ارسال نشد .

و ديگر راجع به عظمت مقام كتاب اقدس است قوله:

" هذا كتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوام بين العالمين قل انه لمطلع علم الله لو انتم تعلمون ... قل تالله الحق لا يغنيكم اليوم كتب العالم و لا ما فيه من الصّحف الا بهذا الكتاب الذي ينطق في قطب الابداع انه لا اله الا انالحكيم العليم ... قل هذا روح الكتب قد نفخ في القلم الاعلي وانصعق من في الانشاء الا من اخذته نفحات رحمتي و فوحات الطافي المهيمنة علي العالمين ... من يقرأ آية من آياتي لخير له من ان يقرأ كتب الاولين و الآخرين .

ديگر راجع به موضوع تطبيق كتاب با قوانين مقرر ادبيه قوله :

" قل يا معشر العلماء لا تزونا كتاب الله بما عندكم من القواعد وعلوم انه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون ( نظر به قوانين نحويه استعمال قد بر فعل مضارع يوزن نه براي افاده تقليل خلاف مشهور ميباشد ولي در كتاب شرح رضي است "وقد يستعمل للتّحقيق مجرداً عن معني التّقليل نحو: قد نري تقلّب وجهك و يستعمل ايضاً للتّكثير في موضع المدح كما ذكرنا في ربما قال تعالى : " قد يعلم الله المعوقين " ... و در كتاب مغني اللبيب " و قد مضي ان بعضهم حمل عليه قد يعلم الله ما انتم عليه قال الزمخشري دخلت قد لتوكيد العلم و يرجع ذلك الي توكيد الوعيد)

و اينكه در صورت تخالف كتاب با قوانين ادبيه و غيرها كه فيما بين ملت مقرر بود از آنها صرف نظر كنند به همين منوال پس از صدور قرآن و ائين اسلام نسبت به قواعد مقرر عربان جاهليه به عمل آمد و آنها منسوخ و متروك گشت و در ذيل كلمه قد هم ذكرى است .

و نيز در باره نظم كتاب اقدس است قوله :

" قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذي ما شهدت عين الابداع شبهه اغتمسوا في بحر بياني لعلّ تطلعون بما فيه من لثالي الحكمة والاسرار. "

و نیز راجع به اتّباع آن کتاب در لوحی است :

" تمسّكوا بالكتاب الاقدس الذي انزله الرحمن من جبروته المقدّس المنيع أنّه لميزان الله بينكم يوزن به كلّ الاعمال من لدن قوي قدير . "

و در لوحی دیگر :

" هوالمقدّس عن الذکر والبيان ذکر من لدي المظلوم الي الذين امنوا بالله

المهيمن القيوم ليأخذهم فرح ذكري الاعظم و يقربهم الي العزيز المحبوب و نوصيكم يا احبائي بتقواالله و اتّباع ما نزل في كتابه المحفوظ و أنّه لكتاب الاقدس . " الخ

و در لوح خطاب به جناب مير عبدالرحيم الذي فاز:

ق م ص قد انزلنا في السّجن كتاباً سمّي لدي العرش بالكتاب الاقدس و فيه شرعنا الشرايع و زيناه باوامر ربّك الامر علي من في السموات والارضين قل يا قوم تمسّكوا ثمّ اعملوا بما نزل فيه من بدايح احكام ربّكم الغفور الكريم أنّه ينفعكم في الدنيا والآخرة و يطهركم عمّا لا ينبغي أنّه لهوالمدبّر المبين المعطي البازل العزيز الحميد . "

و در ذیل نام بیان نیز شمه اي ثبت است.

و در بیان تاریخ صدور کتاب اقدس از آنجمله در یکی از اثار به امضاء خادم چنین مسطور است :

" در این حین به آیه مبارکه کتاب اقدس که در اوّل سجن از ملکوت مقدّس نازل شد متذکر شدم . "

و در نفس کتاب ضمن خطاب به ميرزا يحيي ازل است :

"قد اخذالله من اغواک"

و مراد سيد محمد اصفهانی میباشد و او به سال 1288 هج.ق. با همراهانش در عکا هلاک گردید و از این معلوم است که اتمام کتاب در حدود آن تاریخ وقوع یافته .

و در اثری دیگر به امضاء خادم خطاب به آقا جمال بروجردی است :  
 "این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیت نازل شد و در سنین معدوده مستور بود  
 تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و به کمال عجز و  
 ابتهال سائل شدند لذا امر به ارسال کتاب اقدس شد . " الخ  
 و از این و آثاری دیگر مستنبط است که ارسال اولین نسخه کتاب اقدس به ایران در حدود  
 سال 1290 شد .

و لوح اقدس لوحی است که برای تنی از مسیحیین که ایمان به این امر یافت صادر گردید  
 قوله :

"هذا كتاب من لدنا الي الذي مامنعه سبحات الاسماء عن الله الفاطر الارض والسماء"  
 و استعمال کلمه مقدس و اقدس در آثار و افواه به تجلیل محضر ابھی در عکا و غیرها بسیار  
 است از آن جمله در کتاب اقدس است :

" شطري الاقدس المقام المقدس . "

و در آثار حضرت عبدالبهاء و افواه بهائیان آن عصر متداول و کثیر الاستعمال بود .  
 أقصص در لوح به اشرف :

"ان اقصص لهم من قصص الغلام."

در لوح به سلطان :

" اقصص علي احبتي قصص الغلام." برای آنها حکایت کن .

أقطار در لوح رئیس است :

" يظهر الفساد في الاقطار . "

جمع قطر به معنی اطراف و جوانب و اقالیم .

إقليم مستعمل در عربی و فارسی به معنی منطقه و کشور .

در خطابی که ضمن بیان تاگر نور ذکر است قوله:

" اول إقليم جهان شود . "

و در خطابی دیگر قوله :

"در هر اقلیمی امر عظیمش را آشکار نمود ."

اکبر اسم تفضیل از مصدر کبر به معنی بزرگتر .

در مواضع کثیره از آثار این امر کثرت ذکر یافت مانند ذکرالله الاکبر وصف حضرت نقطه و غصن الله الاکبر وصف میرزا محمد علی غصن و تحیت الله اکبر در بیان تحیات متعدده که تحیت الله ابهی عظمت و شهرت یافت و معنی ظاهر الله اکبر که در تأسیس اسلام برقرار گردید آنکه الله بزرگتر از همه خدایان دیگر است و آورده اند که حضرت صادق به کسی که الله اکبر گفت فرمود که خدا بزرگتر از آن است که وی را به صفتی موصوف دارند .

و از آن جمله ذکر حج اکبر است که معروف گردید . حج حضرت نقطه در یوم حج اکبر واقع شد .

و در کتاب مجمع البحرین است :

"یوم الحج الاکبر قیل هو یوم النحر و هو مروی عن علی والصادق و قال به عباس و قیل هو یوم عرفه و قیل الحج الاکبر ما فيه وقوف والاصغر الذي لا وقوف فيه وهو العمرة و هو مروی ایضاً و قیل جمیع ایام الحج و فی الحدیث انما سمي الحج الاکبر لانها سنة كانت حج فيها المسلمون والمشركون و لم يحج المشركون بعد تلك السنة و فی قول انه یوم اتفق فيه ثلاثة اعیاد عید المسلمین و عید النصارى و عید اليهود ورد بما روي ان ذلك لم يتفق فيما مضى و لن يتفق الي یوم القيامة."

و در کتاب من لایحضره الفقیه است :

"باب الحج اکبر والحج الاصغر روي عن معاوية بن عمار قال سألت ابا عبد الله یوم الحج الاکبر فقال هو یوم النحر والاصغر هو ایضاً ... انما سمي الحج الاکبر لانها كانت سنة فيها حج المسلمون والمشركون و لم يحج المشركون بعد تلك سنة ."

اکثرت در خطاب است :

" و لم یكثر ثوابها لفقوه اهل الحجاب . "

به آنچه اهل حجب ساختند و پرداختند اعتنا نکردند .

اگسفورد شهر مشهور دانشکده انگلستان که مرکز عهد در آنجا خطابه

اداء کردند در آثارشان و در آن دوره مذکور گردید

اکسیر مستعمل در عربي و فارسي به اصطلاح کیمیاگران ماده

اي را میگفتند که به اعتقادشان فلزي صالح را به سيم وزر کند و مؤلّد

اکسیر را حجر الفلاسفه مینامیدند و الواحي در بیان این عمل صدور یافت که به نام الواح اکسیر

و کیمیا معروف است و این عمل به نام صنعت ونیز صنعت مکتومه حتّي لقب اخت النبوة

تجلیل گردید و در تاریخ است که خاندان ابهي خصوصاً میرزا بزرگ خان و میرزا موسي

کلیم آزمودگی داشتند .

گفته شد که آلات و افزار سیمین و زرین کیمیا گری در دستگاه میرزا بزرگ خان بود و

نزدیک حلول اجل که میخواست به عتبات عراق سفر کند و لوازم مسافرت حتّي همین اسباب

کیمیگری را میرزا موسي کلیم به قصبه عبد العظیم رسانید و مطلعین میگفتند که میخواست با

عمل اکسیر در عراق جمعیت تهیه کند و بر حاجي میرزا آقاسي بتازد و داد قائم مقام مقتول

را از او بستاند ولي مصادف با همان حال از این عالم پرملال درگذشت و در کتاب ایقان تصریح

به داشتن این عمل است و حاجي محمد کریم خان کرمانی را که از شرائط معرفت معراج

النبي این علم را قرار داد به مبارزه خواسته تمنای تأسیس امتحانی مینمایند ولي در اثر الواح

کیمیای مذکور و امثال این بیانات گروهی از منتسبین به این امر بدین امید مستغرق در عمل

کیمیگری شدند و بعضی از بهائیان کتباً شکایت عرض کردند لذا در الواح متعدده اشتغال به

این عمل نهی فرمودند و دریافت آن را مختصّ به مظهر امریاد نمودند و برای اکتشاف آن در

عالم وقتی موعود معین کردند . کند و بر حاجي میرزا آقاسي بتازد و داد قائم مقام مقتول را

از او بستاند ولي تصادف با همان حال از این عالم پرملال درگذشت و در کتاب ایقان تصریح

به داشتن این عمل است و حاجي محمد کریم خان کرمانی را که که از شرائط معرفت معراج



النَّبِيّ اَيْنَ عِلْمٍ رَا قَرَارَ دَادَ بَه مَبَارَزَه خَوَاسْتَه تَمَنّاي تَأْسِيسِ اِمْتِحَانِي مِیْنَمَیْنَدُولِي دَر اَثَرِ الْوَا ح كِیْمِیَاي مَذْكُورٍ وَ اِمْتَالِ اَیْنِ بَیْاَنَاتِ گِرُوهِي اَز مَنْتَسِبِیْنِ بَه اَیْنِ اَمْرٍ ؟ ؟ مَسْتَعْرَقٌ دَر عَمَلِ كِیْمِیَاگَرِي شَدْنَد وَ بَعْضِي اَز بَهَائِیَانِ كَتَبًا شَكَايَتِ عَرْضِ كَرْدَنْد لَذَا دَذِ الْوَا ح مَتَعَدِّدَهَا زِ اِشْتِغَالِ بَه اَیْنِ عَمَلِ نَهِي فَرْمُودَنْد وَ دَرِیَا فْتِ اَن رَا مَخْتَصًّا بَه مَظْهَرِ اَمْرِ یَا د نَمُودَنْد وَ بَرَايِ اِكْتِشَافِ اَن دَر عَالَمِ وَ قْتِي مَوْعُودِ مَعِیْنِ كَرْدَنْد .

اِكْفَهْرٌ سَخْتِ تَارِيكٍ وَ سِیَا هِ وَ تُوْدَهِ وَ عَبُوسٌ شَد .

دَر بَیْاَنِي اَز اَثَارِ نَقْطَةِ الْبَیْاَنِ دَر نَامِ اَحْمَدِ مَحْمَدِ ثَبِتِ اِسْتِ قَوْلِه:

" وَ الْمَكْفَهْرَاتِ الْاَفْرِیْدُوسِیَه "

اِكْلِيلِ عَرَبِي تَا ج .

دَر لُوحِ بَه صَدْرِ اَعْظَمِ عَثْمَانِي اِسْتِ قَوْلِه :

" بَعْدِ ضَخْصِي بَا شُوكْتِ سُلْطَانِي وَ اِكْلِيلِ خَا قَانِي بَه كَمَالِ تَبْخَتْرِ وَ جَلَالِ " الْخ .

اَكْمَه نَابِیْنَا وَ بِي شَعُورِ .

دَر لُوحِ بَه اَشْرَفِ اِسْتِ :

" قَلْ قَدْ ظَهَرَ الْاَمْرُ عَلِي شَأْنِ یَعْرِفُه اَكْمَه الْاَرْضِ فَكَيْفِ ذُو بَصْرِ طَاهِرِ مَنِيرِ . "

اَلْ دَر عَرَبِي وَ اَرْدَ بَرِ اِسْمِ فَاعِلِ وَ اِسْمِ مَفْعُولِ كِه مَوْصُولَه اِسْتِ

وَ بَرِ اَسْمَاءِ نَكْرَه كِه دَلَالَتِ بَرِ مَعْهُودِيَّتِ دَر ذَهْنِ وَ یَا دَر ذِكْرِ وِیَا دَر حَضُورِ

مِیْنَمَیْدِ .

دَر كِتَابِ اَقْدَسِ اِسْتِ :

" اِنَّ هَذَا لِهَوَا لِقَضَاءِ الْمَثْبُتِ . "

كِه " اَلْ " دَر " الْقَضَاءِ " اِشَارَه دَارْدَ بَه قَضَاءِ ثَابِتِ مَحْتُومِ مَقَابِلِ قَضَاءِ مَعْلُوقِ كِه مَعْهُودِ دَر اَذْهَانِ

اِسْتِ وَ " اَلْ " دَر " الْمَثْبُتِ " مَوْصُولَه اِسْتِ . وَ قَوْلِه :

" لَوْ لَا الْمَفْتَا حَ لَكَانَ مَكْنُونًا . "

" اَلْ " دَر " الْمَفْتَا حَ " اِشَارَه بَه مَفْتَا حِ مَذْكُورِ مِیْبَاشْدِ . وَ قَوْلِه :

"اذا اختلفتم في امر فارجعوه الي الله ما دامت الشمس مشرقة . " الخ  
 " ال " در " الشمس " اشاره به شمس حاضر ميباشد .  
 و قوله :

" اذكرالكريم اذا دعوناه الي الله انه استكبر . "

كريم نام حاجي محمد كريم خان منقول از كريم صفتي است .

آلا در عربي حرف تنبيه است كه در مواقع مهمه براي مهيا ساختن  
 و متنبه کردن مخاطب تا استماع سخن نمايد استعمال ميشود .  
 در لوح رئيس است :

" آلا انه من اصحاب السعير . "

و در كتاب اقدس :

" آلا انه من جوهرالخلق لدي الحق "

آلا در عربي حرف استثناء مشهور و نيز به معني غير صفتي  
 كه به انواعش در كتب نحويه مبسوط و مضبوط است .  
 در كتاب اقدس قوله :

" وقضي الامر الا بعد امر مبين . "

و قوله :

" لا اله الا انا الباقي الغفور الكريم ... لا اله الا انا لناطق العليم . "

و نيز مركب از ان شرطيه و لا نفي ميشود . در كتاب اقدس است :  
 " والاعفي الله عنه . " يعني وان لا به معني "اگر نه" فارسي .  
 الباب – آلباء – در نام لب ولييب ذكر است .

التقاط مصدر مزيد عربي به معني به چيزي برخورداردن و  
 و يافتن و برگرفتن .

در لوح به حاجي محد كريم خان است :

" اگرچه هر طیري از کؤوس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه  
نصیب نبرده و قادر بر التقاط نه."

الَّذِي در خطابی در حق زین المقرّبین :

" الي ان هجم عليه الذّ الخصماء . " الخ

سر سخت ترین دشمنان .

الَّذِي مفرد مذکر الّتی مفرد مؤنث و فروعشان درعربی به

اصطلاح نحویین اسم موصولند و بجای "آنکه" در فارسی میباشند.

در کتاب اقدس است قوله :

" وَالَّذِي طَلَّقَ لَهُ الْاِخْتِيَارَ فِي الرَّجُوعِ وَالَّتِي طَلَّقَتْ بِمَا ثَبَتَ عَلَيْهَا مِنْكَرًا لَا نَفَقَةَ لَهَا . "

و در بعضی از آثار الَّذِي به طبق عربی متعارف به جای موصول حرفی استعمال گردیده  
مانند قوله:

" بعد الَّذِي حبس جمال القدم في السّجن الاعظم . "

که بجای " بعد ان حبس جمال القدم " است

الْعَجَلُ در بیان است قوله :

" وحال آنکه شب و روز العجل العجل میگویند."

عبارت العجل العجل و یا عَجَلُ الله فرجه راثنی عشریه غالباً برای طلب و تعجیل ظهور قائم  
موعود میگفتند .

ال ف ألفة - الف دوستی و مؤانست .

در کتاب اقدس است :

" انّه اراد ان یوءلف بینکم . "

ألف نام نخستین حرف هجائی عربی که درذیل آن حرف و همزه

و ضمن نام نقطه شمّه ای ثبت میباشد و در اشعار و ادبیات عرفانی الف را به

تشبیه و استعاره به مناسبت استقامت اطلاق بر قامت محبوب مینمایند .

و در کتاب بیان و بعضی دیگر از آثار دوره بیان "نقطه الالف" یعنی نقطه انجیل اطلاق بر حضرت مسیح میباشد و "ارض الالف" آذربایجان و اردستان و غیرهما میباشد که در ضمن نام یحیی و فتح اعظم ذکر است .

و در کتاب اقدس است :

" طوبی لمن ایده الله علی الاقرار بالسنة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة

الا انه من المخلصين" اشاره به خودشان و مقام الف بین الواوین که مقام ظهور جامع الهی میباشد.

ألف در عربی هزار و ألفین دوهزار, آلاف و ألوف هزارها

و توقیع ألفین مشهور به نام رساله شرح هاء از حضرت نقطه در جواب آقا

سید یحیی دارابی از حدیث معروف ابولبید مخزومی میباشد که در آن ضمن است قوله:

" وانّ ذلك الف ثم بعد ذلك الاف لا يعدل في اثني عشر ساعة من النهار ما يجري من القلم."

الخ

دیگر ابلاغیه معروف به دعای الف که راجع به عقاید طبق عقاید امامیه در مقابل اعتراض و افترای معاندین نشر دادند قوله :

"بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلق السموات والارض بامرہ ...

اللهم اني اشهدك الآن ... و بانك لتعلم انك قد خلقت الكل بمشيتك و هي اول كلمة امنت بك

... اللهم ثبت فؤادي في حبك فاني ما ادعيت في شأن الا طاعتك ولا ارجوا حداً سواك ...

ولا اعتقد في شأن الا بما نزلت في القرآن علي حبيبيك محمد رسول الله و خاتم النبيين من

ولاية ائمة العدل واتباعهم و الاقتداء بآثارهم و البرائة من اعدائهم و الذين يسكنون في فضلهم

وانك لتعلم يا الهي بان لاوليائك في كل شأن كانوا حقاظاً لدينهم و اوعية لحكمهم عبادك الذين

فرضت طاعتهم و محبتهم ... و انك قد تفضلت علي ... من حقايق العلوم ما كان شأنك عند

العتاء و الاجابة للمؤمنين بشأن الآيات و الدعوات ... بل ان كل حق ينزل من عندك انك

تطلق علي كلمة الوحي بما نزلت في القرآن حيث قلت و قولك الحق: و اوحينا موسي و من

معه اجمعين و مثل ما اوحيت الي امّ موسى ثمّ الي النحل ... و ما انا ادعيت كلمة وحي ... و قالوا انه ادّعي الولاية و اختيها قتلهم الله بما افتروا ... ما ادعيث و لا نطقت الا العبودية ... الذين يعتقدون في الانمة دون العبودية و ينسبون الي شيعتهم دون ذلك فجزائهم كان نار جهنم ... انّ بعض الناس قد افتروا علي كلمة البايه المنصوصة و ادّعوا الرؤية لنفسي لعنهم الله بما افتروا ما كان لبقية الله صاحب الزمان بعد الابواب الاربعة باب منصوص و لا نائب منصوص و من ادّعي الرؤية بدون بينة فرض علي الكلّ بان يكذبوه و يقتلوه اللهم انّي اشهدك بانّي ما ادعيت رؤية حجّتك الحقّ و لا بايية نفسه بنصّ من قبل ... و انّي لو نسبت الي نفسي كلمة البايية ما قصدت الا ذكر كلمة الخير حيث قد قرأت في حديث ائمة العدل بانّ المؤمن لا يوصف .... و اشهد انه قد اتّبع وحيك و بلّغ رسالاتك و عرج بجسمه الي السماء و جاهد في سبيل محبتك حتّي فاز بوجهك و اشهد ان حلاله حلال الي يوم القيامة و لم ينسخ شريعته و لم يبذل منهاجه و من زاد حرفاً او نقص شيئاً من شريعته فيخرج في الحين من طاعتك و انّ الوحي بمثل ما نزل عليه قد انقطع من بعده من عندك و انّ كتابه مهيمن علي كلّ الكتب ... و حجّتك الحي الذي وجوده يبقي كلّ الخلق و يذكره بذكره كلّ الموجودات ان تحفظ غيبته و تقرب ايامه ... قالوا بانّه ادّعي ا لرّبوبية و اعتقد بانّ علياً عبدك و وصي نبيك كان خالق الاشياء و رازقهم و انكر معراج الجسماني و حشر الجسد اني فسبحانك سبحانك انّي برئي من الذين يعتقدون بتلك الاحكام الباطلة ... و انّ ذكر كلمة اخري اراد ما ذكر الصادق حجّتك في دعائه حيث قال و قوله الحقّ و عرج روحه الي السماء ... و اشهد انّ اليوم كان حجّتك محمد بن الحسن صلواتك عليه و علي من اتّبعه ... و اشهد انّ بعد الارباب الاربعة ليس له باب قد ورد في الحديث ... و انّ له في ايام غيبته علماء مستحفظين ... و اشهد انّ طاعتهم فرض و مودّتهم عدل و من انكر احداً منهم فقد كفر و كان من الخاسرين"

و در اين ابلاغيه كه در سال دوّم اظهار امر و بحبوحه تقيه و ايام اكتفاء به اظهار مقام علم محض فرو نشاندن مقاومت و معاندت مالاها صادر فرمودند تمامت امور موارد نظر مخالفين خود حتّي وجود محمد بن الحسن و حقيقت نواب خاصّه و علماء حقيقيه امت را كه هنوز

انطواء کلّ را در شخصیت خوداظهار نداشتند تصدیق نمودند و تا حدّی نیران فتنه را خاموش کرده بنشر اصول معرفت الهیه پرداختند .

و در کتاب اقدس است قوله :

" من يدّعي امراً قبل اتمام الف سنتة كاملة انه كذاب مفترٍ نسأل الله بان يؤيده علي الرجوع ان تاب الله هو التّوّاب و ان اصرّ علي ما قال يبعث عليه من لا يرحمه الله شديد العقاب . من يوءول هذه الآية او يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله و رحمته التي سبقت العالمين ."

این آیات با اندک تغییری در لفظ قبل از کتاب اقدس در بعضی از الواح صدور یافت چنانچه در اثری از خادم 66 مورّخ 1294 ذکر است و حین ترتیب کتاب جزء آن قرار دادند و منظور شخصیت‌های خود فکری است که با عدم حصر فکر در منصوصات بدیعه از خود اموری بیاورند و در ایام ظهور و یا بعد از ایشان سر برکشند و چنانچه بعد از این آیات ذکر ناعقین و نیز ذکر تکلیف بعد از صعود است و هم در الواح متعدّد راجع به همین موضوع که در کتاب امر و خلق جمع است بخوبی روشن میگردد و مذکور داشتند که حتّی به عنوان ولایت هم باشند مشمول این حکم اند و نظر به فتنه ای که در امر بیان مخصوصاً واقع شد به این درجه سخت گرفتند و مجازات قتل مقرّر داشتند و منجّز کردند که تا الف سنه به پایان نرسد هر گونه ادّعائی قطعی البطلان و محکوم به این حکم است و به حکم مفهوم مخالف دلالت میشود که بعد از انقضاء الف سنه ممکن است آن ادّعا حقّ و مدّعی من جانب الله باشد

و در بیانی که آغازش راجع به اسمعیل قزوینی و به تفصیل در باره اهل بیان است چنین مسطور :

" حال در این ظهور اعظم کلمه ای نازل نشده که اگر نفسی بیاید و ادّعا نماید قبول نمائید و یا اقبال کنید مگر بعد از انقضاء الف سنه تامّه و حدودی که نازل شده و جز این کلمه ابداً از قلم قدم جاری نه ."

و در خطابی به آقا میرزا حسین بروجردي و حاجي ابو القاسم دباغ طهران چنین مرقوم است :

" امّا بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل از الف قطعاً ممتنع و مستحیل است و جمیع نفوس مقدّسه در ظلّ مبارک ولی بعد از الف سنه مصطلح بین ناس ممتنع و مستحیل نیست حال آن مدّت احتمال امتداد دارد میشود که هر روزی عبارت از هزار سال شود چنانکه در قرآن میفرماید " و انّ یوماً عند ربّک کالف سنة " مقصود این است که بعد از انقضاء الف سنه مصطلح بین ناس ظهور ثانی فوراً محتوم نیست شاید امتداد زیاد نماید . " الخ و ذکری از الف در ضمن لغت امة میباشد .

و در فارسی کلمه هزار در مقام مبالغه در زیادی بدون قصد عدد معین استعمال میشود . حافظ گوید :

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

کي ترک آبخورد کند این طبع خو گرم

چنانچه در لوحی نیز قوله :

" چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی به علوم و حکمی ناطق شدند که به حرفی از آن دون آن نفوس مقدسه اطلاع نیافتند و نخواهند یافت اگرچه به الف سنه به تعلیم و تعلّم مشغول شوند . "

و در لوح حجّ شیراز است قوله :

" ومن دون ذلك لن تفوز و لن تذكر عند الله من الواردين عليه ولو تسكن فيه الف سنة عمّا انتم تعدّون . "

و در لوح حکمت است :

" انت عاشرت معي و رأيت شمس سماء حکمتي و امواج بحر بياني اذ کنا خلف سبعين

الف حجاب من النور انّ ربّک لهو الصادق الامين . "

و در لوح نصیر است که در یک ساعت معادل الف بیت نازل و قوله :

" آن شتری که معادل الف عمّامه بر او حمل میثمود . " الخ

و از آن جمله است در خطابی در حقّ شهداء قلعه طبرسي که بيست هزار شدند و مقصود صرف بيان کثرت ميباشد .

و در ذيل نام خمس خمسين هم ذکر ي است و تفصيلي در اين خصوص در اسرار الآثار ذيل ( ع د د ) مسطور است .

إلقاء در لقاء ثبت است .

إلهام مصدر مزيد به معني به دل انداختن .

در قرآن است :

" و نفس و ما سوّاهما فالهمهما فجورها و تقواها . "

در لوحی است :

" كذلك امرناك و القيناك و الهمناك لتشكر الله "

ألو قصور و کوتاهی .

در مناجاتی در خطابی است :

" و لم يفتّر و اسعياً و لم يألوا جهداً في امرک . "

در سعی و کوشش در راه امرت سستی و قصور نیاوردند .

إلي (ياء بالالف ممدوه) حرف جر عربي غالباً در معني انتهاونيز به معاني

ديگر که در کتب نحويه ذکر است استعمال ميشود و إلیک گاهی معني فعل ميدهد

که اسم فعل ميخوانند .

در مناجاتی است :

" و ان قلتُ الي الي يا ملاء الانشاء ما اردتُ بذلك إلا امرک . "

که معني "به من رو آوريد" ميدهد.

أُمّ امّ القري در ايام جاهليت عرب نام مگه بود و ذکر امّ القري د

در اين

دور در يکي از آثار است قوله :



"هولشاهد السميع چون اسم قریه در نزد این مظلوم پسندیده بود لذا تغییر ندادم امید است که از قلم اعلیٰ به امّ القری موسوم گردد چه لحاظ عنایت به آن شطر متوجّه." الخ  
در قرآن است :

" وانه في امّ الكتاب ."

و قوله :

" يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده امّ الكتاب ."

و قوله :

" و انه في امّ الكتاب ."

و در کتاب اقدس است قوله :

" قل هذه لسماء فيها كنز امّ الكتاب لو انتم تعقلون ."

آسمان علم الهی که امّ الكتاب در آن مسطور و مکنون بود و متدرّجاً آیاتی از آن به قوّه وحی صدور و شهود مییافت متجلی گردیده و امّ الكتاب خود را ظاهر و عیان ساخت .  
و در لوحی است قوله :

" امروز امّ الكتاب امام وجوه احزاب ذکر مبدء و مآب میفرماید ."

و در لوح بشارات قوله :

" بشارت اول که از امّ الكتاب در این ظهور اعظم به جمیع اهل عالم عنایت شد . "

امّ العراق در لوح به ناپلودن است قوله :

" يا مَلِكْ قَدْ كُنَّا بِاَمِّ الْعِرَاقِ الْيَوْمِ الْفِرَاقِ ."

مراد از امّ العراق بغداد است .

امّ اشرف مادر آقا سید اشرف زنجانی شهید .

امّ الاولیاء حرم آقا محمد کریم عطار و غیرهما در آثار این امر

مذکورند. قوله :

" هو الابهي طوبي لام التي سميت بلسان مالك الاسماء ام الاولياء و نذكر بها هذا الحين ليكون عزاً و شرفاً و ذخراً لها عند الله رب العالمين ."

أمي تحصيل علم ناكرده .

أميه - أمي بودن .

در قرآن حضرت پیغمبر و امت عرب بدین نام مذکورند و در آثار بدیعه نیز به همین معنی مکرراً ذکر شده چنانچه در صحیفه العدل است قوله :

" در اعجمین نشو و نما نموده و در بین آثار حقّه نزد احدي تعلم نگرفته

بل امي صرف بوده ."

و در تفسیر هاء است قوله :

" و انني كنت من قبل بشأن لا اعلم حرفاً ممّا انا عالم به في ذلك اليوم و قد جعل الله الحجة

لن يقدر الناس ان يرضوا عنها الا ان يسلمها ."

و قوله :

" فاني و لعمرک ما قرأت حرفاً من ذلك العلم البيان و لا اعلم اليوم حرفاً من قواعد اهل

البيان و ما كان عندي من قبل كتب علم حتّي استحفظ الكلمات و لا لي سبب في هذ العطاء من

الرّحمن الا فضل الله و جوده و انّ اليوم لو يسأل مثل جنابك عنّي في شؤونات العلميه

المسطورة في الكتب فوربك لا اعلم بل ولا الصّرف ولا النّحو و بذلك افتخر و به احتجّ الله

يوم القيمة علي الكلّ ."

و در ضمن توقیعی دیگر قوله :

: انك يا الهي تشهد ان السائل قد اراد في الجواب سهل المجادلة علي شأن القوم و انّي ما

ادري طرق علمهم في اصطلاح الفقه و تركيب العبارة و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة بعد

ذكر المقدّمين ولكن لا علم ان تلك الآية لما ظهرت في خط الاستواء من شواهد الفطرة

يصدقها كلّ ذي علم بما استقرّ عنده من القواعد الشّيخيه من علم النّحو والمعاني والصّرف

والعروض والمنطق والاصول و ما كان دأب العلماء والحكماء من آيات العرضيه المسطّوحة

بينهم و اتي بعزتك لا اعلم شيئاً من علم الرسوم و لا اري لعلمها فضلاً عندك لانّ ما سواك باطل مضمحلّ لدي وجهك الكريم ."

در كتاب اقدس است :

" انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا لامّي الي الله الابدي

".

ود رلوح حكماء خطاب به آقا محمد فاضل قائني است :

" و اناك تعلم انا ما قرنا كتب القوم و ما اطلعنا بما عنده من العلوم كلّما اردنا ان نذكر بيانات العلماء والحكماء يظهر ما ظهر في العالم و ما في الكتب والزبر في لوح امام وجه ربك نري و نكتب انه احاط علمه السموات والارضين هذا لوح رقم فيه من القلم المكنون علم ما كان و لم يكن له مترجم الا لساني البديع ان قلبي من حيث هو هو قد جعله الله ممرّداً عن اشارات العلماء و بيانات الحكماء انه لا يحكي الا عن الله وحده . " الخ

و چون تلمذ سيد باب به صغر سن در مكتب شيراز نزد معلّمی كامل به وضع و مقدار در خور آن ايام مسلم در تاريخ و حضور چندي در محضر درس حاجي سيد كاظم رشتي به كربلا در ايام شهاب نیز مصرّح در كلمات خودشان است و آثار خطّي بغایت زيابيشان در دسترس عموم ميباشد مرادشان از امّيت اين است كه تحصيلات علميه به ترتيب و ندرج از مقدّمات به درجات عاليه به نوعي كه معمول و متداول ايام بودمانند شيخ احسائي و سيد رشتي و علماء اصحابشان و غيرهم از علماء نمودند و اين را به تشریح و تقريب به حال جدّ امجد اعلاي خود امّيت گفتند و آنچه از خطوط و آثار و حتّي صورت محاسبات تجارتي بوشهر كه به خطّشان باقي است و غيرها محقق ميگردد آن است كه قرائت و كتابت فارسي متداول نه به طريق علمي و نیز مقدار اندكي از كتب و قواعد عربي به اسلوب آن ايام و نیز زيبيائي خطّ و علم حساب رقوم معموله را درمكتب شيرازطي نمودند

و منظور خالشان براي وارد كردن به حجره تجارت هم بيش از اين نبود و ايشان هم چنين معلوم است كه به ورود در اين نوع علوم رسوم متداوله زمان دلبستگي نشان نميدادند ولي در

ایام جوانی با عدم رضایت خالها به کربلا رفتند و در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفانهای مربوط به شیخ احسائی را بسیار شنیدند و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند و چنانچه از آثارشان مستفاد میگردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیکتر بودند و بنا بر این در نظر مآلهای آن ایام امّی و به عبارت معمولی بیسواد بودند و لذا اعتراض به کلماتشان کردند و نسبت بی علمی دادند و ایشان نیز انکار نداشتند بلکه همان را دلیل حقیقت خود میستودند و آن علوم رسوم را علم نمیشمردند که شیخ بهائی گفته :

علم رسمی سربسرقیل است و قال

نه از آن کیفیتی حاصل نه حال

و نسبت به شخص بهاء الله نیز تقریباً همین نحو است و خطوط ایشان و اخوانشان گواهی میدهد که زیبایی خط تقریباً به آنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی مختصر و همان اندازه عرفانهای شیخی که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقیین و رواقیین و امثالهم نزدیکتر است تا به شیخیین و لذا ایشان را شخص عارف مشرب اما نه عالم میدانستند و ایشان هم در کلمات خود به همین استدلال نمودند .

امام عربی جلو و روبرو و درحضور .

و درلوحی در زیارت سید الشّداء است قوله :

" اسألک بامواج بحر بیانک امام وجوه خلقک ان تؤیدنا علی اعمال امرتنا به فی کتابک

المبین . "

اما عربی مرگب از همزه استفهامیه و ماء نفی است .

درکتاب اقدس :

" اما تسمعون ( ایا نمیشنوید ) صریر قلمی الابهی . "

امانة عربی به معنی درستکاری .

در قرآن است :

" اَنَا عرضنا الامانة علي السموات والارض والجبال فايين ان يحملها و اشفقن منها و حملها  
الانسان انه كان ظلوماً جهولاً ."

که ظاهر آیه اعمّ از آنکه مراد از امانت همان مفهوم لغوي و مراد از انسان نوع بشر یا آنکه  
مراد از امانت جلوه یزدانی در جهان و پیوستگی به آن سر چشمه و مراد از انسان آدم ابو  
البشر و مظاهر الهیه باشد مبالغه در وزن و گرانی این بار و جهل و ناتوانی جسمانی بشر  
است و عرض امانت بر مادون انسان اظهار تکلیف به آنها نیست بلکه اشراق این انوار بر کلّ  
و فقدان استعدادشان در قبول آن میباشد ولی بعضی به تقدیر علی اهل السموات و نیز عرفاء و  
اولیاء و غیرهم تأویلات گوناگون کردند و نظیر آن در آیه دیگر قرآن است قوله :

" وان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها انّ الانسان لظلم كَفّار ."

و حافظ گوید :

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعۀ فال به نام من دیوانه زدند

سعدی گوید :

خدا ترس باید امانت گزار امین کز توترسد امینش مدار

در لوحی مسطور در ضمن لغت حوراست قوله :

" اذا طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حورية ... نادت باحسن الاصوات يا ملاء

الارض و السموات اتي حورية سميت بالامانة ."

و در لوحی دیگر است قوله :

" يا حزب الله قلبي الاعليٰ يوصي العباد بالامانة الكبرى لعمرالله نورها اظهر من الشمس

قد خسف كلّ نور عند نورها و ضيائها و اشراقها از حق میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات

شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایام به امانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم

" .

و در خطابی است قوله :

" اما آیه قرآن که در حق امانت کبری ظلم و جهول میفرماید این ظلم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست بلکه معنی اش مظلوم و مجهول است یعنی حامل امانت کبری مظلوم است زیرا خلق انکار و استکبار مینمایند و مجهول القدر است قدر او را نمیدانند "

و از بین بهائیان نخست حاجی شاه محمد منشادی به لقب افتخاری امین البیان به مراد درستکار در حقوق الله که وظیفه و وصول و ایصال آن داشت ملقب و مشتهر شد و سالها به گرد آوردن حقوق معروف و معین در امر بهائی و ارسال آن به مرکز اشتغال ورزید و آخر الامر در میاندوآب که چندی برای جمع حقوق از مؤمنین بود با عده دیگر از بهائیان در مابین عموم سکنه دچار حمله کردها شده مقتول گردید و این واقعه به سال 1298 هج. ق. بود که شیخ عبد الله کرد به قصد آذربایجان حمله نمود و او پسر شیخ طه از خاندان پیرمرشد کردهای سنّی اهل قریه نوجه متعلق به دولت عثمانی از قراء کوهستانی واقع در حدود سرحدی دو دولت بود که قریه مذکور قرب هزار خانه سکنه داشت و شیخ طه از نظر مرشدی نفوذی شدید فیما بینشان حاصل کرد و چهار قریه تحت تولیت و فرمانش قرار گرفت و سالیانه مبلغ پانصد تومان از طرف محمد شاه قاجار برای او مستمری معین گردید و بعد از فوتش مقبره اش مزار کردها شد و پسرش شیخ عبیدالله بر جای پدر نشسته نفوذ و جمعیت کثیر حاصل نمود و پیوسته خیال طغیان به نام جهاد به قول خود با رافضیه میکرد و از قبر پدر رؤیاهای او امر صادره برای این مقصود نشر میداد و از هر طرف کردها را حاضر ساخت و کردان ایرانی دم از کرامات او میزدند و یک بار در محاربه دولت عثمانی با دولت روسیه اردوی کرد به نام جهاد تهیه کرده محاربه نمود و شکست خورد و باری دیگر بر خود دولت عثمانی طغیان نمود و مسیحیان آن حدود را یغما کرد تا در سال 1297 هج. ق. به تحریک حمزه آقا از رؤسای کردان ایران که سر به مخالفت و طغیان برکشید و با او همراه شد و نیز برخی دیگر به خاک ایران هجوم کردند و ساوجبلاغ را تصرف نمودند و چون میاندآب تسلیم نشد و مابین دولتیان و اردویش مقاتله در گرفت و بعضی از سران کرد و منتسبانش کشته شدند چون غلبه نمود فرمان قتل عام داد لذا بر مرد و زن و اطفال تاختند و جوی خون روان ساختند و

سوختند و خراب کردند و بالاخره بعد از کشمکشهای بسیار در حمله به ارومیه غلبه نتوانستند و بالاخره شکست خورده گریختند و دولت ایران از دولت عثمانی خواست و شیخ را محاصره کرده گرفتند و فتنه از میان رفت و در آن واقعه که امین اول مذکور کشته گردید امین دوم حاجی ابوالحسن اردکانی سابق الوصف در ذیل نامش که شاگرد و معاون وی بود نیز تفنگ بر پا خورد و در مابین کشتگان بیفتاد و خود را به مردگی زد و چون کردان اجساد کشته ونیم کشته میدریدند و غارت میکردند بر او چیزی واقع نیامد و پس از رفتن کردها خود را متدرجاً تا تبریز رساند و در خانه حاجی مستشار یزدی چندی ماند تا زخم پا معالجه شد و او بعد از حاجی امین البیان مذکور حاجی امین مطلق بود و به نام ودرزگر هردو امین الواحی بسیار است قوله :

" بسم الله البهي الابهي انا سمينا امين البیان بین ملاء الاکوان ."

و قوله :

" ونذكر الامين الذي ذكرناه في كتابي المبين انه سبق اكثر الخلق في خدمة الله وامره ... يا

امين انت حرف من صحيفتي الحمراء و ذكر من هذالكتاب ."

و قوله :

" هو الصادق الامين يا ابا الحسن انشاء الله به عنايت مخصوصه حق فائز باشي و بما ينبغي لايم الله عامل ايمان را به مثابه درخت مشاهده كن و اثمار و اوراق و اغصان او امانت و صداقت و درستكاري و بردباري بوده وهست به عنايت حق مطمئن باش و به خدمت امرش مشغول قد خطبناك اميناً من لدي الحق ونوصيك بما يرتفع به امرالله رب العالمين و اذن داديم تورا به اخذ حقوق الهي عاشرمع العباد بالروح والريحان و كن لهم ناصحاً اميناً وصاحباً شقيقاً ثم ارض بما قضينا لك امروزكل بايد به كلمه رضا فائز شوند نقطه اولي جميع را آگاه نمود و به اين مقام بلند اعلي اخبار فرموده تا كل به رضاي الهي فائز شوند و از اراده هاي خود كه نتیجه و خاتمه آن را مطلع نيستند بگذرند و به ارده الله ناظر باشند في الحقيقه اين دو روز قابل نيست كه نفسي به ملاحظه آن از حق غافل شود يا به غير رضاي او

حرکت نماید جمیع دوستان را تکبیر برسان و به این مقام که فی الحقیقه اعلیٰ المقام است متذکر دار کذلک یأمرک المظلوم لتشکر ربک الناطق الکریم البهاء علیک و علی الذین عملوا بما امروا به من لدن علیم حکیم ."

و قوله :

" هو الناطق المبین فی ملکوت الاسماء هذا یوم فیہ ارتفع نداء الله من شطر السّجن الاعظم ... قد کان الامین لُدی العرش فی سنة و بعدها ثمّ امرناه بان یرجع و یشغل بما اراد ... ثمّ ذکر فی آخر الكتاب من توجه الي شطر العرش الّذی کنی بابی الحسن فی کتاب الله المهیمن القیوم. "

الخ

سفر اول میرزا ابوالحسن که بعد از امین البیان مذکور امین شده به عکا رفت در سال 1301 بود.

و نیز سورة الامین قوله :

" هذا کتاب من لدی الله المهیمن القیوم الی الّذی منه ظهرت استقامة الکبری ... ینبغی لاهل العراق ان یفتخروا بک سوف یفتخرون ولكن القوم لا یعلمون ... ان یا امین قد بلغت ما امرناک فی المنام و اخبرناک به فی اللوح. " الخ

راجع به امین اردکانی مذکور است و در اثری از خ آ د م 66 است قوله :

" در باره جناب امین و توجه او به ارض طاء و از آنجا مع جمعی علیهم بهاء الله به انگلیس و یا تغلیس به دادخواهی این مراتب عرض شد هذا ما انزله الوهاب فی الجواب انه لا یقضی حاجتکم و انهم لا یقدرون علی قضاء حوائجهم و کیف حوائجکم اما انا اشکوبتی و حزنی الی الله و لا حبتی ان یرید و ما اردناه من قبل و نریده من بعد این بیان که از قلم رحمن جاری به مثابه کوتر حیوان است از برای مقربین و مخلصین. " الخ

راجع به قضیه شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء در اصفهان است که در یزد چنین مشورت و تصمیم شد که حاجی ابوالحسن به طهران بیاید و با فاضل قائنی و غیره به



دادخواهي نزد دول خارجه پردازند و كسب اجازه از مقام ابهي خواستند و جواب منع بدین طریق رسید .

و نیز قوله :

" هوالمستوي علي عرش البيان يا محمود بشارت اولي كه در این ایام ظاهر توجّه حضرت علي اكبر به سجن في سبيل الله و همچنین اقبال حضرت امين و ورودش در سجن متين في سبيل الله ربّ العالمين ."

مراد حبس حاجي ملاً علي اكبر شهميزادي و حاجي ابو الحسن اردكاني به سجن طهران در سال 1308 میباشد كه در ضمن لغت ( ع ل و ) نیز ذكری است و او طول عمر حاصل كرد و در دوره مركزميثاق و بعضي از سنين ایام ولي امرالله نیز حاجي امين مطلق و مورد احترام اهل بهاء و مذکور در آثار و مورد رجوعات حقوقي بود و حاجي غلامرضا اصفهاني را برجاي خود معین کرده درگذشت و حاجي مذکور بعد از وي تا آخر الحیات به همین منوال بود و خود را امين امين لقب داد و قبل از فوتش ميرزا ولي الله ورقا را بر جاي خود و منصوب و مصوّب شد.

و امين فرید پسر ميرزا اسدا لله اصفهاني ذیل نام امريكا و امين الاطباء ازلي ضمن نام ( ا خ و اخت ) ذكر میباشد و ميرزا موسي كاشي و حاجي ايمان زنجاني و غيرهما به همین اسم در الواح و آثار بسیار مذکورند .

و لقب **بلد الامن** برای شیراز در توقيعي ضمن لغت ( ص د ق ) ثبت میباشد.

امتحان مصدر مزید عربي به معني تجربه و آزمایش .

در خطابی است قوله :

" طهران به واسطه آقا محمد علي كاشاني جناب آقا ميرزا محمد صادق وصّاف عليه بهاء الله الابهي .

يا من یمتحن عبد البهاء ليس لك ان یمتحن عبداً متضرراً الي الله اما قرأت في كتاب القوم من اعظم العرفاء انه لا يجوز لطالب الحقيقة ان یمتحن المطلوب من يدعوه الي الله معذلك اقول

لك الحق والتفت الي الاشارة بكناية العبارة و هو السراج نور يتلأ لأ علي الآفاق و لا تتقيد باحدٍ سواء كان بصيراً او اعمي لانّ شأن النور التجلي والظهور فالبحر مواج والسفينة منهاج و ركوبها معراج والغمام نفيض والرياض تتبسّم والنسيم لطيف معذلك هل يجوز الرّيب في القبول من الغيب لا و ربك الرحمن ان تري انّ العمي ابصرت والصمّ سمعت والبكم نطقت والاموات قامت والحجة كملت فهل بعد هذا شكّ ام ارتياب لا والله و عليك التحية والثناء. ع

إمتشاج – أمشاج متشاج مصدر مزيد عربي به معني اختلاط .

در لوحی است :

" اعلم انّ النفس التي يشارك فيها العباد أنّها تحدث بعد امتشاج الاشياء و بلوغها."

امشاج جمع مشج به معني مختلط .

أمر امردر اصل لغت عربي غالباً به معني فرمان و دستور كه

جمعش اوامر و يا به معني شأن و كار است كه جمعش امور ميباشد در لوح

رئيس است قوله :

" و تختلف الامور بما ورد علي هوء لاء الاسرا ."

ايضاً :

" و يتغير الحكم و يشتد الامر ."

ايضاً :

" وقد اظهرنا الامر في البلاد ."

ولي اصطلاحاً به معني منظمي ديگر اطلاق ميگردد و در قرآن به عنوان

عالم الامر والخلق مكرراً ذكر يافت و همين اصطلاح عالم الامر والخلق در آثار بديعه به

مرّات وكرّات ذكر است و از پيشوايان شيعة و عرفاء و اولياء و حكماء در تفسير و تبين مقام

روحاني رمزي معظّم عالم الامر بياناتي ماثور و مشهور ميباشد از آن جمله از نقطة البيان در

تفسير الحمد است قوله :

" فاعلم ان الحمد قد نزل في شأن مظاهر الفعل وهو سرّ القرآن في مقام الاشهاد والاعلان لأنّ كلّ الوجود هالك الا وجه الله و انّ عدّته هي اربعة عشر اشارة بمظاهر الفعل في عالم الامر والخلق و انّ ملكوت كلّ شيئي كان

في ايديهم كما صرح قول الله عزّ ذكره و بيده ملكوت كلّ شيئي و انّ عدّة اليد هي عدّة الوجه و قد جعل حامله قصبات اربعة عشر من شجرة الاولي لأنّ علّة وجود الابداع كان ظهور اسم الجواد و انّ سبب بروز الاختراع كان فضل اسم الوهاب و أنّهما بعدتّهما هي عدّة الوجود واليد و انّ الحمد هو ذكر اسماء غيب الائمة الذي اذا نزلت في مقام الشّهادة تظهر مراتب الفعل لظهوراتها في عالم الامر والخلق و يظهر اسم الجواد والوهاب و يبطن كلمة اليد والوجه في مظاهر قصبات المقدّسة ."

و در کتاب اقدس است قوله :

" انّ اوّل ما كتب الله علي العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الذي كان مقام نفسه في عالم الامر والخلق "

و منظور از اين آيه تبیین مقام ابهي به رتبه مشرق وحي و مطلع و قائم مقام غيب در دو عالم تكوين و تشريع ميباشد و آنکه در درجه اولي عرفان آن مقام فرض است و بس و نيز در آيه شهادت به حال قيام در صلوة است:

" شهد الله انه لا اله الا هو له الامر والخلق ."

و در آثار بسيار عالم امر را سماء الامر و خلق را ارض تعبير کردند. قوله :

" انا انزلنا من سماء الامر ماءً منيراً ."

و مبني و تفصيل در اسرار الآثار عمومي ضبط است .

لوح امر خطاب به ملا علي بگستاني معروف است. قوله :

" هذا كتاب من لدنا الي من في السموات وارضين ... ان يا عبد اذا حضر لوح الامر تلقاء

وجهك قم و خذ بالتسليم ."

و قوله: " هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر ليقرّ الناس الي المنظر الاكبر هذاالمقام الاظهر الذي يطوف في حوله ملائكة مقرّبون قل قد قضت الیساعة و سقطت النجوم وانشقّ القمر."

ونیز لوح اتي امرالله خطاب به میرزا علي رضا میباشد.

واز موارد استعمال امر به معني شيئي در كتاب اقدس است :

" انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم الاوّل وهو الاسّ الاعظم نزلناه في الواح اخري واثاني نزل في هذا اللوح البديع ."

آن یک از دو علامت بلوغ عالم که مصرّح در کتاب است وحدت لسان و خط در تمامت روي زمین میباشد و علامت دیگر در بعضي الواح مسطور است. قوله :

" واینکه در صنعت نوشته بودید این مظلوم در این باب خود چیزی ذکر ننمودم ولکن بعضي سؤال نموده اند و در جواب سائلین از قلم اعليّ جاري شد آنچه موجود است و في الحقيقة آنچه نازل شده حقّ محض بوده و خواهد بود ولکن آنجناب ملاحظه نمائید قبل از ظهور کلّ شهادت میدهند بان قلمه العليم نطق بالصدق الخالص لکن ظهور این فقره ازعلائم بلوغ عالم ذکرشده و میقات آن معین است اّنه ما اتي و اذا يأتي يظهر بالحقّ اّنه لهوالمخبرالعليم لذا جميع نفوس را از اشتغال به آن منع نمودیم لیس لاحد ان يشتغل به هذا ما حکم به محبوب العالمین في كتابه المبين."

ودر خطابی به میرزا بدیع الله آگاه درآباده راجع به آیه کتاب اقدس " انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم" است :

" امر دیگر که در الواح مذکور است صنعت مکتومه است."

ودر مقامي دیگر قوله :

" اما علامت بلوغ عالم که در کتاب اقدس مرقوم يکي حصول صلح عمومي و دیگری

ظهور و بروز اخت النبوة حکمت الهیه است که صنعت مکتومه جزو آن است."

ونیز در لوحی خطاب به شیخ سلمان چنین مسطور است قوله :

"و در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت ننماید سلطنت بماند و احادی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لاطهار امرالله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید و نیکوست حال او که لَحَبَّ اللهُ و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را به این خطر عظیم اندازد و قبول این امر مشقّت و زحمت نماید این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطانی و محبّت او لازم است." انتهى  
و در ضمن بلوغ نیز اشارتی است .

امیر به معنی صاحب امر و فرمان . أمراء جمع.

و در الواح و آثار علماء و امراء اهل بهاء بسیار ذکر شد که مقصود از امراء مدیران امور کشوری و تشکیلاتی این جامعه میباشد .

امّار و امّارة به معنی پر امر و فرمانده . در قرآن است :

" انّ النّفس الامّارة بالسّوء : نفس انسانی آمردیه پیوسته به بدی است .

در لوح دنیا است :

" نفوسی که به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس امّاره شعله فروزنده .

امیرآلای و میرآلای در اصطلاح ترکان و عربان همان کلنل به لغت اروپائی است .

در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است قوله :

" ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این فقراء بالله میرآلای و عسکر لازم نداشتند ."

از امره قریه ای در مازندران محلّ سکونت جمعی از بهائیان که از مشاهیرشان ملاً رمضان علی بود و به خطّش آثار امری بسیار است و ملاً رمضان علی روضه خوان را که پی قتلش برخاست هدایت کرد و به خدمت تبلیغ برگماشت که اکنون به نام بقائی در آن حدود معروف است .

امریکا ایالات متّحدهٔ شمالي امریکا وکانادا در غرب جهان مانند

ایران در خاور مملکت فعّال پر جمعیت بهائی گردید و مناسبت ورود و شیوع این امر را در آن کشور با همهٔ سابقهٔ ادبی ایران که در آنجا بود نباید استبعاد کرد . امریکائیان اوّل نمونهٔ آثار ادبی ایران را در کتاب بنیامین فرانکلین دانشمند و مخترع معروف امریکا به سال 1755 دیدند و در جلد اوّل مجلهٔ نیویورک باگنجینهٔ آثار ادبی به سال 1790 به صریح نام حافظ و سعدي برخوردارند و بالاخره در اوائل قرن نوزده رالف والدو امرسن (Ralf Waldo Emerson) شاعر و دانشمند امریکائی سرمایهٔ دانش خود را از حافظ نشان داد و در 1858 یعنی یک سال قبل از انتشار ترجمهٔ معروف فیتزجرالد انگلیسی خیام را به امریکائیان معرفی نمود و نوشت که حکیم عمر خیام و فریدالدین عطار در مغرب احترام و نفوذ بسزا خواهند یافت و بعداً پیروان خیام در امریکا رباعیات او را چندین بار به طبع رساندند و به نام خیام مؤسسهٔ معروفی در امریکا برقرار گردید و بنا بر این بایستی امریکائیان از طلوع چنین ادبیاتی عمیق و وسیع و شیوا در ایران به جستجو افتند و لذا به سرعت تمام در آن کشور اشاعت یافت و تمامت اوضاع و احوال و اشخاص در تاریخ طح ق ثبت گردید و شمه ای از آن چنین است که به سال 1893 چهارصدمین سال کشف امریکا کنونشن و مؤتمر رؤسای دینی و ملی مسیحیت و اسلام و بودا و برهما و کنفوسیوس با حضور چهار هزار نفر در کاخ صنایع مستظرفه واقع در سواحل دریاچهٔ میشیگان برپا شد در آنجا پیرو پیمبر قرن نوزده و مروّج فلسفهٔ وحدت ادیان خطابه ای داد و افکارش مؤثرو منتشرگشت و در آن مملکت و داننا تأسیس گردید و نیز جاماسب یاوانداک امریکائی که مدّتی در سوریه بود نطق محبّت و سلام داد و در ضمن سخنانش از مقام ابھی در عکا بیان معروف کلّ اوراق یک شجرید گفت و سفر ادوارد برون را در سال قبل به عکا و نطق و بیان ابھی را حکایت کرد و مجموعهٔ خطابه های ناطقین مطبوع و منتشر گردید و ابراهیم خیرالله که در مصر به واسطهٔ حاجی عبدالکریم تاجر طهرانی ایمان آورده بود و برای رساندن اختراع بستن چیزی به پا که بر سرعت سیر به شدّت می افزود بعد از مسکو به نیویورک رفته در آن حدود

مقیم گشت و به سال مذکور در آنجا بود و بالاخره به سال 1894 مقیم شیکاگو شده به قالی  
فروشی اشتغال جست و روزی تورو نتون چیس امریکائی را به ملاقاتش رهبری  
نمود و مستر چیس پیرو میلر رئیس فرقه ادونتیست منتظر نزول مسیح بود  
و ریاست کمپانی بیمه داشت و به استماع ابلاغ خیرالله ایمان آورد و بشاراتی از کتب مقدسه  
بیرون زد و بعداً چند کتاب راجع به این امر نوشت و او اول بهائی امریکا است و در سالی که  
مرکز عهد و پیمان به امریکا میرفتند در روز اقامت در بین طریق تلگراف  
شدت و خطر بیماریش در مریضخانه لاس اجلیز رسید و مکرراً اظهار عنایت کرده محزون شدند  
و میخواستند او را ملاقات کنند ولی یک روز قبل از ورودشان تلگراف فوت او رسید و به سر  
قبرش رفتند و بوسیدند و زیارتنامه خواندند و فرمودند همه ساله بهائیان امریکا به زیارت روند  
و بعد از ایمان او مسیز آیواس و مسیز گتسینگر معروف  
به ست لوا که آن وقت دختر و از پیروان وی و کاناندابود ایمان آوردند و خیرالله یک  
دوره درس دوازده درجه ای ترتیب داد و به هر که دوره را به انجام رساند اسم اعظم بهاء  
میداد و در مدت سی سال که هنوز برای امر بهائی در شیکاگو کار میکرد عدّه مؤمنین به  
متجاوز از هفتصد تن رسید و به تبلیغ پرداختند و خصوصاً لوا موقّق بود و عشق ایمانی و  
گفتار و رفتاری جذاب داشت آنگاه در واشنگتن و نیویورک و کنوشا و بالتیمور و غیرها علم  
تبلیغ برافراشتند و ویژه در نیویورک و مستردیکسن در وانگتن به  
تبلیغ قیام کردند و خیرالله همه را در نشر نفعات این امر مراقبت و مساعدت مینمود و به نیویورک  
رفته در خانه مستر داژ محفل تبلیغ برقرار داشت و مؤمن شدند  
و خیرالله بین لوا و گتسنگراولین ازدواج بهائی منعقد ساخت که در دفتر دولت ثبت شد و کتاب  
کوچکی به نام باب العلم تألیف و طبع نمود و مستر و مسیز گتسنگرا با هم به سانفرانسیسکو رفتند  
و مسیز هرست  
مشهور و گودال و دخترش را تبلیغ کردند و مستر هرست از سناتورهای معروف  
بود و معدنی داشتند که عدّه سه هزار نفر در آنجا کار میکردند و بعداً هنگامی که مرکز عهد و

پیمان در ایالات متّحده سفر وسیر میفرمودند به مخزن البسه شان که در روزعید به چند هزارکارگر توزیع میکردند حاضر شدند و مستر هرست رئیس جرائد بسیاری بود و قصر اشرافی معظم داشت و سالی چند هزار استر در صحرا به عمل میآورد. و در کتاب بدایع الآثار شرح سفر امریکا از بیانات مرکز میثاق قوله :

" چون میسز هرست پانصد لیره برای تعمیر راه مقام اعلی داده بود من به ازای آن انگشتر گرانبهائی که به نقش طبیعی مزّن بود .... برای او فرستادم . " الخ

و چون انحراف خیرالله و فتنه داخلیّه بهائیان امریکا شروع شد فعالیت عظیم مرکز مطاع برای اصلاح و دفاع از فعالیت ناقضین عکا برای تشدید آغاز گشت و به سال 1898 مسس هرست و گودال و دخترش ولو او شوهرش و یکی دوتن دیگر عازم به زیارت عکاشدند و هرست خیرالله را نیز حسب میل لوا همراه برد که ضمن بیان عکا اشاره است و حین مراجعتشان مرکز مقتدر لوا را مأمور کرد که حال ناصواب خیرالله را افشا نماید و نیز علیقلی خان کلانتر را که شاید قریب یک سال در عکا بوده ترجمه در حضور میگرد به اتفاق لوا و شوهرش به امریکا فرستاد و بعد از واقعه فصل خیرالله و پیروانش که جمع کثیر بودند حاجی عبدالکریم از مصر به امید شنوائی خیرالله از او عازم امریکاشد و رفیعا کلیمی ساکن مصر را که همی مساعدت مالی مینمود برای مترجمی همراه برد و در مجمع بهائیان امریکا به واسطه او همی سخن گفت و با اینکه مشهور به معلّم و مبلغ خیرالله گردید تأثیری نکرد بلکه به گردآوردن مال مال معروف و منسوب گردید و مرکز میثاق او را خواستند و بعد از ورود مورد ملاحظت نبود و اندوهگین و شرمگین و سفیه و بینوا گشت و شاید در سنّ شصت سالگی درگذشت و در حدود سال 1900 مستر و مسیس داژ و مستر هور به زیارت عکا رفتند و چون بعد از عودت حاجی عبدالکریم از امریکابهایان آنجامعلّم و مبلغ روحانی میخواستند میرزا اسدالله اصفهانی با حسین روحی به مترجمی به اتفاق حاجی میرزا حسن خراسانی مأمور شده عزیمت نمودند و میرزا اسدالله نطق و تبلیغ همی کرد و حاجی میرزا حسن بجای حاجی عبدالکریم بذل مال همی نمود و در آن کشور کتاب میرزا اسدالله در تأویل و تفسیر فصل اول و دوم از خلقت تورات به طبع رسید و میرزا



اسدالله بعداز چندی پسر خود امین فریدرا برای مترجمی طلبید و او به اتفاق دو پسر داژ به امریکا رفت و چندی بعداز رفتن میرزا اسداله به امریکا آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با آنطون حدادکه حاجی عبدالکریم در ایام امریکا تبلیغ کرد برای مترجمی به سال 1903 مأمور شد که پس از توقّف ایامی چند در پاریس به امریکا رفت تا بالاخره بهائیان امریکا به فکر بناء مشرق الانکار افتادند و روزنامهٔ نجم باختر در سال 1328 هج.ق. تأسیس شد و دیگر از جرائد بهائیان به نام رئالیتی ( Reality ) بود و اولین جلسهٔ نمایندگان جمعیت عمومی تربیتی ایران و امریکا به سال 1910 م منعقد گردید و مرکز میثاق در سال 1330 هج.ق. مطابق 1912 میلادی خود مسافرت به آن ممالک فرمودند و در دهم آپریل مطابق 23 ربیع الثانی به نیویورک وارد شدند و از دعوت کنندگانش به آن کشور انجمن صلح بین الدول به ریاست پرزیدان تفت ( ) رئیس جمهور بود که خطاب صادرشان " نیویورک حضرت رئیس جمعیت صلح بین دول و ملل محترم شخص محترماً مقاصد خیریهٔ آنجناب فی الحقیقه سزاوارستایش است" الی آخرها خطاب به او میباید. دیگر انجمن صلح نیویورک به ریاست مستر کارنگی ملیونر مشهور بود که این خطابشان "حضرت رئیس انجمن صلح نیویورک و اعضای محترم. هو الله - ای انجمن مقدّس جنود آسمانی ...". الخ به اوست و شمایل خود را نیز فرستادند و او ده میلیون دلار برای مصارف بنای صلح بین الملل داده دو بیست میلیون دلار در انواع طرق ترقّی عالم انسانی صرف کرد.

دیگر کنفرانس صلح ایک موهونک ( ) و حاکم شهر بستن که به او خطاب فرستادند :

"حضرت والی محترم بستن هو الله - ای ذات محترم نامهٔ مبارک شما ملاحظه گردید ...

(. الخ

و نیز انجمنهای اعراب نیویورک و بستن و بعضی از پروفیسورها و کشیشها و نیز مسیس پارسونس) ( در خانهٔ خود در واشنگتن دعوت نمود و تفصیل آن سفر و بیانات و خطابه ها و عکسها و) ( ایشان در بروکلین به خانهٔ مستر مکنات در بدایع الآثار

مسطور است. و صورت تلگراف از سانفرانسیسکو تاریخ 12 ذی‌قعدة 1335 "غلامعلي دوافروش طهران ایران از راه اروپا به بقعه مبارکه مراجعت میشود عباس." نیز از شیکاگو تاریخ 21 ذی‌قعدة 1335 :

" از ساحل پسیفیک به کمال سرعت به شیکاگو رسیدیم رو به شرق میرویم روح وریحان حاصل است به جمیع اطراف خبر دهید . عباس"

و در 26 ذیحجه مطابق 5 دسامبر عزم مراجعت کرده در نیویورک به کشتی نشستند و در سفرنامه مسطور است که اوقات مبارک به اتمام رساله ای در

تاریخ و تعالیم جمال قدم واسم اعظم گذشت و نیز نظر به رجاء ملتزمین رکاب اقدس جزوه ای مختصر در خصوص مسافرت مبارک به امریکا

خطاب به احبابی شرق نازل و صادر که آن جزوه با جزوه دیگر که در تاریخ و تعالیم امر جمال مبارک از پیش صدور یافت تا حال در اوراق و اسباب مبارک است و هنوز منتشر نگشته و در خصوص بعضی از اوضاع داخلی بهائیان در آن کشور برای دکتر ضیاء بغدادی که در سنین بعد از شیکاگو برای زیارت تشرّف حضور یافت چنین فرمودند :

" نیویورک فی هذه الايام صارت احسن من السابق كان فيها بعض من الاحباب ليلاً نهاراً يسعون بالفساد واثنتان من النساء كن يفسدون و فرید ادعي انه مظهر الجمال المبارك ثم تاب وقال انه انخدع من النساء واخذ ثمانين ليرة من مسيس پارسنز وكذلك من مستر چارلز هيني ومن غيره و

كان مملواً من الذهب بحيث كاد ان لا يستطيع علي المشي من ثقله معذلك اعطيته 50 ليرة وقلت والداك يشتاقوا اليك وارسلته من نیویورک الي مصر."

و از پیشرفت امر بهائی در آن حدود به آن ایام آنکه مستر برامان وزیر خارجه سابق امریک بعد از مراجعت از سیاحت امریک نطق داد که عالم شرق به تعالیم بهاء الله فلاح و نجاح یابد دیگر امیدی از جایی نیست و پس از عودت آن حضرت به حیفا در موقعی حال جسمانی خود را برای گروهی از بهائیان چنین بیان کردند :

" چهار بیماری مرا عارض شده بود تب و شراری در چشمم که علامت نزول آب در چشم است و لکن این بیماری در اثناء سفرم در امریکا رفع شد دیگر دردهای عصبی و بیثباتی و کم خوابی و دیگر زکام مزمن و الحال همه آنها بجز زکام مزمن زائل شده ."

وبالجمله حسب خواهش بهائیان آنجا برای معلّم روحانی و حسب اوضاعی که در داخل جامعه بود به سال ۱۹۲۰ میرزا اسدالله فاضل مازندرانی نگارنده را به حیفا طلبیده پس از مدت پنج ماه به آن ممالک فرستادند و در آن سال دوازدهمین کنونشن بهائیان ایالات متّحده شمالی و کانادا در نیویورک منعقد شد و مدل لوئی بورژوا ( Louis J. Bourgeois ) معمار فرانسوی الاصل امریکائی برای بنای مشرق الانکار قبول شد و در سال ۱۹۲۱ سیزدهمین کنونشن در شکاگو انعقاد یافت و فاضل در هر دو حضور داشت و فاضل خطابه ها گفت و در آن سنین وجوهی که برای مشرق الانکار جمع میکردند از همه بهائیان جهان یعنی از ایران و هند و عثمانی و روسیه و آلمان و فرانسه و مصر و انگلستان و کانادا و بلژیک و استرالیا و ایتالی و برازیل و ایرلند میرسید و فاضل پس از سیر در تمام ایالات متّحده و کانادا و اداء خطابه ها در کنائس و مراکز کثیره و پس از ختام کنونشن مذکور حسب الاجازه عودت به حیفا کرد و به ایران برگشت و چون طولی نکشید حادثه جانگداز صعود مرکز عهداز این جهان فنا بنیان اتفاق افتاد و مقام شخص شوقی ربّانی ولی امرالله حسب نصوص و صایای ایشان به مقرّ ولایت امر قرار گرفتند و فاضل را به حیفا خواستند و با عائله به سفری دیگر به ایالات متّحده و کانادا مأمور نمودند و فاضل این بار بیشتر از سفر پیش غالب بلاد و قصبات بلکه قراء آن کشور را گردش کرده نداء صلح و محبّت و وحدت عالم انسانی به سمع همه رساند و با بهائیان مشارکت و مساعدت کرد آنگاه حسب الاجازه عودت به حیفا یافت و سپس به ایران برگشت و مقام ولی امرالله به نیرو و اسلوب بدیع خود امور ممالک را اداره فرمود و تقریباً در سال ۱۹۲۳ جمعیت بهائیان آن دو کشور ثبت شده نزد محفل ملّی سه هزار نفر در بهائی نیوز شمار شد و از بشارات

وامیدهای کثیره مقام عبد البهاء درحق آن کشور یکی در کنگره ارتباط شرق و غرب در  
واشنگتن قوله :

برای ترقیات مادیه ایران بهتر از ارتباط امریکائیان نمیشود وهم از برای تجارت و منفعت  
ملت امریکا بهتر از ایران نه چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است  
امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تام در میان ایران و امریکا  
حاصل گردد خواه از حیث مدنیت جسمانیه و خواه از حیث مدنیت روحانیه به یکدیگر معاونت  
نمایند تا آنکه مدنیت مادیه امریکا در ایران و مدنیت روحانیه ایران در امریکا نهایت نفوذ  
و تأثیر نماید ."

أمنية عربي آرزو و خواهش . مني امانی جمع .

در خطابی است قوله :

" و این عبد را منتهای آمال واقصی الامانی اینکه جمیع در ظلّ وحدانیت مجتمع شویم "

و در لغت ( م ن ی ) ذکر است .

أمة عربي به معنی زن خدمتکار و نیز زن زرخرد که به فارسی

کنیز و دادا و دده گویند . اماء اموات . آم جمع . چنانچه عبد و غلام , بنده و مرد

زرخرد . عباد و غلمان جمع .

در کتاب اقدس است قوله :

" حرّم علیکم بیع الاماء والغلمان ."

و در اصطلاح متداول در آثار و الواح و در عرف بهائیان نسوان بهائی به عنوان اماء الرحمن

و ذکور به عنوان عباد مذکورند و خطابات الواح بدینگونه قوله:

" کتابی الی عبدی لیفرح بذکری ."

و قوله :

" عبدی اسمع نصحی ثم انقطع عن سوائی ."

و قوله :

"ذكري عبدي الذي حبس في سبيلي وسبّي لذكري."

و قوله :

" ان يا غلام الله وابن غلامه "

و قوله :

" ذكر من لدنا الي امة من اماء الله لتشكر ربّها ."

و قوله :

" يا امتي لا تحزني عمّا ورد علي جمالي ."

و قوله :

"بسم الله العلي الاعلي ان يا امتي اجذبي من نعماتي ثم اشربي من كأس عنايتي ... ان يا امتي ان اذكري ربك في قيامك و قعودك ثم في نومك ثم في يقظتك ."

و در لغت (س ج ن) ذكري از عشرين اماء است و بعضي مخصوصاً به اين عنوان ملقب و مفتخر شدند چنانچه مركز ميثاق دكتور مودي امريكائيه را امة الاعلي و مادام دريفوس فرانسوي را امة البهاء شهرت دادند كه ضمن نامهاي مودي و پاریس ذكر است .

أمية بن عبد شمس جدّ اعلاي بني اميه بود و سوء رفتار ابوسفیان

اموي در زمان پيمبر و خاندانش و ديگر امويان در عصر ائمه ولعتهائي كه در آثار شيعه راجع به معاويه و خانواده اش و اتباعشان ميباشد متداول درالسن و افواه ميباشد و نام سفیانی به نوعي كه در ذیل آن نام ذکر است در آثار دوره بیان نیز تکرار ذکر یافت و بابیان دولت قاجاریه را

رجعت بني اميه ميخواندند و مصداق اخبار صادرة را به مخالفت و مقاومتشان تفسير ميکردند و لعن نامه ها درحقّ ظالمينشان مانند لعن نامه هاي صادرازائمه درحقّ بني اميه خصوصاً در آثار قدّوسيه صدور یافت و خبر زوالشان را مانند زوال بني اميه به دست بني العباس متداول ميداشتند و در اسرار الآثار عمومي شرحي است و ضمن لغت (جمع) نیز ذكري از بني اميه است .

آن جمله های عربیه را نحویها چهارنوع گفته اند و به جای (که) و صلی فارسی استعمال میشوند : یکی تغییریه که در کلام قولی که در کلام قولی و مانند آن باشد چون آیه کتاب اقدس :

"قد تكلم لسان قدرتي في جبروت عظمتي مخاطباً لبريتي ان اعلموا حدودي حياً لجمالي ."

دوم مصدریه ناصبه فعل مضارع چون آیه کتاب اقدس :

"خير له من ان يتلو ابالكسالة صحف الله المهيمن القيوم ."

سوم مخففه از منقله چون آیه کتاب اقدس :

"اخبرنا الكل بان لا يعادل بكلمة منه منزل في البيان ."

چهارم زائده چون آیه قرآنیه :

"ولما ان جائت رسلنا لوطاً ."

و از جمله موارد مکرر الاستعمال (ان) در آثار بدیعه مانند بیان مسطور در لوح به شیخ نجفی اصفهانی میباشد قوله :

"وكان ان يخدم امام وجهي . الخ"

که نظیر آیه قرآنیه :

"وماكان هذا القرآن يفتري من دون الله" است و بنا بر اصل تجزیه و تحلیل مألوف در علم نحو (ان) حرف موصول مصدری است و با جمله صلّه بعدیه اش مؤول به مصدر و جمله "وكان خدمة امام وجهي" مانند زيد عدل از باب حمل مصدر بر ذات برای افاده مبالغه در خدمتکاری میرزا یحیی

میشود در آیه قرآنیه مذکوره نیز همین حال میباشد و بعلاوه در آنجا حل دیگری نیز لازم است و آن اینکه باید مبالغه نفي گرفت نه نفي مبالغه و گرنه به نفي

مبالغه اصل افتراء نفي نمیشود و شاید (ان) مذکوره از نوع زائده محض تأکید باشد چنانچه در قاموس مواقع زیاده را مانند بعضی از کتب نحویه محدود نوشت و مورد دیگر از استعمالات کثیره (ان) در آثار بدیعه نظیر لوح به احمد معروف است قوله :

"ان یا احمد" که مانند کلمه آنکه در آغاز منشآت و فرمانهای شاهانه فارسی و مفید تنبیه و استفتاح آلا تنبیهی استعمال گردید و نظیر خطابات قرآنیه

"ان یا ابراهیم" و "ان یا موسی" است و توان مجموع (ان) جمله

ندائیه را منادی به تقدیر "نودی بان یا موسی" و "نادینا بان یا ابراهیم" و

"نادینا ان یا احمد" قرار دارد و حتی در آیه قرآنیه : "وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین ." (ان) بامدخولش خبر "آخر" و مجموعاً مقول اهل جنّت باشد و میتوان در آیه مذکوره در قرآن و هم در آیه لوح مذکور (ان) را مخففه از مثقله و با ضمیر شأن مقدر خبر مبتدای منوی در کلام مانند

"اول الکلام" و "جوهر المرام" و غیرهما دانست و نیز (ان) در تمامت آن این جمل را توان زائد للتأکید گرفت .

ان در جمل عربیه نیز چهار نوع است :

یکی شرطیه بجای اگر فارسی دارای دو جمله شرط و جزاء که با شرائطی مجزوم میشوند . در کتاب اقدس است :

"وان یدخل من احد یحرم علی الآخر."

و قوله :

"وان ازداد لا بأس ."

نوع دوم حرف نفي . در کتاب اقدس است :

"ان هذا الا شیئی عجاب ."

نوع سوم مخففه از مثقله و مفید تأکید .

نوع چهارم زائده محض تأکید .

آن هردوبه اصطلاح نحویین از حروف مشبّهة بالفعل و ناصب اسم  
 آن و رافع خبر و مفید تأکید در کلام میباشند و موارد قطع کسر همزه  
 نخست موضعی که ( آن ) یا جمله اش در اول کلام باشد . در کتاب اقدس است :

" إِنَّ النَّاسَ نِيَامٌ " . الخ

و نیام جمع نائم بمنزله جمع قائم . در قرآن :

" وَاذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ " .

دوم موضعی که بعد از عَلا حرف تنبیه واقع شود . و در کتاب اقدس است :

" أَلَا إِنَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَلَا إِنَّهُ مِنَ الْمَخْلُصِينَ " .

سوم هر موضعی که در صلّه اسم موصول واقع شود .

چهارم هر جا که در جواب قسم قرار گیرد .

در کتاب اقدس است :

" تَاللّٰهِ إِنَّهُ لَفِي سَفْلِ الْجَهِيْمِ " .

پنجم هر جا که مقول قول واقع شود . در کتاب اقدس است :

" قُلْ إِنَّهُ لَصَدْرُ الشَّهْوَرِ " .

ششم هر جا که بعد از واو حال واقع شود . در کتاب اقدس قوله :

" نَرِي فَيْكَ الْجَاهِلِ يَحْكُمُ عَلَي الْعَاقِلِ ... وَ إِنَّكَ فِي غُرُورٍ مُّبِينٍ " .

هفتم هر جا که مورد خبر برای اسم ذات واقع شود .

هشتم جایی که قبل از لام معلقه درآمده باشد مانند آیه قرآن :

" وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ " .

نهم هر جا که بعد از کلمه " حیث " باشد .

و در همه موارد نه گانه مذکور ( آن ) با مابعدش در محل جمله قرار گرفت



و لذا به نوع کَلِّي هر جا که ( اَنَّ ) با ما بعدش در محلّ مفرد قرار گیرد و ناچار باید به مصدر تأویل شود به فتح همزه خوانده میشود مانند این که بعد از لَو یا در محلّ مفعول یا در محلّ فاعل یا در محلّ مبتدا و مانند آنها قرار گیرد . در کتاب اقدس است قوله :

" ولو أنّها اليوم علي عزّ مبين . "

و قوله :

" اعملوا أنّ اوامري سرج عنایتی . "

و قوله :

" لا تحسبنّ أنّا نزلنا لكم الاحكام . "

اَنَّ در عربي نیز فعل ماضي يعني ناله کرد آه دردناکی کشید.

در خطابی است :

" انّوا انين ائكلاء "

إناء عربي ظرف و كاسه . آنیه . اوانی كاسه ها . در لوحی است :

" ختم إناء مسك احديه را بيد القدرة مفتوح نمودم . "

أنار فارسي معروف است و نام معموره از توابع یزد و از بهائیان

آنجا حاجي اسمعیل و حاجي حسن حسینی معروف بودند .

أنامل عربي سرانگشتان . انمله سرانگشت . در لوح نصیراست :

" و مستها انامل الرّحمن في عرش الجنان و اظهرها بالفضل بهذا الاسم " الخ

أنبار فارسي به معنی پر و پرآب و خرابه و زبیل دان را گفتند و شهرت

نام محبس سخت ناصرالدین شاه در طهران که گفتند که اول خرابه انبار آب حمام

بود و زبیل دان و پراز ارجاس شده و نام آن درالواح و آثار و تاریخ بهائی معروف

و مشهور میباشد و راجع به آن در خطابی :

" حيفا تاريخ 5 مارچ 1912 م . مطابق 8 ربيع الاول 1332 هج.ق . است قوله :

"انبار طهران جائي نبود که کسی بتواند یک ماه زیست کند واقعاً محلّ عجیبي بود زیرزمینی بود یک در کوچک داشت که از آن انسان داخل میشد پله ها میخورد و میرفت پائین خیلی تاریک بود ازماندران ازقریه ما نفوس زیادی را بردند آنجا جمیع فوت شدند وصف ندارد که چه جائي بود بعددیگر محلّ جمال مبارک را تغییر دادند نفوسی که یک اندک ملاحظه از آنها داشتند دربالا اطاقهائی بود که آنها را در آنجا حبس میکردند و نفوسی را که میخواستند خیلی اذیت کنند و به هر قسمی هست زودزود از این عالم بروداینها را در پائین حبس میکردند احبّاي الهي را بردند در آن حبس نمیگذاشتند سر بر تراشند حَمّام نبود ابداً گیسهایشان بلند شده بود مقصد این است که ببینید چه بلیه ای بود که جمال مبارک چهار ماه تحمّل آن حبس نمودند ظهر به ظهر حبسی هارا در بیرون میبردند یک ساعتی در بیرون میبودند باز پائین میبردند و در را میبستند یک آقا بزرگی بود قزوینی نایب فرّاش خیلی جمال مبارک به او عنایت فرموده بودند در آن وقت من طفل بودم مرا برد تا به حضور مبارک مشرف شوم وقتی در حبس را باز کرد من از پله های تاریک پائین میرفتم هیچ چیزی را نمیدیدم بعد صدای مبارک بلند شد ببرید ببرید آمد مرا بیرون برد روی سگوشستم تا ظهر آنوقت بنا کردند حبسیها را دوفرد دوفرد در یک زنجیر بیرون آوردند زنجیری که در گردن مبارک بود قهر کهر میگفتند طوق انداختند یک سمتش هم در گردن میرزا محمود بود و خیلی از آن روی زمین کشیده میشد بی نهایت سنگین بود صدمات آن ایام در طهران وصف ندارد یعنی فوق تقریر و تحریر است جمیع مردم به تمامه در نهایت بغض و عداوت بودند دولت که دیگر وصف نداشت چقدر دشمنی میکرد یک آقا حسن نایب فرّاش بود از شیخی ها و از مریدان میرزا عبدالمحمد شیخی وقتی که نوبت او آمد گفت ما هم حقّی داریم اگر این حبس پادشاهی است ولیکن ما هم قسمتی داریم هر روز جمیع احبّاء را چوب میزدند روز اوّل با ترکه میزد روز ثانی آمد دوباره زد یک فرّاشی بود به حضرات احبّاء گفت من شرّش را از شما دور میکنم و به شما این خدمت را مینمایم این فرّاش ساعت سه از شب میرود در خانه او بسیار محکم در میزند عیالش میگوید کیست جواب میدهد فلانی میگوید اینجا نیست سؤال میکند کجا رفته است آخر قسم میخورد که در خانه نیست

اوزور مي آورد که در را باز کند باري خيلي دشنام ميدهد و سختگويي ميکند بعد که آقاحسن ميآيد عيالش ميگويد یک شخصي آمده بود به اين نوع در ميزد و فحاشي ميکرد آقاحسن ميترسد و ميگويد بابي باشد عيالش ميگويد ميترسم ترا بکشد باري آقا حسن آمدند به حبس و ظلم به احباء را موقوف ميکند بعد معلوم شد که ميرزا عبد المحمد شيخي اورا تحريك کرده که هر قدر ميتواني زجر به احباء بکن و اين سبب تقرب الي الله ميشود لکن احبائي الهي در زير زنجير و حبس و در زير آن اذيتهاي شديده دو دسته شده بودند و ذکر گرفته بودند یک دسته ميگفت " هو حسبي و حسب كلشيئي " و دستة ديگر ميگفت " وكفي بالله شهيدا " كل در نهايت روحانيت بودند ... جميع را گرفته شهيد کردند چند نفر بيرون ماندند یک سيد محمد مليح که بسيار خودش را از بد ايت حفظ ميکرد ... يکي ميرزا حسين کرمانی بود در دائره امام جمعه ميرزا ابوالقاسم از آنجا بيرون نيامد یک ميرزا محمد بوده یک سيد محمد بوده که رفت در دستگاه امام جمعه بود اينها سالم ماندند باقي جميع را شهيد نمودند سي و شش نفر بودند هر روز چند نفر را ميآوردند ميکشتند و چند نفر تازه گرفته جاي آنها ميآوردند ... جمال مبارک در افجه تشریف داشتند که اين حکايت ... افجه قريه ميرزا آقاخان صدر اعظم برادرش را مهماندار قرار دادند افجه هشت نه فرسخ از طهران دور بود دهی بزرگ است بعد ميرزا آقاخان فرستاد که برادرش حمّامي در افجه به جهت جمال مبارک بسازد در آنوقت صدر اعظم مکتوبي به برادرش جعفرقلي خان نوشت که چنين مسأله واقع شده ذکر جمال قدم در میان است ... بعد از چند ساعت یک قاصد مخصوص آمد با کاغذ ثاني ميرزا آقاخان نوشته بود که مسأله جمال مبارک خيلي اهميت پيدا کرد ... در آنجا یک ملا عبد المحمدي بود افجه اي پدر و خود او محبت از مرحوم ميرزا ديده بودند مرحوم ميرزا مصارف اورا ميدادند ... جمال مبارک قبول نکردند ملاحظه کردند که ميرزا آقاخان ميترسد مال حاضر نمودند از افجه رو به شهر اول تشریف آوردند به زرگنده به خانه عمّه بعد چند نفر آمدند سواره آمده خانه را احاطه کردند بعد جمال مبارک سوار اسب شدند و سوارها در رکاب تشریف آوردند ثانياً در آنجا چادر مخصوصي زدند و جمال مبارک در آنجا داخل شدند و في الفور اطراف چادر را

قراول گذاشتند بعد از سه روز از نیاوران سرپای برهنه در زیر زنجیر با معدودی از احبّای الهی وارد طهران شدند در انبار حبس نمودند ... حبس گذشته مسأله داغ بود ... یک شخص تبریزی عاقبت پوست سرش را کردند آهک آوردند به رویش مالیدند که بگو اومیگفت چه بگویم بعد روغن داغ کردند روی او ریختند کارهای غریب کردند . "

انجَز در آثار ابھی است :

" بک انجز الله وعده ."

به تو خداوند وعده خود را انجام داد .

انجیل نام کتاب مقدس مسیحیان .

در کتاب بیان باب 14 و 17 از واحد 8 چنین مسطور است:

" چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی کلّ مؤمنین به انجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت . " الخ  
با اینکه معاندین پیمبر غالباً ملل اخری بودند چون در دور طلوع انوار انجیل میزیستند و بایستی به آن منور باشند چنین بیان گردید .

انحازَ عنه از او جدا و کناری شد .

در خطاب وصایای عهد است :

" ومن انحاز وافترق واعتزل عنه فقد اعتزل واجتنب وابتعد عن الله . "

انحراف در ذیل تحریف ذکر است .

انزلی در ساحل جنوبی دریای خزر که در آثار این امر و تاریخ

به همین نام ثبت است و در سنین پادشاهی رضاشاه پلوی به نام بندر پهلوی

تغییر و تجدید گردید .

انزواء مصدر عربی گوشه گیری و انفراد و اختفاء .

در لوح بشارات است :

" ولكن اليوم باید از انزواء قصد فضا نمایند . "

أَنَسَ الشَّيْئِي أَنَسَ با آن انس گرفت و آشنا شد.

در مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش در خطابی است

قوله :

" و أَنَسَ النَّارَ واقتبس منها . " مونس به معنی با انس.

درویش مونس قزوینی در تاریخ و آثار مذکور مییابد .

در خطابی به او و درویش طیفور اصفهانی که در کوچه و بازار مدح بهائی میخواندند این

عبارت مسطور :

"بس است حکمت کنید ."

انیس به معنی با ملاطفت و با الفت و مؤانس و مأنوس.

حضرت نقطه میرزا محمدعلی زنوزی را که عاقبت با آن حضرت به شهادت رسید در توقیع

خود انیس خواندند و در لوح رئیس در حق حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی فرمودند قوله :

" دع ذکرالرئیس ثم اذکر الانیس الذی استأنس بحبّ الله وانقطع عن الذین اشرکوا وکانوا

من الخاسرین ... الروح لک ولمن أنس بک ."

انسان حقیقی که در آثار بزرگان به مدح و توصیف زیاد مذکور است .

رومی گوید :

دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر

کز دید ودد ملولم و انسانم آرزوست

و شاعری گوید :

هزار سال ره است از تو تا مسلمانی

هزار سال دگر تا به شهر انسانی

و در لوح رئیس در شأن انسان است :

" وائها لهی النار المشتعلة الملتهبة فی سدرۃ الانسان وتنطق انه لا اله الا هو والذي سمع

ندائها انه من الفائزین ."

انسانیه آدمیت و خصائص حمیده انسانیت .

ناس آدمیان و درقرآن غالباً مشرکین مگه و عوام و توده اهل

جاهلیت. در لوح خطاب به شیخ سلمان است :

" اي سلمان لم یزل حق به ظاهر بین ناس حکم فرموده."

و در لوح رئیس است :

" وتري النَّاس في اضطراب عظیم ... ويمنع النَّاس من سلسبيل الحيوان في ايام الله

العزیز الکریم ."

و در کلمات مکنونه فارسیه است :

" اي خاک مترک من به تو مأنوسم وتوازن مأيوس."

استعمال کلمه مأنوس اسم مفعول از مصدر انس لازم و نیز کلمه مأيوس از مصدر ایاس لازم

به معنی نومیدی که اسم فاعلش آیس است به تقدیر مأنوس به و مأيوس عنه و منه در عرف

متداول بوده و میباشد .

انصاف مصدر عربی به معنی دادگری.

در کلمات مکنونه است :

" احبّ الاشياء عندي الانصاف لا ترغب عنه ان تكن الي راغباً ولا تغفل منه لتكون لي

امیناً ."

در لوحی است :

" امروز ناله عدل و حنین انصاف مرتفع."

انفاق مصدر عربی به معنی خرج و صرف مال .

در کلمات مکنونه است :

" اگر حلاوت بیان یابی از جان بگذری و درسیل دوست انفاق نمائی ."

وقوله :

" یابن الانسان انفق مالي علي فقرائي لتنفق في السماء من كنوز عز لا

تفني وخزائن مجدلاً تبلي ولكن وعمرى انفاق الروح اجمل لوتشاهد بعيني."   
 انفضّ درقرآن :

" واذا رأوا تجارةً اولهواً انفضّوا اليها وتركوك قائماً ."

در تفسير سوره والشّمس است :

"ولو نتكلم بما علمنا الله بمثّه وجوده لينفضّ النّاس عن حولي."

مردم از پيرامونم پراکنده شوند .

انفلق درضمن طلب مغفرت براي حاجي ميرزا محمد تقي افنان

درخطابي است :

"ولما انفلق صبح الهدى ."

چون شكافت وباز شد .

انقطاع مصدرعربي بریده شدن ونيز به معني دل بریده شدن وگسستن از ماسوي الله

که در الواح وآثار بسيار ذکر است

از آن جمله درتفسيرهائ است :

"وبذلک اشارعلي في مناجاة يوم شعبان حيث قال عزّذكره الهي هب لي کمال الانقطاع

اليک ."

ودرکتاب ايقان است :

"الباب المذكورفي بيان انّ العباد لن يصلوا الي شاطي بحر الايقان الا بالانقطاع الصّرف

عن كلّ من في السّموات والارض ."

ودرلوحى است :

"الانقطاع شمس اذا اشرفت من افق سماءنفس." ثمّ نعمان الذي كان من اعزّالملوك ومن

قبله احدمن الكيان اذا اشرفت علي قلبهما شمس الانقطاع تركا ما عندهما وخرجا عن بيتهما

مقبليين الي العراء وما اطّلع بهما الا الله العليم ."

ودر لوحى ديگر :

"ثم اعلم بان نصبت بيننا وبين العباد سلم وله ثلاث درجات الاول تذكر بالدنيا وزخرفها والثانيه تذكر بالآخرة وما قدر فيها والثالثة تذكر بالاسماء وملكوتها من جازعن هذه المقامات يصل الي ملك الاسماء والصفات اقرب من حين اياكم يا اهل البهاء لا تعطلوا عن هذه المواقف ثم مروا عنها كمر السحاب وكذلك ينبغي لعباده المقربين والذي يمر عنها ويكون ثابتاً في حبس لو يرفع رأسه الي الفوق يشهد ملكوتي ويسمع نغماتي ويكون من الفائزين." ودر كلمات مكنونه است :

"كور شو تا جمال بيني وكرشوتا لحن مليح شنوي."

انگلیس دولت وملت و مملکت شهیر اروپائی.

واقعات مسافرت مرکز عهد ابھی در آن کشور وایام اقامتشان در لندن و لیورپول و غیرهما در تاریخ و سفرنامه و در این کتاب ضمن نام اروپا ثبت گردید و نام کشور و دولت و افراد بهائیان آنجا در تاریخ و آثار بسیار ذکر یافت و ذکر از ادوارد براون که در تاریخ و آثار دوره میثاق مکرراً نام برده است ذیل نامش و نیز ذکر ضمن نام بمبئی ثبت مییاشد و درباره مسیس جی استنارد ( Mrs. J. Stannard ) است قوله :

" در مدت قلیله تتبع وصایا و نصایح الهی نمود و نطق بلیغ نمود و لسان به

بیان و برهان گشود "

و نیز در خطاب به وی در ایامی که در هندبه نفع امر بهائی سفر می کرد و نطق میداد مییاشد قوله :  
" بمبئی امة الله مسیس استنارد علیها بهاء الله الابهی ..... جواب مختصر مرقوم میشود

الحمد لله که در آن دیار موفق بر نشر تعالیم آسمانی شدی . " الخ

ومس روزنبرگ ( Miss Ethel Rosenberg ) از اهل لندن در سفرنامه اروپا و آثار و خطابها و در این کتاب نیز ضمن نام تورات مذکور است قوله :

" تو یقین بدان که در جمیع محافل با توهستم و از خدا خواهم که به نفثات روح القدس ترا

تأئید نماید . "



ونیز لیدی بلامفیلد ( Sitarih Khanum Lady Blomfield ) و مس سندرسن ( Miss Judith Sanderson ) و غیرهما در سفرنامه و آثار ذکر شدند .

و در خطابی راجع به لسان انگلیزی چنین مسطور قوله :

"در این ایام از برای اطفال و جوانان احباء لسان اجنبی بسیار لازم است اگر ممکن باشد آنان را لسان انگلیسی تعلیم نمایند بسیار موافق است و خدمت به امر الله است ."

و راجع به آن ملت در بیانی شفاهی خطابی است قوله :

"در اسکاتلند مطرانی است به نام مستر هوایت ( Mr. Whit ) که زنش بهائی است و نوبتی به عضویت مجلس امت انتخاب شد و استعفاء تقدیم نمود و بآنکه مدت ۱۶ سال تحصیل در مدارس کرد می گفت که چون تجربه در امور سیاسی و قانونی ندارد و می ترسد که انجام وظیفه کامل نتواند و خود را لائق این کار نمی بیند آفرین الله ؟ جوانی و فداء نسبت به دولت مصالح خود را می بیند و حاکم گرچه صد هزار لیره تقدیم شود نمی پذیرد."

و در لوح دنیا بعد از بیان لزوم تأسیس مجلس دارالشوری به اتفاق شاه و امراء و علماء و وضع قانون و اصول قوله :

"در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سایر الواح نازل امور راجع به سلاطین و روءسای عادل و امانی بیت عدل شده و منصفین و متبصرین بعد از تفکّر اشراق نیر عدل را به عین ظاهر و باطن و آنچه ذکر شده مشاهده نمایند حال آنچه در لندره امت انگلیز به آن متمسک خوب به نظر می آید چه که به نور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است ."

آئی (با یاء ممدوده) در عربی استفهامی و شرطی و در هر صورت مکانی

و زمانی و کیفیتی میشود. در مناجاتی از خطابی است : " و آئی لهذا

الضعیف عهدة هذا الخطب الجسیم و آئی لهذا الکلیل النطق و البیان البلیغ ."

کی کجا و چگونه این ناتوان التزام و انجام آن امر بزرگ تواند و این کند زبان سخنرانی و گفتار رسا کند ؟

آنیسا از اصل عربی یا یونانی تام بوتۀ رازیانه که بوی خوشی

دارد و در آثار به تشبیه برمعانی و حقایق الهیه مخصوص اطلاق گردید.

از حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه است :

"ای دوستان من آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آنفضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید ..... :  
هو الله

"ای بنده حق فرصت نیست مختصر مرقوم میشود شجره انیسا جمال مبارک است که در ظلّ آن شجره الهیه عهد و پیمان بسته شد و علیک التّحیة والتّناء . " ع ع  
انیق عربی خوب و نیکو و زیبا و شگفت و خوش آیند .  
تأنقّ زیبا شگفت شد . أتقّ نیکو و خوش آیند کرد .  
در خطاب معروف به عمّه است قوله :

" ثمّ الاشجار المباركة اخضرت واورقت و از هرت و تأنقت باثمار العرفان ."  
و در خطابي عمومي قوله :

"سبحان من أتقّ الحقائق الزّاهية بأكل متفارقة ثمرة يانقة ."

أهرمن و اهریمن فارسی مرکز شرور مقابل اهورامزدا مرکز خیر است  
همان که در لسان اسلام شیطان یا ابلیس گفته شد و اهریمنان مانند شیاطین الانس  
به گمراهان گمراه کنندگان اطلاق میگردد.  
در لوح دنیا است قوله :

"بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و به روشنائی نام بینا از تیرگیها  
خود را آزاد نمائید عالم بین باشید نه خودبین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین  
عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان ."

أهل در آثار و الواح خطاب " ای اهل ارض " بسیار است یعنی سکنه  
زمین و خاکیان . و در لوح رئیس است :

" احاط المشركون باهل الله و اولیائه و اخرجوهم من البيوت بظلم مبين ."

یعنی اهل حرم.

در کتاب اقدس است :

"ولا ترجع الي اهل البهء "

و قوله :

" والَّذي فاز بالعمل برضاه انّه من اهل البهء "

یعنی بهائیان خالص .

و در مواضع بسیار دیگر اهل البهء بر عموم بهائیان هم اطلاق گردید .

اواعی جمع او عیه جمع و عاء به معنی ظروف برای جمع و نگهداری

نگهداری اشیاء . در لوح به شیخ نجفی :

"لعمري لوتعرف ما نزل من قلّمي و تطّلع علي خزائن امري وآياتي واسراري في

بحور اسمائي واواعي كلماتي لتفدي بنفسك في سبيل الله ."

اورشليم نام عبري شهر پایتخت داود و سليمان به معنی مدینه السلام

که به هجوم دولت نبوخذناصر آشوري منهدم گردید آنگاه به اقدام دولت ایران

ترمیم گشت و ثانیاً به هجوم دولت روم از بنیاد بر افتاد تا در زمان خلافت عمر به تصرّف

اسلام درآمد و شهر اسلامي و مسجد اقصي گشت و یهود مستدل به بشارات انبیاء خود بودند که

باز اورشليم برپا گردد و مسیحیان و مسلمانان به کتب و آثار خود مخالف آن را اعتقاد دارند

و در آثار ابهي به قیام و طلوع خودشان در عکا و تأسیس شریعة الله تفسیر و تأویل فرمودند

و به یهودندا داده استدلال به همان کلمات قدیمه نمودند که اورشليم جدیداً از آسمان فرود آمد

چنانکه در اثری است قوله :

" ميقات امم منقضي شد و وعده هاي الهي که در کتب مقدّسه مذکور است جميع ظاهر گشت

و شریعة الله از صهیون جاری و اراضي و جبال اورشليم به تجلیات انوار ربّ مزین طوبي لمن

تفکر فیما نزل في کتب الله المهيمن القیوم ... در کتاب اشعیاء میفرماید "ادخل الي الصخرة

واختبئي في التراب من امام هيبه الرب ومن بهاء عظمته .... در آخر آیه مذکور میفرماید و

يسموا الرَّبَّ وحده في ذلك اليوم امروز روزي است که کرسی داود به طلعت موعود  
مزين شده و امروز روزي است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثابت گشته. " الخ  
در لوحی دیگر :

"به نام دانای توانا امروز روزیست که کرسی ربّ مابین شعب ندا میکند

..... بگواله موعود میفرماید ای ملاء یهود شما از من بودید ... چه شد که حال مرا  
نمیشناسید با اینکه به جمیع علامتها ظاهر شده ام ... آسمان جدید ظاهر شده و ارض جدید  
گشته اگر به دیده های پاکیزا نظر نمائید اورشلیم جدید را ملاحظه میکنید ... ای عبدحسین انشاء  
الله مؤید باشی ... بگو امروز مدیته الله به کمال زینت ظاهر و مشهود این مدینه ایست که آله کلّ  
در آن ظاهر شده در این کلمه یوحنا تفکر کنید که خبر داده از مدینه مقدسه عظیمه الی ان قال و لم  
عَرَفِهَا هَيْكَلًا لِأَنَّ الرَّبَّ إِلَهُ ضَابِطَ الْكُلِّ هُوَ هَيْكَلُهَا وَالْمَدِينَةُ لَا تَحْتَاجُ لِلشَّمْسِ وَلَا الْقَمَرِ لِئَنِّي  
فِيهَا لِأَنَّ بَهَاءَ اللَّهِ اضَاءَ فِيهَا. " الخ

أوزار در مناجاتی در خطابی است :

" حتّي تصبح الوجوه انواراً و يمتلأ القلوب اسراراً و تضع النفوس عنها

اوزاراً "

جمع وزر به معنی اقبال و ذنوب .

أوقدّ آتش بر افروخت .

در لوح رئیس است :

" هل ظننت أنّك تقدر ان تطفئي النّار التي اوقدها الله في الآفاق "

و قوله :

" واذكر اذا وقّد نمرود نار الشّرک ليحترق بها الخليل . "

اوکار در لوح رئیس است :

"يا اطيّار البقاء مُنعمتم عن الاوکار في سبيل ربّکم المختار. "

و در لوح به سلطان ناصر الدین قاجار :

" والطَّيُّور فِي أَوْكَارِهَا . "

جمع وَكَر اَشْيَانُهُ مَرغان وپرنندگان دركوه ها وديوارها .

أَوَّلُ أَوَّلِ دَرْمَذَكَّر . أَوَّلِي دَرْمُوْنَت . به معني نخستين وپيشتر .

اوانل اوالي أَوَّل جمع واولاً به همين حالت نصب وتنوين استعمال ميشود .

درلوح طَبَّ است :

" عَالِجُ الْعَلَّةِ أَوَّلًا بِالْأَغْذِيَّةِ وَلَا تَجَاوِزُ إِلَيَّ الْإِدْوِيَّةِ . "

و جمع مصحح أَوَّلِ أَوَّلُونَ - أَوَّلِينَ ميشود .

از حضرت بهاء الله در لوح رئيس است قوله :

" كَمَا سَمِعْتُ مِنْ قِصَصِ الْأَوَّلِينَ . "

و در اصطلاح بيان نام أَوَّلِ بَرَجَنَابِ مَلَّا حَسِينِ بَشْرِيَّةِ مانند نام آخر بر جناب قدّوس لقب

ورمزگرديد كه به معني أَوَّلِ و آخر من آمن حروف حي ميباشد چنانكه در بيان باب يك واحد

هشت است قوله :

" قَدْرِي تَرَبَّتْ مِنْ قَبْرِ أَوَّلٍ وَآخِرٍ بَا أَوْ سَبَبٍ مَيْكَرِدُّ كِهْ حَزْنِي مَشَاهِدِهْ نَنْمَايَنْدِ بَعْدَ مِنْ مَوْتِ . "

الخ

تأويل بيان وكشف مآل وباطن مراد نمودن .

و در كتاب ايقان است قوله :

" اَيْنَ مَعْلُومٍ اسْتِ كِهْ تَأْوِيلُ كَلِمَاتِ حَمَامَاتِ اَزَلِيَّةِ رَا جِزْ هَيَاكِلِ اَزَلِيَّةِ اِدْرَاكِ نَنْمَايِدْ ... "

چنانكه ميفرمايد " وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ " معذلك تأويل كتاب را از اهل

حجاب مستفسر شدند . "

و در تفسير سورة وَالشَّمْسِ است :

" فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ كَمَا اَيَقْنَتْ بَانَ لَا نَفَادَ لِكَلِمَاتِهِ تَعَالَى اَيَقْنُ بَانَ لِمَعَانِيهَا لَا نَفَادَ اَيضاً وَلَكِنْ

عِنْدَ مَبِينِيهَا وَخَزَنَةِ اسْرَارِهَا وَالَّذِينَ يَنْظُرُونَ الْكُتُبَ وَيَتَّخِذُونَ مَا يُعْتَرِضُونَ بِهِ عَلَيَّ مَطْلَعِ

الْوَالِيَةِ اَنْهُمْ اَمَوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ وَلَوْ يَمْشُونَ وَيَتَكَلَّمُونَ وَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَآهٍ اَوْ لَوْ يَظْهَرُ مَا كُنَزَ

في قلب البهاء عمّا علّمه ربّه مالك الاسماء لينصعق الذين تراهم علي الارض كم من معان لا تحويها قص الالفاظ وكم منها ليست لها عبارة ولم تعط بياناً ولا اشارة وكم منها لا يمكن بيانه لعدم حضور أو انها كما قيل لا كلّ ما يعلم يقال ولا كلّ ما يقال حان وقته حضر اهله ومنها ما يتوقف علي عرفان المشارق

التي فيها فصلنا العلوم واطهرنا المكتوم... فاعلم بان كلمة الله تبارك وتعالى في الحقيقة الاوليّة والرّتبة الاولي تكون جامعة للمعاني التي احتجبت عن ادراكها اكثر الناس نشهد ان كلماته تامات وفي كلمة منها سترت معاني ما اطّلع بها احد الا نفسه ومن عنده علم الكتاب لا اله الا هوالمقتدر العزيز لوهاب ثم اعلم بان المفسرين الذين فسروا القرآن كانوا صنفين صنف غفلوا عن الظاهر وفسروه علي الباطن وصنف فسروه علي الظاهر وغفلوا عن الباطن ولو نذكر مقالاتهم وبياناتهم ليأخذك الكسالة بحيث تمنعك عن قراءة ما كناه لك لذا تركنا اذكارهم في هذا المقام طوبي للذين اخذوا الظاهر والباطن اولئك عبادة آمنوا بالكلمة الجامعة فاعلم من اخذ الظاهر وترك الباطن انه

جاهل ومن اخذ الباطن وترك الظاهر انه غافل ومن اخذ الباطن بايقاء الظاهر عليه فهو عالم كامل هذه كلمة اشرفت عن افق العلم فاعرف قدرها و اغل مهرها انا نذكر المقصود تلويحاً في اشاراتنا وكلماتنا طوبي لمن اطّلع عليه انه من الفائزين .  
ودرلوحى است :

" قل يا اهل الامكان ان سمعتم منّا كلمة يصعب عليكم عرفانها فاسألوها عن الذي انزلها بالحق انه لهوالمقتدر القدير كم آية اتزلناها من سماء الفضل ولا يعلم تأويلها الا الله العليم طوبي لنفس سمعت آيات الله وآمنت به و ويل للمفتريين ."  
ودر كتاب اقدس است :

" انّ الذي يؤا وّل ما نزل من سماء الوحي ويخرجه عن الظاهر انه ممن حرّف كلمة الله العليا وكان من الاخسرين في كتاب مبين ."

و مراد از این آیه و امثالش به قرینه اینکه جمله را اسمیه آوردند و حکم را بر الّذی که موضوع و عامل است قرار دادند نه بر نفس فعل و به قرینه اینکه جمله یخرجه را با تصریح به لفظ الطّاهر عطف تفسیر بریوآوّل آوردند و اکتفا به یوآوّل تنها نکردند و به قرینه اینکه عاملین تأویل را عاملین تحریف شمردند و تحریف عمدی را در مواضع دیگر بیان نمودند که در ضمن نام تحریف شمه ای ثبت است و با ذکر من سماء الوحي و کلمة الله العلیا و کتاب مبین و با تأکیدات اکیده که این آیه در بردارد و به نوع واضح نفوس مدّعی و مغرضند که آیات مهمه ظاهر المراد را برای اغراض شخصیّه مطابق

آرزو و آمال خود بیان و استدلال نمایند .

و اما از امثال آیه مذکوره قبل قوله :

" فاسألوا عن الّذی انزلها بالحق . "

منظور آیات و احکام محتاج تبیین و توضیح است که در ایام آن حضرت امثال زین المقرّبین حسب الاراده سؤال کردند و توضیح صادر شد و مقداری کثیر را بعداً حضرت عبدالبهاء بیان فرمودند و در ذیل نام حدیث و تفسیر نیز زکری است و در کتاب " اسرار الآثار العمومیه " آیات فرآنیّه بسیار با تفسیرات تأویلیّه آنها که علماء تفسیر نوشتند شرح داده شد و لذا تمامت تأویلات مسطوره در تفاسیر صادره در این امر برسیاق و حکمت همانها میباشد و الّوّلح بسیار جاع به این موضوع در مبحث تفسیر و تأویل در کتاب امر و خلق ثبت میباشد .

اولیاء در لوح رئیس است :

" سوف یبعث الله من الملوك من یعین اولیائه ... ویلّقی فی القلوب حبّ

اولیائه ... فی یوم فیہ احاط المشرکون باهل الله و اولیائه . " الخ جمع ولی به معنی دوست و یار و یاور .

أؤلؤ أولی عربی به معنی اصحاب .

در کتاب ایقان است :

" و اولوالافئده و صاحبان بصر را سوره هود کفایت میکند . "

ودر لوح طبّ است :

"وما عُسر قضمه منهي عنه اولي النهي ."

اولي {با ياء ممدوده} صاحب ومالك كرد .

در مناجاتي در خطابي است :

"لك الشكر علي ما أوليت ولك الحمد علي ما اعطيت ."

اوه آه - آؤه - تأؤه ناليد وآه كشيد .

در مناجاتي در خطابي است :

"وعلي أي بليتي أ تأؤه وانتحب في غدوي وأصالي... وأتأؤه واتحسّر بما ودّعنتي تحت

مخالب الصقور الصافره ."

اوي اوي الدار به خانه جا گرفت .

ماوي جا ومنزل .

در لوح رئيس است :

" ان تنصر الذين أوو في ظلّ جناح مكرمتك ... ان ما واكم تحت جناح فضل ربكم ."

اوي جا وپناه داد . در لوحي است

" ان استمع ما قال المشرك بالله بعد ان آوينا في ظلّ الشجرة ."

اي ي اي در عربي وفارسي حرف ندا است .

در صلوة است :

" أي ربّ فاجعل صلوتي كوثر الحيوان ."

در لوحي است :

" اي اهل ارض نداي اين مظلوم را به آذان جان استماع نمايد ."

أي در عربي حرف جواب بجاي آري وبلي در فارسي .

در لوحي است :



" حضر لدي العرش العبدالحاضر وعرض هل للذ بيح قسمة قلنا إي وربك  
العزیز الوهاب ."

ایها وایتها وسیله ل نداء اسم با ال .  
در قران است :

" یا ایها الناس اعبدا ربکم ."

و در لوح رئیس :

" اعلم یا ایها المشتعل بنار الله ."

و در کتاب اقدس :

" یا ایها النقطه الواقعة في شاطئ البحرين ."

ایا نیز در عربی و فارسی حرف نداء .

در خطاب به خراسان است :

" آیا نفحات الله هُبی معطرة ."

ایا در عربی جزء ضمائر منفصله و به منزله ستون و تکیه گاه

ضمیر است . ایاه - ایاها - ایاهم و استعمال ضمائر منفصله در موقع تحذیر بسیار است

در کتاب اقدس :

" ایاکم ان یمنعکم الهوی عن هذا الفضل الذی قدر فی الکتاب ."

و در بسیاری از مواضع در آثار خصوصاً در سوره الملوک مکرراً نفی که لازم و مضمون تحذیر

میباشد به صورت نهی بعد از ایا مذکور است فی المثل :

" ایاکم ان لا تفعلوا . " ولی حرف [لا] زائده برای تأکید در تحذیر میباشد

مانند [لا] زائده در مواضع کثیره از قرآن قوله :

" فلا اقسام بمواقع النجوم . " " لا اقسام بیوم القيامة " لا اقسام بالنفس اللوامة " فلا

اقسام بر رب المشارق و المغرب " و ممکن است حرف [ان] و ما بعدش برای تبیین مفاد [ایا]

باشد و خلاصه چنین میگردد که بپرهیزید و بترسید و چنین نکنید و در قرآن نظائر آن بسیار است. منها قوله :

" وما منعك ان لا تسجد اذا امرتك . "

وقوله :

" و حرام علي قرية اهلكتها انهم لا يرجعون حتي اذا فتحت يا جوج و مأجوج هم من كلّ

حذب ينسلون . "

بعضي در این آیه خبر را از برای مبتدای محذوف گرفتند یعنی "حرام علي قرية

اهلكتها رجوعهم" و آنهم به کسر همزه خوانده شود و بعضی دیگر حرف

[لا] را زائده گرفتند.

ونیز قوله :

" أتئل ما حرم عليكم ربكم ألا تشرکوا به شیئا . "

و مفسرین در این آیه حرم به معنی وجب گرفتند و استشهاد به شعر عبد

الرحمن بن جمانه المحاربي الکابلي کردند که گفت :

وان حراماً لا اري الدهر باکياً علي شجراً لا بکیت علي عمرو

آیاز نام غلامی ترک از مقربین سلطان محمود سبکتکین که به

غایت مورد محبت و اعتماد سلطان بود و در بعضی از آثار این

امر به نوع تمثیل و حکایت مذکور میباشد .

ایتالیا کشور معروف جنوبی اروپا و کیفیت ورود مرکز عهد و

میثاق با کشتی به بندر ناپولی در سفرنامه ثبت میباشد و در بیانات شفاهیه

و خطابی است :

" چون به ناپولی رسیدیم سه شب در کشتی ماندیم و پیاده نشدیم چه اگر پیاده میشدیم

سنگسارم میکردند چرا که در آنوقت با ترکان حرب داشتند و ما را نیز ترک گمان میبردند . "

ای د تأیید تقویت و به معنی کمک کردن و یآوری نمودن و اثبات

کردن .

در لوح رئیس است :

" انّ ربّك يؤيدك في كلّ الاحوال "

" اشكر الله بما ايدك علي عرفانه . "

وتأيد نام مدرسه بهائیان همدان بود

مؤید تقویت شده ملقبان به این القاب در ایران بسیار بود در آثار بدیعه کثرت استعمال دارد .

ایران در بعضی الواح و آثار به نام عجم طبق متداول اعراب

مذکور گردید.

در کتاب اقدس است :

" اياکم ان تقرّبوا حمّامات العجم . "

و قوله :

" نبأ عظیم میفرماید ای اصحاب ایران شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بودید

و آفاق وجود به نور خردودانش شما متورومزین بود آیا چه شد که به دست خود برهلاک خود

دوستان خود قیام کردید آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست

تراز جمیع احزاب عالم مشاهده میشوند ... امروز بر کلّ لازم و واجب است تمسک نمایند به

آنچه که سبب علودولت عادلّه و ملت است . "

و در لوحی دیگر :

" یا خلیل اخسراهل عالم حزب ایران بوده وهستند . "

و نیز راجع به ایران در خطابی است قوله :

" مستقبل ایران را به یک مثل از برای شما میگویم بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی

وافی است این مگه یک قطعه سنگستان است وادی غیر ذی زرع است ابد آگاهی در آن

نمیروید آن صحرا صحرای شنزار است و در نهایت گرما قابل اینکه آباد شود نیست از سنگستان

و شنزار بی آب چه خواهد روئید لیکن جهت اینکه وطن حضرت رسول بود این سنگستان این

سنگلاخ قبله آفاق شد جميع افاق به او سجده میکنند ديگراز اين بفهميد مستقبل ايران چه خواهدشد اين نمونه است اين سنگلاخ به جهت اين که وطن حضرت رسول بود قبله آفاق شد اما ايران که سبز و خرّم است گلهاي خوب دارد هوايش لطيف است مائش عذب است از اين قياس کنيد که چه خواهدشد اين ميزان کافي است. " الخ  
 و در رساله مدنيه است :

" اي اهل ايران قدری در رياض تواريخ اعصار سابقه سير نمايد و سر به جيب تفکر فرو برده به بصر عبرت ملاحظه کنيد که تماشاي عظيمي است در ازمنه سابقه مملکت ايران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بين انجمن آفاق معزز بود عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات و نور جهان افروز معارفش در افکار مشارق و مغارب منتشر و ساطع و آوازه جهانگير تاجداران ايران حتى به سمع مجاورين دائره قطبيه رسیده وصيت سطوت ملک الملوکش ملوک يونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود  
 حکمت حکومتش حکماي اعظم عالم را متحير ساخته و قوانين سياسيه اش دستور العمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته ملت ايران مابين ملل عالم به عنوان جهانگيري ممتاز و به صفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز در قطب عالم مرکز علوم و فنون جليله بود منبع بدایع عظيمه و معدن فضائل و خصائل حميده انسانيه دانش و هوش افراد اين ملت باهره حيرت بخش عقول جهانيان بود و فطانت و ذکاوت عموم اين طائفه جليله مغبوط عموم عالميان گذشته از آنچه روايت در تواريخ فارسيه مندرج و مندمج است در اسناد تورات که اليوم نزد کل ملل اروپا من دون تحريف کتاب مقدس مسلم است مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسيه به بهمن بن اسفنديار موسوم حکومت ايران از حدود داخله هند و چين تا اقصي بلاد يمن و حبشه که منقسم به سيصد و شصت اقليم بود حکمراني مينمود و در تواريخ رومان مذکور که اين پادشاه غيور با لشکري پايان بنياد حکومت رمان را که به جهانگيري مشهور بود با خاک يکسان نموده

زلزله در ارکان جمیع حکومت عالم انداخت و نظریه تاریخ ابی الفداء که از تواریخ معتبره عربی است اقالیم سبعة عالم را در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه به کمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده متابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعة را مابین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبت است که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایران است. حال ای اهل ایران باید قدری از سکرهوی به هوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته به نظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطه مبارکه ای که منشأ تمدن عالم و مبدء عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محلّ تأسف کل قبائل و شعوب گردد.

ایرلند و پایتختش دوبلین در انگلستان ایام اقامت مرکز میثاق در بدایع الاثار ثبت است.

ایقان مصدر مزید از یقین به معنی به یقین دانستن و به تحقیق رساندن

و نام برای کتاب شهیر از آثار و کتب مقام بهاء الله که در سال 1278 هج. ق. در بغداد بهر حاج سید محمد خال اکبر و ارشد نقطه صدور یافت و اولاً به نام رساله خالویه مشهور بود زیرا جواب سوالات و حلّ مشکلات مذهبیّه اثنا عشریه خال مذکور را در برداشت که او پرسیده بود و به آن رساله اثبات امر جدید و اشاره به افاضات ایام بغداد نیز گردید و نسخه اصلیه آن کتاب به خط دستی غصن اعظم عبدالبهاء بود که حین استنساخ آن تقریباً هیجده سال داشتند و در خانه خال مذکور بجا مانده بود که مطالعه گردید و در محلی از هامش به طریق تزئید و الحاق به خط دستی حضرت بهاء الله شمه ای داشت و آن در موضع چند صفحه مانده به آخر کتاب منتهی به " اختم القول بلا حول ولا قوه الا بالله " و بعد از جمله " مثل غیث هاطل " وارد است و صورت عبارت چنین است :

" واین عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سیل نقطه و ممکن مستور فدا شود و جان در باز د و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامرہ آنی در این بلد توقّف نمینمودم و کفی بالله شهید. " انتھی و خط شکستہ نستعلیق و جمل عربیہ خط نسخ زیباست ولی مانند شهید مذکور در آخر بی الف علامت نصب و فعلہای جموع در آیات قرآنیہ مانند " قال ان تسخروا منا " و نیز " قالوا مال هذا الرسول " بی الف زائده بعد و او جمع و نظائر کلمات رؤسا ها و ملئکہ ها یعنی آوردن جموع عربیہ را به جمع فارسی به علامت [ها] و نیز نظائر افعال فلتنقطعن یعنی آوردن امر مخاطب معلوم را بالام امر و نظائر فعل تصلن یعنی آوردن فعل مضارع غیر طلبی با نون تأکید و امثال ذلک بسیار دارد . و نسخ خطی دیگر نیز از سال 1280 و سنین متعاقبہ ان به نظر رسید و تفاوت ہائی در نسخ متأخرہ با نسخ سابقہ موجود است کہ فقط در تغییر بعضی از جمل عربیہ به تطبیق با قوانین ادبیہ می باشد کہ در ایام ابھی شد و تاریخ صدور کتاب چنانچہ در موضعی از آن چنین مذکور " اکنون کہ ہیجده سنہ میگذرد " و در موضعی دیگر ذکر سنہ ہشتاد است باید تقریباً حدود سال 1279 باشد و در ذیل نام ہمچ نیز ذکر ی است و اولین طبع بہ خط مشکین قلم در بمبای بہ سال 1310 هج.ق. صورت گرفت و بعد از آن طبع متعدد یافت و ترجمہ بہ لغت انگلیسی و غیرہا متداول گردید و فہرستی از موضوعات مبحث فیہا با قید صفحات طبق مطبوع مصری چنین است :

شماره	موضوع	صفحه
1	مقام تنزیہ صرف الوہیت	74 -- 143
2	وجہ مصلحت و احتیاج بہ ظہور	
	مظاهر الہیہ	80
3	مقام عالم ہستی خصوصاً انسان	
	نسبت بہ الوہیت	81 - 111

	مقام عظمت انسان کامل ومظاهر الهیه واتحادشان با ذات غیب هویه	4
111 – 83 -- 80		
	مقام وحدت وكثرت وتفاضل مظاهر الهیه نسبت به یكدیگر	5
147 – 135– 128 – 84 – 17		
	عدم انقطاع فیض كلی الهی و عدم تناهي مظاهر الهیه	6
140 – 115		
167 77 – 28	مقام مظاهر الهیه وقوي وحججشان	7
165	شان كتب آسماني	8
	لزوم مجاهدت در طریق معرفت و دین ومال ان	9
163		
160 -- 58	شروط مجاهدت	10
58 -- 1	مخصوصاً شرط انقطاع	11
	بیان علم حقیقی ومجازی واینکه علمای باطل موجب غی وگمراهی بشرندوشرح بلیات وارده بر پیمبر از علمای باطل وبلیات وارده برامر نقطه وبهاء الله از جانب مآلها و مذمت علم حجاب آور	12
176– 15		
	جواب سؤال خال راجع به سلطنت قائم وبیان معانی آن	13
90 -- 86 – 78		
	معنی قیام قائم به سیف وبیان قیامت	14

- واشراط السّاعه از فصل ووصل و  
رحمت و نقت و معني مؤانس شدن  
گرگ و ميش و معني يوم الحساب و  
معني موت و حيات و بعث و رجوع و  
نفخه صور و معني اسرافيل و جنّت  
و جحيم و معني عمي و صمّم و معني  
غنا و فقر 91 – 102 – 120 – 123 – 142 – 190
- 15 جواب سؤال از ختم نبوت و بيان  
معني خاتميت 113 – 145 – 150 – 168
- 16 آيات قرآنيه در خصوص لقاء الله  
و بيان معني آن 115
- 17 رجعت 123 – 126
- 18 خلق جديد و آثار تجديد ديانت 129
- 19 بيان ادّعاي ربوبيت 147
- 20 مقام و منزلت امام حسين 104
- 21 بيان حال حاجي محمد كريم خان  
و كتاب ارشاد العوام 154
- 22 مراد كلمات متشابهه مظاهر الهيّه را  
بايد از خودشان پرسيد 14 -- 69
- 152 – 160 – 179 – 214
- 23 دليليت ايمان علماء معاصر در اول امر 178



194	دلیلیت استقامت و قبول شهادت	24
190	دلیلیت غلبه	25
200	احادیث دالّه بر حقیقت امر جدید	26
71	بیان حقیقت معنی تحریف	27
66	بیان معنی ملائکه	28
59	بیان معنی سحاب و غمام	29
56	بیان معنی آسمان	30
	بیان مبشّر به ظهور حضرت عیسی	31
52	و حضرت رسول و امر جدید	
41	شرح تغییر قبله در اسلام	32
15	علّت اعراض یهود از حضرت مسیح	33
45	قصّه قتل نفس صادر از موسی	34
47	قصّه ولادت عیسی	35
28	بیان معنی شمس و قمر و نجوم	36
25	بیان معنی ضیق ایام اخیره دیانت	37
19	مأذنه سماویه	38
5	قصص الانبیاء	39
14	امتحان وافتتان الهی	40
6	وقوع بداء در مواعید الهیه	41
	بیان اینکه مظاهر الهیه همیشه	42
	دچار تعرض و اعتراض و بلایا	
	و اذایای قوم شدند	
208—151 – 146– 50 – 19		

## 43 اشاره وایمء به ظهور اعظم وحوادث

آتیه و ذکر من بیعت و مستغاث 77- 193- 166- 139

واز جمله اشارات آن کتاب که تقریباً در قرب اظهار کامل امر ایشان صدور یافت قوله :

"واز فقها و علمای بیان [ ملاً جعفر نراقی و سید محد اصفهانی و امثالهما ]

استدعا مینمایم که چنین مثنی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای

مظاهر رحمانی در زمن مستغاث وارد نیایند آنچه در

در این کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی

مخاصمه ننمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است

در نهایت معارضه بر خیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی بر خیزند و اصحاب آن

سلطان وجود و

جوهر مقصود در کوه ها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و

برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند و گویا مشاهده میشود نفسی

که به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است به قسمی که جمیع ناس

اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش لازم دانند به محاربه با اصل آن شجره الهیه قیام نماید

... اگر چه در این ایام رائحه حسدی وزیده ... رایات

نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت این عباتفاق نموده اند و مقصود از این ذکر آن بوده که مبدا اهل

بیان در ظهور مستغاث فی القیامة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علماء موقن

گشته اند و چرا در این ظهور نشده

اند و این عبد در اول ورود به این ارض [ بغداد به سال 1269 ] چون فی الجملة بر امورات

محدثه بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم. " الی آخرها.

علت مهاجرت به کردستان را بیان میفرمایند که شروع حسد و تعرض

برخی از بابیان بود و منتهی به این جمله فرمودند :

"باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نموده راجع شدم. " الخ

آنگاه شدّت تعرّضات داخلی و خارجی را توضیح دادند که از سال 1276 تا سال 1278 امتداد داشت و بالاخره عظمت و شهرت این امر و فیوضات صادره آن ایام را به این عبارت بیان فرمودند :

"در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات والارض عالم را احاطه نموده . " الخ  
و شمه ای اشاره به اخبار مرموزه مذکوره در ایقان و تعرّضات شدیدة اهل بیان در نوشته ها  
و آثار دیگر مذکور است از آن جمله قوله :

" للمهاجر الذي زار بيت الله من قبل ميرزا محمد ع صبركن خدا را که  
مهاجر شدی و هجرت نمودی و آنچه بر این عبدوار دشد بعضی بر آنجناب وارد  
... الحمد لله که از فتنه ایام شداد ایام قیام میرزا یحیی ازل و مخافتهای او و  
همراهانش که در الواح شداد مسطور بود محفوظ ماندی و به شطر محبوب  
توجه نمودی سکون در آن ارض را غنیمت دان و در کمال اطمینان بر رفر ف ایقان متگّاء شو  
خود را از وساوس خناس که در بین ناس به و سوسه مشغول است محفوظ دار به حق توکل نما  
و از دوش معرض و به حبل عنایتش

متمسک شو و از ماسوایش منقطع این ایام شیاطین ارضیه به صور مختلفه ظاهر شده اند ...  
حق با تو بوده در حینی که آن مشرک بالله القای شبهه در  
صدرت مینمود ... ذکر این ایام و بلا یی آن در لوح استدلالیه که به اسم خال  
از سماء احدیه نازل شده مرقوم گشته و همچنین در الواح دیگر اگر ملاحظه نمائید بر بعضی  
اسرار مطلع خواهید شد . " الخ  
وقوله :

" فسوف یقومنّ علی ملاء البیان کما قام علی علی ملاء الفرقان بل اشدّ  
لوانتم فی امر الله لتکوننّ من المتفکّرین لانّ هذه الايام ایام الزلزال الافخم و  
نفخ فی الصّور الاعظم ... و فیها یضرب علی النّاقوس بهذا الاسم . " الخ  
و نیز در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" چندي قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی الواح را نسبت به غیر داده اند غیر از ادراک آن عاجز است تا چه رسد به تنزیل آن ."  
 ایضاً :

" جناب حیدر قبل علی علیه بهائی و عنایتی از ارض ص نوشته که متوهمین این ارض ناس را به کتاب ایقان به مطلع اوهام دعوت مینمایند این است شأن عباد کو عدل و کجاست انصاف نرهم فی خوضهم یلعبون."  
 و در لوحی به عبدالوهاب است قوله:

" و اینکه از بعثت سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافی است طوبی للعارفین ."  
 و در لوحی دیگر :

" کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و اول این ظهور اعظم از قلم اعلیٰ جاری شد و این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شهد و رأی و تفرّس فیہ حبّ الله مالک الوری ."  
 و در یکی دیگر از آثار است :

" کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الابهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را به غیر نسبت داده اند بگو ای غافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد ."  
 و نیز به آقا جمال بروجر دی است :

" در حفظ کتاب الهی سعی بلیغ مبذول دارند چه که مجدّد امام وجه قرائت شده آنچه در دست عبا داست باید به آن مطابق و موافق شود و کتاب ایقان هم صحیح آن به جناب علی قبل اکبر علیه بهائی عنایت شد نسخ موجوده باید به آن مطابق شود یا از روی آن مجدّد بنویسند این اولی و انساب است."  
 و در اثری از خادم است :

" اینکه درباره شخص اجنبی از اهل اروپا نوشته بودند عرض شد فرمودند امثال آن نفوس اگر اخذ نمایندوبه ولایت خود ارسال دارند بآسی نیست ولکن اگر در آن ارض اظهار کنند سبب فساد خواهد شد و باید آنچه داده

میشود صحیح باشد بعضی از نسخ ایقان که در این ارض موجود است تماماً به طراز صحیح فائز نشد و اگر کتابی که در این اواخر غصن اکبر نزد زین

المقربین فرستادند والواح ملوک در او مسطور داده شود احسن است لکن بعد از اطمینان والله يقول الحق وهویذکر الدلیل ویهدی السبیل ."

و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" کتاب ایقان را جناب علی قلی خان ترجمه نموده وبه همراهی ایشان ارسال گشت که در آن ارض طبع شده نشر گردد . " الخ

و علیقلی خان کلانتر مذکور در سال 1318 هج. ق. به ترجمه ایقان به انگلیسی پرداخت .

و عبارت اول کتاب ایقان " الباب المذكور فی بیان ان العباد ... " الخ

بیان در اینجا به معنی مصدری لغوی است نه آثار و کتاب بیان و لفظ مذکور اسم مفعول مستعمل در زمان حال و الف و لام در الباب برای عهد و تعریف حضوری است و معنی آن که این

باب که آغاز ذکر است در بیان این مطلب میباشد چنانکه عبارت اول باب دوم قوله :

" الباب المذكور فی بیان ان الشمس الحقیقة ومظهر نفس الله لیكونن " الخ

نیز به همین معنی است .

وقوله :

" فلتقدسن انفسکم یا اهل البیان لعلّ تصلن . " الخ که در بعضی نسخ میباشد به اظهار لام

امر در صیغ مخاطب که در دیگر آثار نیز وفقاً وطبقاً

للاثر الاولیه نظائر آن است استعمال بسیار در ادبیات عربیه دارد و دخول نون تأکید در [تصلن]

و [تدخلن] که نیز در آثار اولیه شان بسیار میباشد به اعتبار این است که پس از طلب در

لتقدسنّ در مفهوم [تصلن] و [تدخلن] نیز طلبی به معنی [لتصلوا] و [لتدخلوا] منظور میباشد چنانچه در مواقع دیگر نیز مانند :

[لعلّ يجري من هذا القلم ما يحيي به أفئدة الناس ليقومنّ الكلّ] به همین اعتبار طلبی بودن است .

و دیگر ادخال کلمه لعلّ که مختصّ به جمله اسمیه است بر فعل تصلنّ و يجري برای این است که ضمیر متصل منصوب محض اختصار و دلالت قرنیّه سوق کلام محذوف و مقدر میباشد و معنی کلام لعلکم تصلنّ و لعلّه

يجري با ضمیر شأن مانند " انّ الحمد لله ربّ العالمين " در قرآن است .

و استعمال لیت و لعلّ به این طریق در آثار بسیار است از آنجمله در لوح برهان :

" لعلّ يكفر عنك سيئاتك... تفكر لعلّ تطلع بظلمك وتكون من التائبين."

و نیز در لوح به شیخ نجفی :

" ياليت ما خلقتنا وما اظهرتنا ."

و در کتاب مغنی اللیب در توجیه قول شاعر " لعلّ لها عذروانت تلوم " است قوله :

" وهذا محتمل لتقدير ضمير الشأن كما تقدم في الناس اشدّ الناس عذاباً يوم القيمة المصوّرون "

و در توجیه قول شاعر :

" فليت كفافا كان خيرك كله " اي فليتك او فليته فليت الشأن ومثله قوله:

" فليت رفعت الهم عني ساعة "

و نیز استعمال کلمات ظنونات و شؤونات و نحوها به نوع جمع با الف و تاء در جموع مکسر

محض مبالغه در کثرت در ادبیات عربیه کثیر است و در

کتب لغویه ضمن "لغت" و غیره و جمع بکلاب و جمع الجمع بکلابات و غیر

ها ذکر نمودند .

و نیز قوله :

" از جمیع احکام محکمترا و اعظمتراست ."

به الحاق علامت تفضیل فارسی بر کلمه اعظم که خود اسم تفضیل عربی میباشد محض مبالغه در آثار و در ادبیات فارسیه نوع آن بسیار است .

وقوله :

" مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیاء اعظم که مابین این دو نبی آمدند . " الخ

حسب معروف بین توده اهل اسلام است که حسب استنباط از آثار مقدسه خود داود را نبی و کتابش آسمانی میگفتند و مراد از اعظم یعنی انبیاء بسیار بزرگ و برسبیل مبالغه است و مانند اشعیاء و ارمیا و دانیال و ایلیا و امثالهم میباشد .

وقوله :

از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود ... مگر چهل نفس یا هفتاد و دو ... و بعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و و قریب هفتصد سنه او ازید .. " الخ حکمتاً طبق سطوح معتقدات ظاهریه و حسب عقیده مخاطب یعنی حاجی سید محمد خال آوردند تا استیحا ش و تجنب نکند چنانچه در بسیاری از مواضع و بیانات مذکوره در این کتب چنین است . و استعمال او تردیدیه به

همان طریق وارد در قرآن و مسطور در تواریخ اهل اسلام است . و در کتاب شرح رضی استرآبادی ضمن بحث در کلمه لعل است قوله :

" وقد اضطربت اقوالهم في لعل الواقعة في كلامه تعالى لاستحالة ترقب

خبر الموثوق بحصوله عليه تعالى وقال قطرب وابوعلي معناها التعليل فمعني " افعلوا الخير لعلكم تفلحون " اي لتفلحوا الي قوله والحق ما قال سيبيويه وهوان الرجاء والاشفاق متعلق بالمخاطبين وانما نصرنا مذهبه لان الاصل في الكلمة ان لا تخرج عن معناها بالكلية فلعل منه تعالي حمل لنا ان نرجوا ونشفق كما ان او المفيدة للشك اذا وقعت في كلامه تعالى . " الخ

و در مجمع البحرين در آیه قرآنیه " و ارسلنا الي مائة الف او يزيدون " معناه

عند الناس . "

و بر همین طریق قوله :

" الشَّمْسُ والقمر بحسبان معني شمس وقمر که در آیه مذکور است البتّه شنیده اید احتیاج به ذکر نیست و هر نفسی هم که از عنصر این شمس وقمر باشد ... البتّه از حسابان ظاهر وبه حسابان راجع " که نقل قول شیعیان را فرموده و برای مخاطب اقامه حجّت نمودند که شمس وقمر را در این آیه به آن معنی که تفصیل داده شد گرفتند .

ایگه وایک عربی درختان بسیار تودرتو .

در کتاب اقدس است :

" اذا طارت الوراقاء عن ایك التّناء "

که تشبیه واستعاره غیاب از افق عالم محسوس و قطع بیان و شریعت و ذکر الله میباشد .  
و در خطابی است :

" وحنّ حنین الوراقاء الي ایكة الغناء "

ایم ایم الله عربی کلمه قسم است به معنی سوگند خدا .

در کتاب عهدی است :

" ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون . "

آینَ اسم استفهامی مکانی به معنی کجا .

در کتاب اقدس است :

" این ایامکم الماضیه و عین اعصارکم الخالیه . "

و بین و بینما ظرفیه و شرطیه مکانی می شوند .

پایان قسمت " الف "



